

نقد و بررسی **تفکر باطن‌گرا** ▲ و **بینش‌های باطنی**

تحقيق و تأليف: پریا (شباب حسامی)

با همکاری: گروه تحقیقاتی آل یاسین

نشر لاهوتیان

به نام خدا

نقد و بررسی

تفکر باطن کرا و بینشهای باطنی

قسمت اول

تحقيق و تأليف:

پریا (شباب حسامی)

با همکاری: گروه تحقیقاتی آل یاسین

نشر لاهوتیان

نقد و بررسی

تفکر باطنی کرا و بینشای باطنی

قسمت اول

تحقيق و تأليف: پریا (شباب حسامی)

با همکاری: گروه تحقیقاتی آل یاسین

طراحی جلد: حمیدرضا ایرانفرد

چاپ اول: ۱۳۸۷

تیراز: ۳۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۳-۰۰۹-۲

قیمت:

دفتر فروش: ۰۲۱-۲۲۸۴۸۷۷۷

نشرلاهوتیان

سرشناسه: حسامی، شباب، ۱۳۵۴-

عنوان و نام پدیدآور: نقد و بررسی تفکر باطن گرا و بینشهای باطنی /
تحقیق و تالیف یریا (شباب حسامی)؛ با همکاری گروه تحقیقاتی آل یاسین.
مشخصات نشر: قم: لاهوتیان، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص؛ ۱۴/۵*۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۳-۰۰۹-۲

وضعیت فهرستنويسي: فيپا
يادداشت: کتابنامه.

موضوع: روان درمانی حیات و انرژی.

شناسه افزوده: گروه تحقیقاتی آل یاسین.

رده بندی کنگره: RC۴۸۹/۹۹ ح۵ ۱۳۸۷

رده بندی دیوی: ۶۱۶/۸۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۰۳۰۴

فهرست

مقدمه / ۱۱

فصل اول

نظریه بنیادی هماهنگی / ۱۵

رؤیا و رویارویی دیدگاهها (قسمت اول) / ۲۱

هنر رؤیابینی (قسمت دوم) / ۲۴

رؤیا، رؤیابینی و هنر رؤیابینی (از دیدگاه روح‌زایی - قسمت اول) / ۲۹

رؤیابینی خلاق؛ کیمیاگری با رویا / ۳۳

رویاهای واقعه گو یا واقعه ساز (قسمت اول) / ۳۶

آشنایی با درمانگران و شفاگران (قسمت اول) / ۳۹

مکتبهای درمانی از دیدگاه علوم باطنی / ۴۵

ریشه‌های روانی و پیام‌های نهفته در بیماری‌ها (قسمت اول) / ۴۹

نسخه‌های جعلی باطنی: انرژی درمانی (قسمت اول) / ۵۱

ارتعاش درمانی صنعتی / ۵۶

نورخواری در الاهیسم / ۵۹

موت اختیاری و مرگ‌های مکرر اعتراف به وجود و جاودانگی روح / ۶۲

تفکر ژنتیکی - ژن استراتژی (تفکر بر اساس الگوهای ژنی و رفتار ژن‌ها) / ۷۱

خرافات و انحرافات / ۷۳

هشدار جهانی (به جای قسمت سوم نوح آموز) / ۷۶

شهودها، واقعیت‌ها، برداشت‌ها؛ اعتراف به وجود و جاودانگی روح (قسمت اول) / ۸۰

قانون قربانی در نظام روش‌فکری / ۸۶

فصل دوم

- تفکر الگویی (قسمت اول) الگوشناسی و تفکر الگویی / ۹۳
درمان از دیدگاه کوانتمی / ۱۰۱
شفای ذهن / ۱۰۴
- اقیانوس آگاهی: بیان یک دیدگاه؛ مدل سطوح هفت گانه / ۱۱۴
شفاگری با رؤیا / ۱۳۲
مطب های رؤیا / ۱۳۶
- نورخواری (قسمت دوم) / ۱۳۹
- اقیانوس آگاهی: مشاهده تا تحقق اراده حقیقی / ۱۴۴
تفکر خلاق / ۱۵۸
کلام، اقتدار فراموش شده / ۱۶۳
قدرت فراهسته‌ای کلام / ۱۶۹
- بگذار کلام خلاق در تو جاری شود / ۱۷۳
نگه خلاقه (قسمت اول) واقعیت در نگاه توست / ۱۷۸

مقدمه

انسان موجودی چند بعدی است و از طرفی مسئولیت نگهداری، تعالی و پرورش موجودیت خود را نیز عهدهدار است. مسئولیتی سنگین که در میان مخلوقات جهان تنها به وی سپرده شده است.

سایر مخلوقات به دنیا می آیند، براساس غراییز خود مسیری را طی می کنند و اختیار و انتخابی برای پسروی یا پیشروی ندارند. اما انسان، موجودی دارای اراده، اختیار و امکان کسب بینش رشد یافته برای حرکت و تصمیم‌گیری در حیطه‌های زندگی خویش است.

این حیطه‌ها محدود به زندگی جسمانی نمی‌شود و کلیه ابعاد وجود انسان اعم از جسم و روان و روح را شامل می‌گردد. در طول قرن‌ها، انسان ابزار و روش‌های گوناگونی را برای کنترل و پرورش این حیطه‌ها ابداع نموده، در حیطه جسم به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافته و در حیطه روان نیز پیشرفت‌هایی داشته است. اما در حیطه روح، آنچه بیش از هر چیز به کمک انسان آمده و در واقع ابزار اصلی وی برای حرکت در این حیطه بوده است، ادیان الهی و آسمانی، راهنمایان و برگزیدگان الهی‌اند. تا جایی که غور در دنیای باطن، براساس ادیان الهی است، سعادت انسان در این مسیر تضمین شده است اما بوده‌اند عده‌ای که در طول تاریخ، روش‌هایی همراه یا جدای از دین را که موهبتی کارآمد و الهی برای نیل عموم به سعادت روحانی بوده است، برای کشف اسرار نهفته دنیای درون در پیش گرفته‌اند و تلاش کرده‌اند با تکیه بر این رهنمودها و غور در دنیای درون یا بدون تکیه بر آنها، به روش‌هایی باطنی دست یابند. این تلاش منجر به شکل‌گیری مکتب‌های باطنی و عرفانی گوناگون شده است که بسته به میزان برخورداری‌شان از خط هدایت الهی – که بزرگ‌ترین تجلی آن دین است – برخی از این مکتب‌ها حقیقت‌گرا و هدایت‌کننده و تعداد دیگری (که برخورداری کمتری از حقایق راستین الهی داشته‌اند و کم هم نبوده‌اند)، دستخوش انحراف و تحریف و گمراهی شده‌اند.

کلیه این روش‌ها، به تبع نیاز انسان‌ها و همچنین تغییر شرایط و بینش‌ها، در طول تاریخ، دچار تحولات و دگرگونی‌های فراوان شده است. بعضی روش‌ها به انحراف کشیده شده و برخی در تلفیق با سایر روش‌ها و دیدگاه‌ها، شکل جدیدی به خود گرفته‌اند و از سوی دیگر، برخی دیدگاه‌های نوین و جهش یافته نیز در این میان به ظهور رسیده‌اند.

آنچه در این مجموعه گرد آمده، گزیده‌ای از مقالاتی است که نگاهی باطنی – اما متفکرانه – به مسائل مختلف زندگی انسان در حیطه روح و روان داشته است.

مسلمًا این مجموعه نمی‌تواند راهنمایی برای جویندگان این طریق باشد و تهیه‌کنندگان نیز چنین ادعایی ندارند اما امید داریم این مجموعه بتواند شروعی برای فهم برخی معانی در این حیطه، شناخت برخی انحرافات در این بازار شلوغ، و یافتن معیاری در کنار معیارهای بسیار، برای روشن‌تر شدن این مسیر و پی‌بردن به مسیر حقیقی باشد.

نازی حسامی

فصل اول

تألیف: پریا (شباب حسامی)

نظریه بنیادی هماهنگی

از طریق یک تئوری بنیادی می‌توان به مسائل مختلف انسان پاسخ داد و اتفاقات گوناگون زندگی را تفسیر کرد. چنین نظریه‌های فraigیری را می‌توان نوعی جهان‌بینی (ثانویه) دانست که بر پایه آنها، تبیین بایدها، نبایدها و چگونگی‌ها، در زندگی انسان میسر می‌گردد. به عنوان مثال نظریه کوانتوم یک فرضیه کلیدی و اساسی است که به واسطه آن پاسخ‌گویی به بسیاری از سؤالات و ابهامات بشر ممکن می‌گردد. فهم یک نظریه می‌تواند روش زندگی و چگونگی روابط انسان را با جهان پیرامون خود تعیین کند و البته تغییر دهد. قبول چنین تئوری‌ای می‌تواند بر همه بینش‌ها و ذهنیات انسان تأثیر گذاشته و کلیه نظرات و رفتارهای او را تحت تأثیر قرار دهد.

کارایی دیگر نظرات کلیدی مانند نظریه کوانتوم، نسبیت یا آبر ریسمان‌ها، محصولاتی عملی است که بر مبنای آنها پدید می‌آید. به عبارتی انسان بر اساس این «دکترین»‌ها می‌تواند ساختارهایی را به وجود آورد که محصولات آن با ساختارهای پیشین بسیار متفاوت است. مثلاً راکتورها و سلاح‌های هسته‌ای براساس نظریه نسبیت به وجود آمدند یا اکنون نسل جدیدی از کامپیوترهای جهش یافته و صنایع فوق مدرن مخابراتی با استناد به نظریه کوانتم طرح‌ریزی شده‌اند. البته ممکن است یک نظریه الزاماً محصولات تکنولوژیک نداشته باشد یا نتوان با نتیجه‌گیری مستقیم از آن به چنین محصولاتی رسید. زیرا تعمیم‌پذیری و دامنه پاسخ‌گویی دکترین‌ها ممکن است بسیار متفاوت باشد. مثلاً یک نظریه فلسفی ممکن است تنها به تفکرات فلسفی محدود شود و البته ممکن است یک نظریه فلسفی چنان قابل تعمیم باشد که همه ابعاد زندگی انسان را از سیستم حکومتی و

شیوه حکومت داری گرفته تا جزئی ترین مسائل زندگی شخصی تعیین نماید. بعضی از تئوری‌های سیاسی یا معنوی دارای چنین ویژگی فraigیری بوده‌اند. تئوری‌هایی مانند کاپیتالیسم، فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم. بعضی از دکترین‌ها هم با هدفی بسیار محدود و در زاویه‌ای از زندگی دارای کاربرد می‌باشند مثلاً انواعی از دکترین‌های نظامی یا روابط بین الملل یا غیره.

اما تئوری هماهنگی. این یکی از کلیدی‌ترین نظریه‌های بنیادی مطرح شده در زمان ما می‌باشد. علاوه بر این تئوری کلیدی، نظریه‌های اساسی دیگری نیز توسط طراح این نظریه مطرح شده است که از جمله می‌توان به تئوری‌ها و دکترین‌هایی مانند مهار، همسویی، ارتباط متقابل، شعور عامل، الگوهای بنیادی (نرم افزارهای آفرینش)، شاهد فعال و نگاه خلاق را نام برد. این نظریات کاربردهای بسیار وسیعی در تبیین شرایط و وضعیت‌های مختلف زندگی انسان داشته و هر یک از آنها مانند کتابی زنده و گویا برای حل مسائل انسان عمل می‌کنند. از هر یک از نظریات کلیدی می‌توان صدها محصول و روش رفتاری، ذهنی، ارتباطی و نیز دهها شیوه هدف‌یابی و تحقق موفقیت استخراج کرد. بعضی از این تئوری‌ها طیف تاثیرگذاری بسیار وسیع‌تری دارند و در همه ابعاد و اجزای زندگی دارای کارایی و پاسخ‌گویی هستند. تئوری هماهنگی از جمله این دکترین‌هاست.

براساس نظریه هماهنگی می‌توان «پاسخی هماهنگ» را برای همه مسائل بشر معلوم کرد. مطابق این نظریه، هماهنگی، یکی از اصلی‌ترین قوانین طبیعت و کائنات می‌باشد و از مهم‌ترین عوامل موفقیت در هر کاری محسوب می‌شود. بنابراین رعایت هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها و امور مختلف، به هماهنگ زیستی با جهان منجر شده و موفقیت انسان، در امور مختلف، از همین نگاه، معنا می‌یابد.

در واقع نظریه هماهنگی دارای چند حلقه به ظاهر مستقل است که از بهم پیوستن این حلقه‌ها، حلقه‌ایی بزرگ به نام هماهنگی به وجود می‌آید. مطابق این دکترین نمی‌توان بطور قطعی و مطلق برای کسی تعیین برنامه کرد. «چیزی که ممکن است برای یکی

خوب باشد، برای دیگری ممکن است بد باشد» زیرا انسان‌ها (و کلاً موجودات) تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی قرار دارند. همچنین «چیزی که ممکن است امروز و در اینجا بد باشد چه بسا فردا یا در جای دیگر خوب باشد»^۱ طبق دکترین هماهنگی نمی‌توان به طور قطع برنامه ثابتی را به زندگی یک شخص (...) تحمیل کرد بلکه بهترین تصمیم‌گیری برای یک فرد (...) می‌بایست متناسب با شرایط او اتخاذ شود و هماهنگ با آن باشد...

اگر بخواهیم براساس تئوری هماهنگی واکنش نشان دهیم یا تصمیم بگیریم نمی‌توانیم از قبل این تصمیم و واکنش را معلوم کرده باشیم. بلکه «تعیین بهترین واکنش نیازمند هوشیاری و هوشمندی بوده و برای یافتن آن ما ناچار به تحقیق و تفکر هستیم». طبق اصل هماهنگی، ممکن است یک روش مدیریتی در فلان کشور درست باشد اما درستی و موفقیت آن در کشور مذکور، به معنای تعیین یافتن موفق آن نیست. در مقیاس کوچک‌تر، ممکن است یک روش زندگی یا اتخاذ تصمیمی خاص در همان زمانی که برای یک نفر خوب است برای شخص دیگری خوب نباشد. یا برای همان شخص در زمان و مکان دیگر خوب محسوب نشود. بهترین سیستم مدیریتی برای هر ملت هماهنگ‌ترین سیستم است نه سیستمی که الزاماً به عنوان بهترین شناخته شده یا حتی به انگیزه خیرخواهی بر آنان تحمیل شده است. حکومت‌های دوران باستان، حکومت‌های کلیسایی و امپراطوری‌های شرق، و حتی اواخر کمونیسم و لیبرالیزم همگی در مقاطعی از زمان و برای مخاطبان خود شاید لازم بوده باشند!! این به معنای خوب یا قابل قبول بودن آنها نیست. برای اینکه معلوم کنید بهترین شیوه مدیریت برای یک مجموعه کدام است این را نمی‌توانید فی‌البداهه بگویید. بلکه باید بدانید که برای کدام مجموعه، با چه شرایط، با چه اهداف و اندیشه‌هایی و در چه زمانی هماهنگ‌ترین شیوه مدیریتی کدام است؟

۱. نظریه هماهنگی تناقضی با دستورات و احکام دینی ندارد. زیرا ادیان و بالاخص دین اسلام از طریق اصل اجتهاد و موضوع فقه، هماهنگ‌سازی دستورات دینی را برای همه زمان‌ها تدبیر کرده است.

«جواب یک سؤال واحد برای چند نفر (چند سؤال کننده مختلف) می‌تواند متعدد باشد». بد عبارتی «چه کسی می‌پرسد و در چه شرایطی می‌پرسد، تعیین کننده جواب است. حتی جواب یک سؤال واحد برای یک انسان هم ممکن است در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، مختلف باشد».

تئوری بنیادین هماهنگی به ما می‌آموزد که هر کس خودش است و با دیگری متفاوت است. بنابراین آنچه درباره او درست است ممکن است درباره دیگری درست نباشد. این درباره جوامع و کهکشان‌ها و کل کائنات هم صادق است. همچنین از آن می‌آموزیم که راز ماندگاری و عبور کردن و موفقیت، هماهنگی است. قوی‌ترین و موفق‌ترین موجودات طبیعت، آنها بی هستند که توانسته‌اند خود را با شرایط (و تغییر شرایط) طبیعت هماهنگ و سازگار کنند. از مهم‌ترین اصول ماندگاری موجودات طبیعت، از میکروب‌ها و الکترون‌ها تا کهکشان‌ها و کائنات، هماهنگی است. هر موجودی که ناهمانگ با میدان و شرایط زندگی خود بود، از ادامه حیات باز ماند و ماندگارترین‌ها، هماهنگ‌ترین‌ها بودند. قوی‌ترین موجودات ناهمانگ از بین رفتند و ضعیفترین موجودات هماهنگ، به زندگی خود ادامه دادند. زمین زنده ماند اما برخی از بزرگ‌ترین کهکشان‌ها نابود شدند. دایناسورها فسیل شدند اما حشرات به جا ماندند. سیستم تنفس ماهی هماهنگ با شرایط زیر آب است. پرها و ساختار بدن پرندگان متناسب با پرواز است. ساختمان جسمی خزندگان، چهارپایان، کرم‌ها و حشرات مناسب نوع و شرایط زندگی آنهاست. حیواناتی که در استوا زندگی می‌کنند از هر نظر با شرایط استوا تطبیق یافته‌اند و آنها بی که ساکن سرزمین‌های قطبی‌اند نیز همچنین. در طبیعت همه چیز هماهنگ است و همه موجودات طبیعت هم با شرایط و زمان و مکان زندگی خود هماهنگ‌اند. طبیعی‌ترین انسان‌ها (انسان‌های زنده‌اند) آنها بی هستند که با شرایط خود هماهنگ‌اند. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مکتب‌های ناهمانگ مردند زیرا ناهمانگ بودند. و آنها که ماندند و زنده ماندند، هماهنگ بودند و با تغییر شرایط هماهنگ شدند. به عکس، هر موجودی که نتوانسته است خود را با طبیعت و

روند تغییرات آن هماهنگ سازد محکوم به شکست و نابودی بوده است. این درباره نسل انسان‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و حکومت‌های مختلف هم صادق است. همهٔ جهان و تمام زندگی مانند یک حرکت موزون عظیم و جمعی است. هر کس به شیوهٔ خود حرکت می‌کند اما همهٔ هماهنگ‌اند. آهنگ یکیست و حرکت‌دهندهٔ هم یکیست اما هر کسی آهنگ را آن طور می‌شنود که قادر به دریافت آن است. در این حرکت بزرگ موزون هر کسی که ناموزون ظاهر شود و وزن آهنگ غالب و یگانه را رعایت نکند، محکوم و مطرود خواهد شد. جنبندگان بی‌شمارند پس آواهای دریافت شده و شیوه‌های حرکت موزون هم بیشماراند اما همهٔ آنها باید هماهنگ باشند تا محسوب شوند؛ هماهنگ با آوایی که می‌شنوند؛ هماهنگ با شرایط خود و هماهنگ با آن «یکی». انسان توانست خود را با بسیاری از شرایط تطبیق دهد و آموخت تا در میدان‌های مختلف زندگی، متناسب رفتار کند اما حیوانات و گیاهان قادر به اینکار نبودند و تنها در میدان زیستی خود هماهنگ رفتار می‌کردند بنابراین انسان به سرور و پادشاه موجودات طبیعت، تبدیل شد. در میان انسان‌ها نیز پادشاه حقیقی از همهٔ آن دیگران، هماهنگ‌تر و همسوتر است...

با تبیین نظریهٔ هماهنگی در ابعاد مختلف زندگی انسان، خود به خود دچار تحول عمیق و موضع‌گیری چرخشی می‌شویم البته در همهٔ جوانب زندگی. مطابق دکترین هماهنگی، بهترین تغذیه، تعزیهٔ هماهنگ است بنابراین هیچ یک از رژیم‌های غذایی خاص، دارای ارزش و ارجحیت مطلق نسبت با سایر رژیم‌ها نیست. ممکن است رژیم لبنيات صرف، برای عده‌ای مناسب باشد اما این رژیم برای جمعیتی دیگر نامناسب و مضر به حساب آید. همچنین بهترین شغل، هماهنگ‌ترین شغل است. بهترین ازدواج، هماهنگ‌ترین ازدواج است. دربارهٔ بهترین شیوهٔ تفکر، بهترین روش مبارزه، بهترین روابط، بهترین هدف و بهترین مشغولیت هم به همین شکل می‌توان قضاوت کرد. بطور کلی بهترین شیوهٔ زندگی، هماهنگ زیستی است. تئوری هماهنگی در عین ساده بودن دارای سطوح بسیار ژرف و دامنهٔ تعمیم‌پذیری بسیار وسیع است. اشاره‌هایی که گذشت، فی الواقع نگاهی

شتابزده و نسبتاً سطحی به نظریه هماهنگی است که البته همین نگاه هم عمدتاً برداشت‌ها و یادداشت‌هایی نقل به مضمون از درس‌های هماهنگی در دوره الفبای علوم باطنی بوده است. قطعاً برای باز کردن ابعاد این نظریه، مؤلفه‌های آن، پیوندشان و نتایج آن، آنچه گفته شد، حداکثر در حد فتح‌الباب می‌تواند باشد و نه بیشتر. اما در پایان همین فتح‌الباب بهتر است این نکته را ناگفته نگذارم که یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های هماهنگی و هماهنگ زیستی نرمی و انعطاف‌پذیری است و در نقطه مقابل؛ خودبینی و خودمحوری یکی از ارکان اصلی، ناهمانگی محسوب می‌شود.

همچنین لازم است این مطلب واضح را هم تأکید کنم که بنده (نویسنده این سطور) هیچ نقش خاصی در ارائه نظریه هماهنگی نداشتم و این نظریه مربوط به استاد بنده است که آن را از دنباله کتاب تعالیم که هنوز به انتشار نرسیده اقتباس و بازنویسی کردم.

پریا (شباب حسامی)

براساس نظریه هماهنگی، برگرفته از تعالیم «آ.م.ر»

فصلنامه هنر زندگی متعالی
شماره ۲ - تابستان ۱۳۸۱

رؤیا و رویارویی دیدگاه‌ها (قسمت اول)

پریا

همچون بسیاری از موضوعات باطنی دیگر اختلاف نظرهای زیادی در دیدگاه‌های ارائه شده پیرامون رؤیا وجود دارد. مردم موضع‌گیری‌های مختلفی نسبت به رؤیا دارند. بعضی‌ها آن را جدی می‌گیرند اما اکثر مردم توجه چندانی به آن ندارند.

در مورد اثر رؤیا در زندگی انسان می‌توان به تأثیرات مختلفی اشاره کرد و مصدقه‌های متعددی را برشمرد اما برای شروع، شاید ذکر همین نکته کافی باشد که اغلب بزرگان بشری در رشته‌های ظاهری و باطنی کسانی بوده‌اند که مسیر رؤیایی برتر خود را دنبال کرده‌اند. آنها سرانجام به جایی رسیدند و کاری را کردند که قبلاً رؤیایش را دیده بودند. اما با این حال نظرات مختلفی درباره رؤیا ارائه شده است که بعضی از آنها تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. فروید، یونگ، آدلر، کوریر، هارت و هر گروه از روانشناسان و روانکاوان هر کدام موضوع را از یک زاویه تعریف می‌کنند. تحقیقات آزمایشگاهی هم درباره توانایی‌های درونی انسان مِن جمله رؤیا مبهوت مانده است و هر روز حرف جدیدی می‌زند و اعتراف می‌کند واقعیت‌های باطنی (و شاید بیش از همه، رؤیا) بیش از آن چیزی است که ما تصور می‌کردیم.

از طرفی اهمیتی که ادیان برای رؤیا و رؤیابینی قائل شده‌اند بسیار چشم‌گیر است تا حدی که اکثر پیامبران رؤیابین بوده‌اند و کلمه «نبی»^۱ به معنای کسی است که رؤیاهای الهی می‌بیند و انبیاء کسانی بوده‌اند که از طریق امکان رؤیا، با غیب الهی در ارتباط بوده‌اند.

در بعضی از مکتب‌های باطنی نیز موضوع رؤیا و تأثیر آن در زندگی انسان بسیار مهم شمرده شده و حدائق در سه مکتب اسرارگرا می‌بینیم که آنقدر به این موضوع توجه شده که پیرامون آن از دانش رؤیابینی یا هنر رؤیابینی سخن به میان آمده است. تولتک، اکنکار و روح‌زایی (احیاء)^۲.

البته قطعاً قدمت هنر رؤیابینی خیلی بیشتر از تاریخ این مکتب‌ها یا سایر مکتب‌های باطنی می‌باشد و به هزاران سال قبل از این‌ها باز می‌گردد. شاید ریشه همه جریان‌های اسرارگرا و روش‌های مربوطه را بتوانیم در ادیان بسیار کهن بباییم. از میان سه جریان تعلیمی ذکر شده، آموزش‌های تولتک و روح‌زایی با جدیت فراوان و توأم با واقع‌بینی‌های باطنی به موضوع پرداخته‌اند اما در اکنکار به نسبت، تلاش مهم و واقع‌بینانه‌ای در این باره صورت نگرفته است. به طور کلی نظر مکتب‌های باطنی به نظر ادیان شباهت دارد و رؤیا را راهی برای ارتباط با غیب (تجربه اسرار) و سفر به جهان‌های دیگر می‌دانند. اما از نظر استادان هنر رؤیابینی که تعداد آنها نیز در طول تاریخ محدود بوده است، اثر رؤیا بر زندگی انسان قاطع و تعیین‌کننده است تا جایی که آنان به عنایین مختلف گفته‌اند رؤیاها زندگی را می‌سازند و زندگی، رؤیاها را به وجود می‌آورد.

اگر بخواهیم مقایسه‌ای منصفانه مطابق آنچه که درباره‌ی شمنیزم (تولتک) و روح‌زایی طی این سالها دانسته‌ام، بین این دو جریان داشته باشم نتیجه این تحقیق و تفکر چند ساله این است که بگوییم تعلیمات شمنیزم که خود در مقایسه با بسیاری از مکتب‌های

۱. در این تعریف انبیاء، رسولان و امامان تفکیک می‌شوند.

۲. روح‌زایی (هنرهای ماورائی) عنوان آخرین و جدیدترین مکتب باطنی است.

باطن‌گرا از جامعیت و عمق بیشتری برخوردار است، در مقایسه با روح‌زایی مانند جوی آب است در مقابل روانهای عمیق و عریض. (نه تنها درباره رؤیابی‌نی بلکه در بسیاری از شاخه‌های علوم باطنی)

شاید این مقایسه به نظر عده‌ای متعصبانه باشد. خوب در بد و امر حق با آنان است اما وقتی در عمل یا حتی در تئوری به مقایسه پردازیم آن وقت ممکن است حتی نیازی به قضاوت نهایی هم نباشد چون در هر قدمی از این مقایسه نتیجه‌ای به دست می‌آید که برای یک ذهن عاری از تعصب یا حتی کم تعصب کفایت می‌کند تا متوجه عظمت نهفته در این آموزش‌ها گردد بنابراین در توضیح مطلب، محوریت حرف‌هایم را تعليمات روح‌زایی (احیاء) قرار می‌دهم و موضوع را بیشتر با این دیدگاه دنبال می‌کنم اما مسلماً نگاهم را بر جریانات دیگر باز می‌گذارم.

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۶ - تابستان ۱۳۸۴

هنر رؤیاییمنی (قسمت دوم)

همچون دیگر پدیده‌های باطنی، رؤیاییمنی نیز تاکنون در سطح متعارف (عمومی و عامیانه)، نامتعارف (خاص و غیر عمومی) و اسراری به تجربه بشر رسیده است. براساس هنر رؤیاییمنی در الاهیسم و آنچه دانش روح‌زایی در این‌باره بیان می‌کند، رؤیاییمنی و رؤیاها در سه حیطه کلی اتفاق می‌افتد. حیطه اول، رؤیاها مردمی است. این حیطه دارای دو سطح است. یک سطح آن شامل رؤیاها عادتی و همه‌گیر است که تقریباً همه مردم آن را می‌بینند. سطح دوم، رؤیاها زنده و قطراهای است. رؤیاها بی خاص که برای عده کمتری از مردم رخ می‌دهد. دو حیطه دیگر رؤیا عبارت است از رؤیاییمنی نبوی و هنر رؤیاییمنی خلاق که هر یک از این‌ها نیز خود دارای حوزه‌ها و سطوح مختلفی‌اند.

قاعدتاً همه شما کم و بیش با رؤیاییمنی، آن‌طور که برای همه مردم اتفاق می‌افتد، آشنایی دارید. این نوع خواب‌ها عموماً انعکاس تمایلات، ترس‌ها و فشارهای درونی انسان هستند. از چیزی می‌ترسیم و در عالم خواب، ترس خود را که اکنون به یک تصویر فیلم مانند تبدیل شده، می‌بینیم. به چیزی میل داریم و نتوانسته‌ایم میل خود را آن‌طور که باید، به عمل در آوریم بنابراین خواسته یا تمایل ما یا نیمه‌کاره مانده، یا سرکوب شده یا هنر فرصت بروز پیدا نکرده. بنابراین همین تمایل بروز نکرده (به هر دلیل) خودش به یک صحنه رؤیا تبدیل می‌شود. مجموعه چیزهایی که در طول بیداری توجه ما را به خود جلب می‌کنند و تفکر ما را به خود مشغول می‌سازند، اگر حسابشان در همان زمان بیداری تسویه نشود، خود را به شکل متناسب در عالم رؤیا بروز می‌دهند...

بعد از رؤیاهای عادتی معمول که برای اکثر مردم رخ می‌دهد گروه دیگری از رؤیاها قرار دارند که تعداد کمتری از مردم موفق به تجربه آن می‌شوند. این‌ها رؤیاهای خاص هستند.

و اما رؤیاهای خاص. این رؤیاها گاهی و آن هم برای معدودی از مردم اتفاق افتاده و ممکن است اتفاق بیفتد. اما همین گهگاه بودن چنین رؤیاهايی نشان‌دهنده آن است که می‌توان از راه‌هایی، این حیطه رؤیابینی را از طرق هماهنگی به کنترل درآورد. به عبارتی چنین رؤیاهايی را به صورت کنترل شده و گزینشی تجربه کرد. در الاهیسم و دانش روح‌زایی، به چنین رؤیاهای خاصی «رؤیاهای زنده و قطره‌ای» گفته می‌شود. حیطه «رؤیاهای زنده» دومین حیطه از جهان رؤیابینی است.

اگر مرحله اولیه خواب دیدن را که رؤیاهای فراگیر و عمومی است، رؤیاهای مرده و نیمه‌جان فرض کنیم، رؤیاها پس از عبور از این مرحله عادتی و همگانی، به دلیل تماس با «آتش روح» دچار «تولد» شده و زنده محسوب می‌شوند... رؤیاهای زنده، همان‌طور که از نامشان پیداست زنده هستند و بنابراین حامل قطراتی از نور و حیات می‌باشند. از این رو در روح‌زایی به آنها رؤیاهای «قطره‌ای» هم گفته می‌شود. رؤیاهای قطره‌ای ممکن است برای هر انسانی رخ دهد اما برای عده معدودی، این رؤیاها به صورت مکرر اتفاق می‌افتد. این قطرات نور که به صورت رؤیا تجسم پیدا کرده‌اند می‌توانند حامل اخباری از گذشته و آینده باشند یا ناشناخته‌ها و ناگفته‌های زمان حال را بیان کنند. بسیاری از مردم ممکن است خواب‌هایی دیده باشند که در آینده عیناً یا مشابه آن اتفاق افتاده باشد یا در خواب متوجه چیزهایی شده باشند، که در بیداری قادر به دانستن آنها نبوده‌اند. نمونه‌های زیادی وجود دارد که افراد در طول خواب به راه حل مسائل خود دست پیدا کرده‌اند. تقریباً در بیشتر مواقعی که حادثه‌ای طبیعی به ویژه حوادث ناگوار رخ داده است، افرادی قبل‌آن را در پرده یا به صورت مستقیم، در خواب دیده‌اند...

البته موضوع رؤیاهای قطره‌ای همیشه هشدارها و بشارتها و دسترسی به اطلاعاتی درباره گذشته و آینده نبوده بلکه بعضی از این قطرات رؤیا، در درون خود، حاوی انرژی

بوده‌اند. این شکل از رؤیاهای انرژیابی ممکن است برای رؤیابین، انرژی شفابخش یا مخرب را به ارمغان آورده باشند. حتی شکلی از رؤیاهای انرژیابی وجود دارد که شخص بعد از دیدن آن، تا پایان عمر خود واجد نوعی انرژی (و اکثراً انرژی شفابخش) بوده است. بنابراین شخص بعد از دیدن چنین رؤیابی در اثر ارتباط گرفتن از طریق این رؤیا به یک شفادهنده (با انرژی محدود) تبدیل شده است...

رؤیاهای زنده گاهی می‌توانند به صورت مشاور و راهنمای عمل کنند. یعنی بر اساس آنکه زنده‌اند، در طول بیداری، رؤیابین بر اثر تمرکز بر آن، با آن مشورت کرده است و از طریق آن راهنمایی شده است. چنین رؤیاهایی، حتی گاهی در طول زمان، نقش یک معلم را برای فرد ایفا کرده‌اند. به عبارتی شخص، رؤیایی دیده است که این رؤیا در شرایط مختلف، به صورتی راه‌گشا و راهنمای تفسیر و تعبیر می‌شود. این گونه رؤیاهای زنده و قطره‌ای) در موقعي توanstه‌اند به عنوان واسطه‌ای بین انسان و موجودات غیبی و به ویژه ارواح مردگان عمل کنند. در این شرایط، رؤیابین از طریق خواب خود توanstه است با ارواح رابطه برقرار کند یا اینکه ارواح با او ارتباط برقرار کنند. رؤیاهای قطره‌ای در واقع قطراتی هستند که از عالم غیب به سمت انسان می‌آیند. اما این قطره‌ها ممکن است آن قدر قوی باشند که حتی انسان را، در حین رؤیا، با خود به سفری در حیطه‌ها و زمان‌ها و مکان‌های دیگر ببرند. افرادی که در طول خواب، دارای تجارت واقعی خروج (از جسم) و سفر به نقاط دیگر شده‌اند، ممکن است با چنین قطره‌هایی برخورد کرده باشند...

رؤیاهای زنده مستقیماً آگاهی و هوشیاری انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و میزان درک انسان را (به طور کلی یا جزئی) تغییر می‌دهند. لذا بسیاری از رؤیابینان، این موضوع (دگرگونی معرفت) را مهم‌ترین تأثیر رؤیا می‌دانند که البته این نگاه در بین همه گروه‌های رؤیابینی عمومیت ندارد...

در اینجا قصد ندارم به همه مصادق‌های رؤیایی زنده و قطره‌ای اشاره کنم؛ این چیزی است که همه ما با کمی دقت و جستجو در رؤیاهای خود یا خواب‌های اطرافیانمان می‌توانیم فهرستش را به دست بیاوریم. اما این نکته را نگفته نگذارم که اگر قدر رؤیاهای

زنده و قطره‌ای را بدانیم و با آنها برخوردی قدرشناسانه و توأم با معرفت داشته باشیم، انتظار می‌رود که رؤیاهای ما مسیر تکاملی خود را با سرعت و جدیت بیشتری طی کنند. در این صورت، قطرات حیاتی نهفته در رؤیا بزرگ‌تر می‌شوند، ظرفیت رؤیاهای برای حمل کردن قصدها و نتایج مختلف بیشتر می‌شود، کارهای بیشتری از رؤیاهای ما ساخته می‌شود و کارایی‌های آنها بالاتر می‌رود. رؤیاهای زنده نشانه‌ای از آن هستند که هنوز آتش روح ما خاموش نشده و روح ما هنوز زنده است (اما این، تنها نشانه آتش روح نیست) بنابراین می‌توانیم این آتش را فروزان‌تر کنیم؛ می‌توانیم جرقه را به صاعقه تبدیل کنیم و حتی با پرورش روح خود، کرم شبتاب را به خورشید جهان‌تاب بدل نماییم...

در این مقطع از رؤیایینی (رؤیاهای زنده و قطره‌ای) رؤیاهای می‌آیند و می‌روند. هر وقت بخواهند، دیگر نمی‌آیند. خیلی وقت‌ها خبری از آنها نیست و گاهی سرزده پیدایشان می‌شود. در این مرحله، ما هیچ کنترلی بر رؤیاهای خود نداریم. حتی اگر برای کنترل‌شان دست به تلاش بزنیم یا در کمین‌شان بنشینیم (بخوابیم) تا بلکه آنها را در تور (چشمان) خود گرفتار کنیم، ممکن است دیگر هرگز به سراغ ما نیایند. حالت رؤیاهای در چنین وضعیتی مثل وقتی است که پرنده‌ای به سراغ ما می‌آید. یک وقت‌هایی می‌آید و یک وقت‌هایی نمی‌آید اگر هم متوجه بشود که خواسته‌ایم او را در تله بیندازیم شاید هیچ وقت نیاید. حتی اگر فضا را شلوغ کنیم و بقیه را هم از موضوع آمدن پرنده با خبر کنیم شاید پرنده وحشت کند و دیگر پیش ما نیاید. اما می‌توانیم کاری کنیم که پرنده، خودش از سر میل و اشتیاق هر چه بیشتر به ملاقات ما بیاید و به عنوان هدیه، او خبرهای بیشتری برایمان بیاورد و ما را به نقاط دوردستی ببرد. به همین دلیل است که می‌گوییم باید با رؤیاهای رفتاری توأم با معرفت و قدرشناسی داشته باشیم. در وقت دیگری اگر فرصت آن رخ دهد می‌گوییم که باید با رؤیاهای چطور رفتار کرد؟ چطور قدر آنها را دانست و قدرشناسی کرد؟ چگونه با آنها ارتباط داشت و چگونه با آنها زیست؟ این دانشی است که به درد همه مردم نمی‌خورد بلکه فقط به درد کسانی می‌خورد که درد آن را دارند. ولی کسانی که چنین دردی ندارند این نکته را فراموش نکنند که حتی اگر آنان، به رؤیاهای زنده خود

بی احترامی و قدرنشناسی کنند و آن طور که باید، با آنها رفتار نکنند، بزودی متوجه این واقعیت می شوند که رؤیاهای آنها خودشان مولد درد و زخم خواهند شد. ما به عنوان بشر نیازهای زیادی داریم؛ و نیاز به دانستن بعضی از ناشناخته هایی که دانستن شان برای ما ضروری است و می توانند مسائل مهم ما را حل کنند. نیاز به ارتباط با وجوده دیگر این جهان؛ برای تجربه زندگی جدید. نیاز به تخلیه شدن از انرژی های مخرب. نیاز به کسب انرژی های زیستی. انرژی هایی که می توانند بعضی از مسائل مهم ما را حل کنند یا برخی از آرزوها و قصدهای ما را به تحقق برسانند. ما نیاز داریم که کanal ارتباطی با خود را در اختیار غیبی که ما را احاطه کرده است قرار دهیم تا غیب بتواند، هر زمانی که بخواهد با ما گفتگو کند؛ چیزهایی که می خواهد برای مان بفرستد و پیام های ما را بشنود. ما نیازهای بسیاری داریم که از راه های دیگر تأمین نشده اند یا نمی شوند و هنر رویابینی (و نخست، رویاهای زنده) راهی برای پاسخ گویی به این نیازهای است. از طریق هنر رویابینی ما می توانیم مسائلی را از زندگی خود حل کنیم که حتی تصور آن مشکل است. با استفاده از امکان رویاهای که در اختیار تقریباً همه ما قرار دارد، می توانیم کاری کنیم که پیش از این حتی در رویا هم ندیده ایم. این اولین قدم راه رویاهاست: «رویاها را جدی بگیریم».

شرح و بازنویسی: پریا

(برگرفته از درس های روح زایی و هنر رویابینی خلاق)

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۱ - بهار ۱۳۸۳

رؤیا، رؤیابینی و هنر رؤیابینی (قسمت اول) (از دیدگاه روح‌زایی)

پریا

در تعلیمات روح‌زایی، هنر رؤیابینی مانند بعضی از رشته‌های دیگر تعالیم احیاء، آنقدر گسترده، عمیق، شاخه شاخه و گوناگون است که ارائه تعریفی فشرده و بسته از آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. بنابراین در این سخن کوتاه تلاش نمی‌کنم هنر رؤیابینی را تعریف کنم بلکه می‌کوشم تا در جهت آشناسازی مشتاقان، چشم‌اندازی از هنر رؤیابینی (در روح‌زایی) را ترسیم کنم. به پیروی از روش معلم بزرگ هنرهای ماورائی در ارائه تعالیم، به تمثیلی می‌پردازم که آن را از او شنیده‌ام. یک بار او درباره هنر رؤیابینی در روح‌زایی این طور گفت که هنر رؤیابینی مانند داشتن تلویزیونی خلاق است که برنامه‌ریزی و کنترل و راهبرد آن در اختیار دارنده آن است. در این گفتار به طور خلاصه همین موضوع و آنچه در این بار شنیده‌ام یا فهمیده‌ام را تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، توضیح می‌دهم. چون این مطالب (مطلوب فعلی و بعضی از مطالبی که در ادامه این متن می‌آید) غالباً بازنویسی شنیده‌ها است بنابراین انتقال عین مطالب کمی دشوار است.

تصور کنید تلویزیونی داریم که می‌تواند داستان‌های ما را هر چه که باشد به فیلم یا انیمیشن تبدیل کند. هم‌چنین اگر بخواهیم می‌توانیم در همه فیلم‌ها و داستان‌ها حضور داشته باشیم و جریان داستان را واقعاً تجربه کنیم. این تلویزیون قابل برنامه‌ریزی است و

برنامه‌ریزی‌اش، داستان‌هایی است که ما به آن می‌دهیم. این داستان‌ها می‌توانند معمولی یا خارق‌العاده، تخیلی یا واقع‌بینانه باشند.

ممکن است درباره هر چیزی باشند. می‌توانند داستان‌هایی واقعی یا غیرواقعی باشند. برای تلویزیون تفاوتی نمی‌کند، هر دو نوع داستان را برای ما و حداقل در زندگی درونی ما، به تحقق می‌رساند. اندازه واقعی بودن این تجربه‌ها نیز تحت کنترل ماست. شدت وقایع می‌تواند بسیار بیشتر از وقایعی باشد که در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنیم و طبعاً می‌تواند کمتر از آن هم باشد. اگر در این فیلم‌هایی که شخص به آن وارد شده اتفاق بدی برایش بیفتند واقعاً ناراحت می‌شود، اگر بدنش زخمی شود واقعاً درد می‌کشد و از تن اش خون می‌آید، اگر تجربه‌های لذت‌بخشی داشته باشد، جداً لذت می‌برد. یکی از تفاوت‌های این نوع زندگی آن است که شخص می‌تواند اثراتی را کم و زیاد کند یا وقایع را به عقب ببرد و به شکل دیگری شروع کند. می‌تواند صدها سال زندگی را بدون آن که ظاهراً سرعت آن تغییر کند در چند لحظه با جزئیات کامل تجربه کند. بعد از تجربه هر داستان و در واقع هر قطعه از زندگی، یا یک زندگی طولانی، در زمان کوتاه این امکان وجود دارد که از داستان خارج شود اما می‌تواند هنوز هم شخصیت و تأثیرات درون فیلم را در خود حفظ کند. یا اینکه از همه آنها تخلیه شود. حتی این امکان وجود دارد که شخص وارد داستانی شود و دیگر هرگز از آن خارج نشود و برای همیشه در آن داستان زندگی کند.

وقتی فرد به یک داستان رؤیا وارد می‌شود همه چیزهای او می‌تواند خیلی واقعی یا تنها به صورت مجازی تغییر کند. هویت، شخصیت، توانایی‌ها و ناتوانی‌ها، روابط، خاطرات، احساسات و همه بودن شخص، قابلیت تغییر کردن و دگرگون شدن را داراست. در هر داستان رؤیا امکان اینکه انسان دوباره متولد شود و همان‌طور متولد شود که می‌خواهد، وجود دارد. موجودی با ویژگی‌ها و قابلیت‌های جدید. می‌تواند خیلی واقعی‌تر از تجربه‌های

این جهانی به آرزوها یش برسد. اگر به یک آرزوی بی‌نهایت جذاب هم رسید، قادر است تمام جسم خود را هم به آنجا ببرد و برای همیشه در آنجا ساکن شود.

می‌تواند فقط روحش را به درون داستان ببرد و در یکی از قالب‌ها قرار دهد یا فقط تصویرش را به آن جا منتقل کند یا همه زندگی‌اش را. الزامی نیست که او حتماً به درون داستان برود بلکه می‌تواند از بیرون هم به تماشای آن بپردازد. در بالای این تلویزیون‌لوله‌ای مکنده وجود دارد که اگر او قصد داشته باشد واقعاً به درون داستان برود، باید سرش را به آن حفره نزدیک کند تا او را به درون خود بکشد و به درون داستان بیندازد. اما قبل از رفتن لازم است قصد برگشت را هم همراه خود ببرد چون اگر بدون بلیط رفتن برود تضمینی برای برگشت آن نیست و ممکن است برای همیشه در آن جا بماند.

امکانات زیادی در این تلویزیون خلاق وجود دارد که به آنچه گفته شد محدود نمی‌شود مثلاً این تلویزیون هزاران کanal دارد که وقتی برنامه آنها فعال شود او می‌تواند از نقاط دیگر هستی، از اخبار و وقایع جهان‌های دیگر مطلع شود. کanal‌های دیگری هم هستند که با به کار انداختن آنها می‌تواند از آینده‌ها، آینده‌های مختلف، آینده چیزهای مختلف و نیز از گذشته‌ها مطلع شود.

بنابر آنچه گذشت می‌توانیم نتیجه بگیریم که هنر رویابینی راهی برای تجربه حیطه‌های دیگر زندگی است، جهان‌هایی که در درون و بیرون‌اند. دنیاهایی در گذشته و حال و آینده. جهان‌هایی که بعضی‌شان واقعیت عینی دارند و بعضی دیگر فاقد آن هستند. رؤیا به ما اجازه خروج از محدوده‌های زمان و مکان و سفر کردن به زمان‌ها و مکانی دیگر را می‌دهد. در رؤیا می‌توانیم خواسته خود را تحقق ببخشیم و این خواسته‌ها هر چیزی می‌تواند باشد. تحقیق آرزوها در رؤیا می‌تواند خیلی واقعی‌تر از عملی شدن آنها در این جهان باشد و نیز ممکن است این‌طور نباشد. این بستگی به مهارت رویابین دارد.

در رؤیا می‌توانیم همان کاری را بکنیم که دوست داریم، یا به صورتی خیالی یا به صورت صد در صد واقعی. اگر بخواهیم می‌توانیم تنها از طریق چشم یا با روح‌مان یا با

تمامیت وجودمان، با جسم و جان و روح به آن تجربه‌ها وارد شویم. از طریق رؤیابینی امکان برقراری ارتباط و تبادل جریان با ابعاد دیگر هستی و بسیاری از موجودات دیگر که حتی آنها را حدس نمی‌زنیم در اختیار ما قرار می‌گیرد. می‌توانیم دریافت‌های خود را از جهان‌های دیگر به این جهان بیاوریم یا چیزهایی را از این زندگی به آنجا منتقل کنیم. به واسطه رؤیاها گفتگو با بسیاری از خیطه‌های اسرار و تماس با غیب امکان پذیر می‌شود و رابطه مستقیم و هموار برای ارتباط با روح الهی گشوده می‌شود. خلاصه باید گفت که در جهان رؤیا و برای استاد رؤیابینی، انجام هر کاری ممکن است و هیچ کار، نشدنی نیست. این کارها هم می‌توانند خیلی واقعی باشند و هم خیلی خیالی. از این دید، رؤیا راهی است برای تجربه زندگی‌های بی‌شمار دیگر که به موازات زندگی ما در این جهان، جریان دارند و هنر رؤیابینی شیوه عبور از این راه و برقراری ارتباط و تجربه این زندگی‌های دیگر است.

رؤیایینی خلاق؛ کیمیاگری با رؤیا

(قسمتی از مقدمه)

در الاهیسم و بسیاری از مکتب‌های باطنی، طرق هفتگانه روح (سطوح هفتگانه روح یا روح هفتگانه) به عنوان یکی از مبنای تئوری و عملی، تفسیرکننده بسیاری از پدیده‌های باطنی می‌باشد. طرق هفتگانه روح، هفت طریقی است که روح خلاقه از طریق آنها عمل می‌کند به عبارتی قدرت و شعور روح از این هفت خط سیر آزاد می‌شود و نیز روح از طریق این هفت عامل بنیادی حرکت رو به تعالی خود را طی می‌کند. این هفت طریق، روش‌هایی است که روح از طریق آنها تجربه می‌شود. یعنی با استفاده از آنها می‌توان به نواحی هفتگانه روح رسید و آنها را تجربه نمود...

با توجه به اصل «طرق هفتگانه روح» می‌توان گفت که قدرت‌ها و اقتدارات روحی انسان با استفاده از «هفت خط سیر» قابل آزاد شدن است.

اولین طریق انسان، کلام است و شناخته‌شده‌ترین کاربرد این طریق در تحقق آرزوها و قصدها، دعا می‌باشد که قصد نداریم در اینجا درباره آن بگوییم.

رؤیا، مشاهده، محبت (و...) از دیگر اصول هفتگانه روح محسوب می‌شوند. به عبارتی همان‌طور که می‌توان از طریق کلام و با قدرت کلمات به خواسته‌ها دست یافت، بواسطه قدرت رؤیا، مشاهده، محبت و دیگر اصول هفتگانه روح (روح هفتگانه) نیز می‌توان به تحقق قصدها و آرزوها دست یافت. به زبان دیگر، از این طرق (هفت طریق) می‌توانیم

قدرت‌ها و آگاهی‌های نامحدود و بیکران روح را مهار کرده و به کنترل درآوریم و بنابراین در مسیری که می‌خواهیم از آن استفاده کنیم.

عکس این موضوع هم صحیح است. یعنی انسان به واسطه این طرق هفت‌گانه که در استعاره به هفت رنگ رنگین‌کمان تشبيه شده، قادر است به تجربه و دریافت روح (معادل نور سفید که شامل همه رنگ‌هاست) نائل شود.

رؤیابینی خلاق (آفریننده) یکی از اصلی‌ترین روش‌های روح‌زایی (باروری و زیش روحی) می‌باشد و منظور از آن خواب‌های معمول یا نامعمولی نیست که همه انسان‌ها کم و بیش آن را تجربه می‌کنند. رؤیابینی خلاق می‌تواند در وضعیت خواب روی دهد اما در حالت بیداری و با چشم باز هم قابل حصول است. شاید بتوان آن را شبیه به نوعی اثرگذاری نگاه و تصور زنده، تفسیر کرد. هنر رؤیابینی خلاق، هنری بسیار بسیار پیچیده و با عظمت است که در طول تاریخ بشر گزارش‌های اندکی درباره تجارب ناشی از آن و حتی دانش آن وجود دارد. در عصر کنونی ما نیز، به سختی می‌توان از ماهران این شیوه بسیار سری و اسراری نمونه‌ای را ذکر کرد. شیوه‌ای که بعضی از مکاتب باطنی معتقدند که این، اصل هنر کیمیاگری و یکی از اصولی‌ترین طرق آفرینندگی است. فی الواقع موضوع تصور خلاق و قدرت شکل دادن به واقعیت از طریق تصویرسازی‌های هدایت شده ذهنی که یکی از مبانی دانش و روش‌های موفقیت، درمانگری و دیگر رشته‌های مشابه در یکی دو قرن اخیر می‌باشد، شکل ساده و اولیه هنر رؤیابینی خلاق یا همان کیمیاگری با رؤیاست. این شیوه براساس قدرت آفریننده نگاه عمل می‌کند بنابراین وابستگی نمادین آن به چشم است (چه در خواب و چه در بیداری) و اسرار و فنون آن ارتباط تنگاتنگی را با حرکات و اقتدارات نگاه انسان دارد. طی سال‌های اخیر بسیاری از افراد تجارب مثبتی را درباره تصویرسازی هدایت شده ذهنی (به عنوان مرحله ابتدایی

رؤیابینی خلاق) داشته‌اند، همین امر نشان‌دهنده آن است که ممکن است بعضی از انسان‌ها در زمانی نه چندان دور قله‌هایی از این هنر باطنی بزرگ را فتح کنند و حتی در زمان کنونی به آموختن و تمرین و تجربه آن بپردازند...

نقل به مضمون (و کاملاً به اتکاء حافظه)

از درس‌های هنر رویابینی خلاق

رؤیاها؛ واقعه‌گو یا واقعه‌ساز (قسمت اول)

پریا

آیا حوادثی که در جهان اتفاق می‌افتد می‌تواند نتیجهٔ رؤیایی باشد که پیش از آن حادثه و دربارهٔ آن وجود داشته است. یعنی همان‌طور که ضربالمثلی قدیمی می‌گوید پیش از هر کاری رؤیایی آن وجود داشت، پس هر حادثه و اتفاقی نتیجهٔ رؤیایی آن حادثه باشد. یا اینکه رؤیاها فقط نقش خبر گیرنده از غیب و خبر دهنده از آینده و اسرار را دارند و نه نقش واقعه‌ساز و خبر آفرین. در آموزش‌های رؤیایینی در مکتب روح‌خواصی، نگاه به هر دو دیدگاه مثبت است. رؤیاها هم از اسرار درون خبر می‌دهند هم می‌توانند وقایع را بسازند.

به عنوان مثال دو سال قبل از حملات یازده سپتامبر، یک بازی کامپیوترا به بازار عرضه شد که در آن هواپیماها به برج‌ها حمله می‌کردند؟ آیا این فقط یک تصادف بود یا می‌توانست رؤیایی باشد که توسط ذهن یک طراح بازی‌های کامپیوترا دریافت شده و به محصول رسیده است؟ چند قرن پیش نوستر آداموس پیش‌گوی معروف، اشاره‌های تأمل برانگیزی به بعضی از حوادث در جهان و من جمله به حادثه یازده سپتامبر داشته است؟ قرن‌ها پیش یکی از پیشگویان غرب کشور (ایران) به نام ایل بیگی‌جان از به تصرف درآمدن عراق و غارت بغداد می‌گوید و حتی درباره این غارت توضیحاتی نیز می‌دهد. او بسیاری از وقایع دیگر را هم از قبل می‌بیند.

هر یک از مواردی که اشاره شد دارای تفصیلاتی است که جای شرح آنها در این مقاله مختصر نیست. اما فرصت موجود این اجازه را می‌دهد که حداقل مثالی از این دست را توضیح داد. کشتی تایتانیک.

سال‌ها قبل از حادثه کشتی تایتانیک یعنی در سال ۱۸۹۸ داستانی توسط مورگان رابرتسن نوشته شد که هم اکنون نیز دست نوشه‌های این داستان وجود دارد. در این داستان که دوازده سال قبل از غرق شدن کشتی تایتانیک نوشته شد، نویسنده از یک کشتی بزرگ می‌گوید. کشتی مورد نظر نویسنده، در داستان او رکورد سرعت زمان خود را می‌شکند. مسافران آن بعضی از شخصیت‌های مهم و ثروتمند هستند. زمان حرکت آن در ماه آوریل است. مسیر حرکت کشتی در نواحی شمالی اقیانوس اطلس است که یکدفعه با یک کوه یخی شناور برخورد می‌کند و غرق می‌شود. در این داستان نویسنده می‌گوید که تعداد کمی از این کشتی نجات پیدا می‌کنند چون فقط بیست و چهار قایق نجات وجود دارد. مشابه جزئیات و نشانه‌هایی که رابرتسون در دوازده سال قبل، درباره کشتی خیالی خود، در داستان‌اش بیان می‌کند، واقعاً درباره کشتی تایتانیک اتفاق می‌افتد.

در داستان رابرتسون، اسم کشتی تایتان است. مشابه اسم تایتانیک. تایتان خیالی بر اثر برخورد با یخ غرق می‌شود. قایق‌های نجات در داستان کشتی تایتان بین بیست تا بیست و پنج بود در تایتانیک هم همین تعداد قایق نجات وجود داشت. سرعت هر دو کشتی هنگامی که به کوه یخ برخورد می‌کردند نزدیک به ۲۴ گره دریایی بود. طول هر دو کشتی بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ پا بود. وزن هر دو کشتی خیالی و واقعی، بین ۶ تا ۸ هزار تن بود و هر دو کشتی دارای سه پروانه بزرگ بودند.

آیا این داستان می‌توانست روایی مکتوب از حادثه تایتانیک باشد، روایایی که یا توسط نویسنده آن دریافت شد و به داستان مبدل گشت یا اینکه توسط یک روایابین دیده شد و سپس به نویسنده داستان انتقال یافت.

و خبری جالب درباره قمر تایتان که بزرگ‌ترین قمر سیاره کیوان است. (البته به مناسبت داستان تایتان و تایتانيک) چند روز پیش کاوشگر فضایی هویگینز، پس از فرود بر تایتان اولین اطلاعاتی را که از تایتان به دست آورد به زمین مخابره کرد. دانشمندان مطمئن هستند که هویگینز طی دو ساعت اول پس از فرود، اطلاعاتی را مخابره کرده است که تلسکوپ فضایی «گرین بنک» و آژانس فضایی اروپا آن را ردیابی کردند که همین نشان دهنده سلامت هویگینز در دو ساعت اولیه فرود می‌باشد. بر اساس همین اطلاعات محدود و اولیه، دانشمندان متوجه شدند که تایتان با غبار ضخیمی احاطه شده است که اجازه نمی‌دهد وضعیت طبیعی آن بررسی شود به همین دلیل نمی‌توان گفت که آیا هویگینز هنگامی که بر سطح تایتان فرود آمده است سطح آن پوشیده از سنگ و یخ بوده یا اینکه بر سطحی قیرگون و دریابی مانند روغن سیاه فرود آمده.

آشنایی با درمانگران و شفاگران (قسمت اول)

درمانگران روحی و کسانی که توانسته‌اند از طریق قوای روحی و الهی به درمان بیماران و دردمندان بپردازنند همیشه در طول تاریخ وجود داشته‌اند. بعضی از این افراد دارای قدرتی غیراکتسابی و به اصطلاح مادرزادی بوده‌اند و گروه دیگر به صورت اکتسابی چنین قدرتی را کسب کرده‌اند. اما در این میان عده‌ای هم بوده‌اند که بر اثر یک اتفاق درونی و پس از یک دگرگونی باطنی، واجد چنین نیرویی شده‌اند. البته درمانگر بودن این افراد به آن معنا نیست که آنان جملگی دست به درمان بیماران بسیاری زده‌اند. ممکن است بعضی از درمانگران بزرگ تاریخ به تعداد کمی از موارد درمان و شفا دست زده باشند یا حتی نشانه‌ای که از آنها ظاهر شده است ارتباطات اولیه با درمانگری نداشته است اما بعداً چنین معنایی را از خود بروز داده است.

مثالاً جسد ریتا تا ده‌ها سال بعد از مرگ‌اش هم‌چنان سالم و قوی بود. او در زمان زندگی خود نمونه قابل توجهی از درمانگری را ارائه نکرد اما بعد از مرگ، جسد وی تا نزدیک به دو قرن، هم‌چنان سالم و معمولی، مثل روز اول بود. در دوران حیات او تنها یک نشانه مهم از او ظاهر شد. او یک تکه چوب خشک و مرده را در زمین فرو کرد و هر روز به آن توجه نمود. پس از مدتی این تکه چوب مرده، جوانه زد و تبدیل به درخت انگور بزرگی شد که پس از قرن‌ها، هنوز هم این درخت پا بر جاست و هر سال میوه می‌دهد. هر سال برگ‌ها و میوه‌های این درخت برای درمان بیماری‌ها جمع‌آوری شده و به نقاط مختلف جهان ارسال می‌شود.

تعداد درمانگران قدیمی آنقدر زیاد است که جمع‌آوری بیوگرافی همه آنها یک کار تحقیقی مفصل را می‌طلبد. این درمانگران به همه ادیان تعلق داشته‌اند. اسلام، مسیحیت، یهود، هندوئیسم و حتی ملل و اقوامی که ظاهراً به دین خاصی پایبند نیستند ... در قرن نوزدهم و بیستم ناگهان موضوع درمانگری روحی، بعد از قرن‌ها در حاشیه ماندن و نیمه‌جان بودن، دچار حیاتی نوشد و تعداد قابل توجهی از درمانگران باطن‌گرا از کشورهای مختلف سربرآوردند. این بار علاوه بر کشورهایی که تا قبل از این سابقه طولانی‌تری در موضوع داشتند مثل انگلستان، فرانسه و هند، از دیگر کشورها هم نمونه‌های جدیدی ظاهر شد. چین، روسیه، ژاپن و بیش از همه آنها بزریل، فیلیپین و آمریکا.

آنچه به عنوان درمان باطن‌گرا (درمان نامتعارف) می‌شناسیم به رشته‌های مختلفی تقسیم می‌شود و برخلاف تصور عمومی فقط یکی از این حوزه‌ها به شفا (درمان از نوع شفا) اختصاص دارد. اولین گروه از درمانگران غیرپیشک، شامل کسانی می‌شوند که با استفاده از روش‌های گوناگون پیشکی مکمل به درمان بیماران خود می‌پردازن. گیاه‌درمانی، آب‌درمانی، ماساژ‌درمانی، بازتاب‌شناسی کف پا، ویتامین‌درمانی، پاندول‌درمانی و هیپنوتیزم‌درمانی نمونه‌ای از این روش‌های درمانی‌اند که به مجموعه آنها طب حاشیه گفته می‌شود. البته تعداد انواع روش‌های درمانی نامتعارف به بیش از صد و شصت روش می‌رسد که بعضی از آنها یا به دلیل ناشناخته ماندن و یا غیر مؤثر بودن، در تقسیم‌بندی‌های طب حاشیه به حساب نمی‌آیند. اگرچه درصد موفقیت روش‌های طب مکمل درباره همه بیماری‌ها کمی مأیوس‌کننده است اما بعضی از روش‌های طب حاشیه توانسته‌اند توفیق امیدوارکننده‌ای را درباره محدودی از بیماری‌ها به دست آورند. گروه دوم درمانگران که به درمانگران روحی معروف‌اند عموماً با اتكاء به قدرت روحی خود یا دیگر مراجع روحی عمل می‌کنند. تفاوت زیادی میان کار این عده با گروه اول وجود دارد. (این تقسیم‌بندی از درمانگران باطن‌گرا، تقسیم‌بندی رایج آن است). گزارش‌ها نشان می‌دهند

که بعضی از درمانگران روحی که در کار جراحی روحی تبحر دارند تاکنون نتایج جالبی را از کار خود ارائه داده‌اند.

نتایج این جراحی‌های روحی بر خلاف دیگر روش‌های طب حاشیه و انرژی‌درمانی، تا حد قابل توجهی امیدوارکننده است.

ما وقتی اسم درمانگر روحی را می‌شنویم از او انتظار معجزه را داریم اما تقریباً اکثر درمانگران معروف فاقد چنین توانایی خارق‌العاده‌ای می‌باشند. آنها در نهایت قادرند تنها بر برخی از بیماری‌ها آن هم تا حد معینی اثر بگذارند. این واقعیتی است که بارها توسط مراکز تحقیقات پزشکی و در سطح بین‌المللی اعلام شده است. تاکنون چندین گروه تحقیقاتی از دانشگاه‌های معتبر جهانی (مانند هاروارد) مأمور بررسی نتیجه کار انرژی درمانگران شده‌اند اما همه آنها به اتفاق نتایج تقریباً مشابهی را اعلام کرده‌اند. وجه مشترک گزارش مراکز تحقیقاتی مذکور این است که اسناد و شواهد قابل توجهی برای اثبات ادعای انرژی درمانگران وجود ندارد. تاکنون یک نمونه قابل اثبات از درمان بیماری‌های صب‌العلاج یا درمان مؤثر و قطعی سایر بیماری‌های پیچیده از هیچ یک از مراکز انرژی‌درمانی و انرژی‌درمانگران در سراسر جهان گزارش نشده است. به همین دلیل بسیاری از مراکز تحقیقاتی پزشکی روش‌های انرژی‌درمانی را خارج از مقوله طب مکمل دانسته و آن را به مثابه یک روش درمانی نمی‌پذیرند. برخلاف نتایج مأیوس‌کننده کار انرژی‌درمانگران، محدودی از درمانگران و جراحان روحی بوده و هستند که توانایی آنها در زمینه درمان بیماری‌ها بیش از آن چیزی است که در بازارهای انرژی‌درمانی و معالجات مشابه رد و بدل می‌شود.

این افراد (جراحان روحی) تحت حمایت روحی و با وسایل اولیه و بدون رعایت معمولی‌ترین شرایط بهداشتی، به جراحی‌هایی جسمی دست می‌زنند. بعضی از این افراد به جای استفاده از چاقو (آن هم نه چاقوی جراحی بلکه چاقوی آشپزخانه) از انگشتان خود

استفاده می‌کنند و بدن بیمار را با انگشتان خود برش می‌زنند. بیشتر جراحان روحی در برزیل و فیلیپین ساکن هستند و تاکنون هزاران جراحی موفق از این جراحان روحی گزارش شده است. در این نوشتار به یکی از این نمونه‌ها اشاره می‌کنم. خوزه دو فریتاس معروف به آریگو.

آریگو در ۱۵ سال آخر عمر خود توانست به هزاران بیمار کمک کند. او پشت یک میز و روی یک صندلی می‌نشست و بیماران به ترتیب از جلوی او عبور می‌کردند. در همان حال او داروهایی را به زبان پرتقالی یا آلمانی روی یک تکه ورق (برای هر یک از بیماران) می‌نوشت. در بیشتر مواقع، بیماران با مصرف این داورها درمان می‌شدند بعداً این داروها توسط گروهی از پزشکان متخصص مورد بازشناسی قرار گرفت و معلوم شد همه آنها متناسب با حال بیمار بوده‌اند. آریگو در سال ۱۹۶۸ توسط یک گروه محقق مشکل از ۶ پزشک و ۸ دانشمند به سرپرستی آندریا پوهاریچ مورد مطالعه قرار گرفت. در پایان کار، گروه تحقیقی مربوطه کارهای آریگو را تأیید کردند. وقتی از آریگو پرسیدند چطور بیماری‌ها را تشخیص می‌دهد و دارو تجویز می‌کند او پاسخ داد که هنگام تشخیص، روح دکتر فریتز (که به قول او در سال ۱۹۱۸ درگذشته بود) در گوش راستم حرف می‌زد. البته آریگو علاوه بر تشخیص و دارونویسی گاهی هم به جراحی‌های روحی دست می‌زد. او گاهی با چاقوی آشپزخانه و قیچی‌های معمولی و در شرایط کاملاً عفونی در حالی که مردم اطراف او جمع می‌شدند، به اعمال جراحی می‌پرداخت. حتی در چند مورد این کار را در وسط خیابان انجام داد. دکتر پوهاریچ (ریاست تیم تحقیقاتی) یکی از مشاهدات خود را درباره جراحی‌های آریگو این‌چنین شرح می‌دهد:

«آریگو به مرد بیمار گفت شلوارش را پایین بکشد. سپس یک چاقو دست گرفت و آن را با پیراهنش پاک کرد. شکم بیمار را چاک داد. ماهیچه‌های دیواره شکم را به یک طرف گذاشت، روده را بیرون آورد و با خونسردی تمام یک قسمت از روده را قطع کرد. مثل آن

بود که یک تکه کالباس را می‌برد. سپس روده را در جای خود گذاشت و عضلات دیواره را دوباره به هم نزدیک کرد. او هرگز از بخیه استفاده نمی‌کرد. برای پوشاندن زخم آن مرد هم، از کمر مرد یک میخ در بدن او کوبید و گفت همین کافی است.»

گروه تحقیقی دکتر پوهاریچ که از این جراحی‌ها و جراحی‌های مشابه (توسط دیگر جراحان روحی) فیلم‌برداری کرده است (علاوه بر فیلم‌برداری‌هایی که گروه‌های مستقل دیگر از کار چنین افرادی داشته‌اند) او درباره آریگو (در جمع‌بندی نظرات گروه تحقیقی) می‌گوید: «آریگو این کار را انجام می‌دهد ولی من نمی‌دانم که چگونه؟ او به تنها‌یی به اندازه یک بیمارستان بزرگ بازدهی دارد.».

بعضی از شخصیت‌های علمی دیگر هم گزارشاتی را درباره جراحان روحی داده‌اند. یک گروه پزشکی و فیلم‌برداری با حضور دکتر المرگرین و دکتر آلیس گرین گزارشاتی درباره اعمال تعدادی جراح روحی در فیلیپین تهیه کرده است. او در قسمتی از شرح مشاهدات خود می‌گوید: «بیشتر این جراحان روحی هنگام کار خود حالتی معمولی داشتند اما بعضی از آنها هم در حالت خلسه فرو می‌رفتند ...» او در ضمن گزارش خود از یکی از جراحان روحی معروف نقل می‌کند که ظاهر کردن خون و انساج و بافت‌های بدن فقط به این دلیل است که بیماران به کار ما اعتقاد داشته باشند. او پس از شنیدن این جمله شاهد صحنه‌ای می‌شود که این‌گونه آن را توضیح می‌دهد: «سپس آگپا او دستش را حدود سی سانتی‌متری شکم بیمار گرفت همان‌طور که نگاه می‌کردم دیدم که شکم بیمار باز شد و پرده صفاق نمایان گردید ...»

همچنین دکتر لیال واتسون، محقق مشهور بین‌المللی، پس از ۸ ماه اقامت در فیلیپین، از اعمال ۲۲ جراح روحی در فیلیپین گزارش می‌دهد. تقریباً بیشتر دانشمندان و متخصصانی که در زمینه بیماران شفای‌افت و درمان‌شده (به وسیله معالجات روحی) تحقیق کرده‌اند در پایان به این نکته اعتراف داشته‌اند که

نمی‌توانند توجیه علمی و قابل قبولی برآنچه دیده‌اند و اتفاق افتاده است ارائه دهنده به عنوان مثال جورج میک که یکی از افراد مذکور (سرپرست یک تیم تحقیقاتی) می‌باشد می‌نویسد: «در این زمان هیچ نظریه یا ترکیبی از نظریه‌های علمی وجود ندارد تا به وسیله آنها بتوان این پدیده (معالجات روحی) را توجیه کرد...»

پریا

مکتب‌های درمانی از دیدگاه علوم باطنی

از دیدگاه علوم باطنی چهارده مکتب درمانی وجود دارد که هر مکتب شامل سبک‌های مختلف درمان می‌باشد.

۱. پزشکی جسمانی (یا ماده درمانی): توجه اصلی و شاید تمام توجه پزشکی جسمانی معطوف به جسم انسان بوده و بنابراین درمان بیماری (از این طریق) بواسطه تغییراتی در جسم و بویژه تغییراتی در ترکیبات شیمیایی بدن یا اعمال تغییر مستقیم (اعم از حذف، پیوند، ترمیم و..) در اعضاء و اندام‌های جسمانی است. دو اهرم اصلی درمان، در پزشکی جسمانی خوردن دارو یا اعمال جراحی است.

۲. پزشکی حاشیه: شامل روش‌های حاشیه‌ای و کمک درمان است. این روش‌ها به تنها‌ی قابل برخورد درمان بیماری‌ها نیستند اما می‌توان از آنها به عنوان درمان کمکی و تکمیل‌کننده درمان‌های اصولی بهره گرفت. از جمله روش‌های پزشکی حاشیه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

هومیوپاتی، مگاویتامین، الکساندر درمانی، متدهای طب سوزنی، ماساژ درمانی وغیره. درمان‌های حاشیه‌ای عمدها دارای گرایش مادی‌گرا بوده و از روش‌های متکی به جسم و درمان مادی استفاده می‌کنند.

۳. انرژی درمانی: کلیه روش‌هایی که متکی به انتقال و دریافت انرژی‌اند در این گروه قرار می‌گیرند. بعضی از روش‌های معروف‌تر انرژی‌درمانی عبارت است از:

هاله‌درمانی، پولاریتی، درمان پرانیک (پرانا درمانی)، ریکی و مانیتیزم (پاس درمانی). در بسیاری از تقسیم‌بندی‌ها انواع روش‌های انرژی‌درمانی، در طیف طب حاشیه‌ای قرار گرفته است. مضاف بر اینکه انرژی‌درمانی، همانند دیگر روش‌های طب حاشیه‌ای، یک درمان کمکی و تقویتی محسوب شده و جزء روش‌های اصلی درمان به حساب نمی‌آید. عموماً انرژی‌درمانی برای درمان بیماری‌ها کاملاً کفايت نکرده و نمی‌تواند یک بیماری ریشه‌دار و جدی را درمان کند.

۴. ذهن‌درمانی (روان‌درمانی باطن‌گرا): یکی از مبناهای اصلی ذهن‌درمانی بر تغییر اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و همچنین تغییر کلام و رفتارها استوار است. بر خلاف روش‌های طب حاشیه‌ای و انرژی‌درمانی، ذهن‌درمانی درباره بسیاری از بیماری‌ها، یک درمان لازم و کافی محسوب می‌شود و از طریق آن می‌توان به درمان کامل بسیاری از بیماری‌ها (و نه همه آنها) پرداخت. تغییر الگوهای فکری، احساسی، کلامی و رفتاری یکی از مهم‌ترین شیوه‌های عملکرد ذهن‌درمانی است که بر این اصل مهم قرار دارد که می‌گوید: «منشاء بیماری‌ها و ناراحتی‌های انسان در ذهن است بنابراین با تغییر ذهنیات (تغییر اندیشه‌ها و روحیات) می‌توان به تغییر در وضعیت‌های مادی و معنوی زندگی دست زد».

۵. روح‌درمانی: در روش‌های مختلف روح‌درمانی مبنای اصلی درمان، اصالت روح است. بنابراین از آنجا که روح، اصلی‌ترین بخش وجود انسان و بلکه مرکز اصلی وجود او محسوب می‌شود، هر گونه بیماری را باید در آن ریشه‌یابی کرد و از طریق روحی معالجه نمود. تأثیرگذاری مستقیم بر روح، استفاده و همکاری با ارواح درمانگر و استمداد از آنها (چه در درمان مستقیم و چه در تشخیص) از ویژگی‌های روح‌درمانی است. روح‌درمانی یکی از خطناک‌ترین روش‌های معالجه بوده که در حین اجرا و پس از اجرا ممکن است پیامدهای بسیار منفی و مخربی را به دنبال داشته باشد مگر اینکه توسط فردی که دارای مهارت کاملاً کافی و تسلط زیاد باشد، صورت گیرد. روش روح‌درمانی همانند روش

انرژی درمانی دارای بیشترین مدعیان و شیادان حوزه درمانگری است. این روش در صورتی که توسط یک متخصص روح‌درمانی انجام شود در مورد بعضی از بیماری‌ها ممکن است درمان کافی محسوب شود اما به طور کلی روشی انتشاری با ریسک بالا می‌باشد.

۶ رؤیا درمانی: اعتقاد رؤیابینان کهن بر این است که «زندگی انسان را رؤیاهای او می‌سازند و زندگی ما در این دنیا، نتیجه رؤیاهایی است که می‌بینیم و می‌سازیم» مطابق این قانون می‌توان نتیجه گرفت که با تغییر رؤیاهای بتوان تغییراتی واقعی را در زندگی به وجود آورد. البته موضوع رؤیابینی آن طور که در الاهیسم بیان می‌شود تفاوت بسیار فاحشی با مقوله رؤیابینی مطرح شده در علوم ظاهری و باطنی متعارف دارد. در هنر رؤیابینی الاهیسم از بیست و هشت حوزه رؤیا صحبت می‌شود در حالی که در علوم ظاهری مربوط به رؤیابینی از سه تا پنج حوزه حتی نام هم برده نمی‌شود. در رؤیا درمانی با چند گروه از رؤیاهای مواجه می‌شویم. رؤیاهایی که دیدن آن درمان‌کننده است. رؤیاهایی که می‌توانند توان شفابخشی را به رؤیابین ببخشند. رؤیاهایی که حاوی شیوه درمان‌اند و رؤیاهایی که تعبیر آنها یا اعمال آنها (به عنوان نسخه‌ای غیرمستقیم) به درمان بیماری منجر می‌شود.

۷ طبیعت درمانی الاهیسم: بیماری‌ها و مسائل درونی انسان نتیجه ناهمانگی‌ها و فاصله‌ایست که او با طبیعت (زمینی و سماوی) دارد. بنابراین راه حل بیماری‌های انسان در بازگشت همه جانبه به طبیعت و هماهنگی با آن است. این یکی از اصول اساسی طبیعت درمانی است. در طبیعت درمانی، این واقعیت یادآوری و بازیابی می‌شود که پاسخ همه سوالات واقعی انسان در طبیعت (به عنوان تجسم واقعی خداوند) بوده و انسان علاوه بر داروهای خوردنی و غیرخوردنی می‌تواند از طریق شعور نهفته در طبیعت (با روش‌های مانند نشانه‌شناسی طبیعی) به درمان بیماری‌های خود نائل شود. از نظر طبیعت درمانی، بیماری‌های انسان نتیجه ارتباط غیر صحیح او یا قطع ارتباط او با طبیعت است.

۸. روزه درمانی: در اینجا منظور از روزه درمانی، صرفاً نخوردن آب و غذا نیست. بلکه روزه به پرهیز از چیزهای معلوم در طول زمان مشخص اطلاق می‌شود. به عبارتی روزه‌دار می‌باشد چیز بخصوصی را که ممکن است خوردنی، رفتاری، ذهنی یا غیره باشد، ترک کرده و از آن پرهیز نماید. روزهٔ غذایی، روزهٔ محدود غذایی، روزهٔ کلامی (روزهٔ سکوت)، روزهٔ نگاه و روزهٔ فکری از جمله اشکال روزه درمانی است.

۹. تحقق درمانی الاهیسم: فلسفه‌ای که تحقق درمانی مبتنی بر آن است عبارت است از اینکه خوشبختی و سلامت انسان در «خود بودن» است. یعنی ما همان چیزی باشیم که باید باشیم بنابراین همان کاری را بکنیم که باید کنیم و همان چیزی را بدانیم که باید بدانیم. در غیر این صورت، گرفتاری‌ها، بیماری‌ها و ناراحتی‌های مختلف پدید می‌آیند تا جریان زندگی ما را (که به انحراف کشیده شده یا ممکن است کشیده شود) متوقف کرده تا بلکه بازگردیم به آنچه هستیم. طبق این شیوه درمانی، هر کسی دارای یک طرح تحققی است. وظیفه‌ای که باید به انجام برساند. مادامی که شخصی در این مسیر حرکت کند دچار مسئله و بیماری نخواهد شد و اگر دچار مسئله‌ای شود این مسئله در جهت تحقق بیشتر عمل خواهد کرد و به سلامتی بیشتر منجر خواهد شد.

۱۰. شفای الهی (خدا درمانی): به مجموعه روش‌هایی که در ارتباط با خداوند بوده و اصل بنیادی آنها ایجاد تغییر در ارتباط بین انسان و خداست، خدا درمانی اطلاق می‌شود. در مكتب خدا درمانی ارتباط الهی (تسليیم به حضور خداوند) درمان و شفای همه بیماری‌های انسان محسوب می‌شود. از این نظر همه انواع بیماری‌ها یا ناراحتی‌ها و ضعف‌های انسان ریشه در ارتباط بین انسان و خدا دارد که اگر این حل شود، بیماری شفا می‌یابد. بدون شک، شفای حقیقی، شفای از جانب خداوند است و هیچ درمانی بدون حضور خداوند کامل و نهایی نیست. بنیادی‌ترین اصل خدا درمانی بر تسليیم الهی استوار است. ...

ریشه‌های روانی و پیام‌های نهفته در بیماری‌ها

(قسمت اول)

برخی از درمان‌گران معنی‌گرا معتقدند و در واقع مصرنند که هر بیماری دارای معنای مشخصی است. از نظر این متخصصان بیماری انعکاسی است از بینش‌ها و روحیات منفی انسان. در این شیوه درمانی، با فهرستی از بیماری‌ها مواجه می‌شویم که هر کدام از آنها محصول اندیشه‌ها و اعتقادات مخرب انسان است. جالب اینکه، بسیاری از افراد، با عمل به این شیوه معنی‌گرایی در برخورد با بیماری‌های خود به نتایج درخشانی رسیده‌اند. هم اکنون بعضی از مراکز درمانی، در آمریکا و اروپا، براساس این روش، به درمان بیماری‌ها و ناراحتی‌های مراجعان خود می‌پردازن. از میان ده‌ها نوع بیماری مختلف، سعی کردم بعضی از شایع‌ترین‌ها و معمول‌ترین ناراحتی‌ها و نارسایی‌ها را انتخاب کنم و خلاصه‌ای از معانی نهفته در آنها را بیاورم.

درد: نیاز به محبت، احساس گناه (و گناه همواره جویای مجازات است)
ناراحتی‌های پوستی: اضطراب، ناپاکی مدفون شده گذشته، احساس تهدید
لخته شدن خون: مسدود کردن جریان شادمانی
سردردها: خود را بی‌اعتبار پنداشتن، انتقاد از خود
خستگی (مفرط و مزمن): مقاومت، ملال، بی‌علاقگی نسبت به کاری که انجام می‌دهید
فشار خون: مشکل عاطفی دراز مدتی که حل نشده
حافظه: ترس، فرار از زندگی، ناتوانی برای دفاع از حق خود
تهوع (عادتی): ترس، نپذیرفتن اندیشه یا تجربه‌ای (خاص)

ناراحتی‌های تنفسی: ترس از فرو دادن کامل زندگی، برای خود حق زندگی قابل نشدن
بی‌خوابی: عدم اعتماد به فرایند زندگی
بی‌اشتهاایی: نپذیرفتن خود، نفرت از خود، نفی زندگی خود
اعتبادها: هنگامی که ندانیم چگونه خود را دوست بداریم، فرار از خود
پراشتهاایی: نیاز به حمایت، داوری درباره عواطف
زخم در دهان: دشنام و کلام نکوهیده، سرزنش و ملامت
دیابت: هیچ چیز شیرینی به جا نماند
زخم معده: چه چیز شما را می‌خورد
سفید شدن (زود هنگام) مو: فشار، اعتقاد به فشار
بیوست: در گذشته ماندن، گاه نشانه خست
گرسنگی مفرط: نفرت مفرط از خود، وحشت و درماندگی
گلودرد: کلام خشمناک را در حلق نگه داشتن
ناراحتی‌های قلب: مشکلات درازمدت هیجانی و عاطفی، عدم شادمانی
ناراحتی‌های غدد: عدم فعالیت ذهنی، خود را عقب نگه داشتن
عصبی بودن: ترس، تقلّا، شتابزدگی، عدم اعتماد به فرایند زندگی
بیماری‌های مزمن: نپذیرفتن دگرگونی، ترس از آینده، احساس نامنی

تهییه و تحقیق: پریا

نسخه‌های جعلی باطنی

انرژی درمانی (قسمت اول)

انرژی درمانگران می‌گویند ما از طریق انرژی درمانی می‌توانیم بیماری‌های شما را درمان کنیم. بعضی از آنها که یا جرأت بیشتری دارند یا مخاطبان خود را نادان‌تر می‌پندازند می‌گویند ما حتی می‌توانیم بیماری‌های لاعلاج شما را درمان کنیم. جالب اینکه در همه کشورهای دنیا عده‌ای افراد ساده‌لوح پیرامون چنین افراد پرمدعایی (اگرچه برای مدت کوتاهی) جمع می‌شوند که بازار آنها را رونق می‌بخشند. همچنین کتاب‌هایی درباره انواع روش‌های انرژی درمانی (اعم از متدهای ریکی، چی‌کنگ، پولاویتی، پرانیکی و غیره) وجود دارد که وقتی آدم آنها را ورق می‌زنند می‌بینند که نویسنده‌گان آنها برای هر نوع بیماری یک تکنیک خاص انرژی درمانی را توصیه کرده و کمی هم توضیحات پیچیده را چاشنی آن کرده‌اند. آنها به سبک کتاب‌های گیاه‌درمانی قدیم که برای هرگونه درد و بیماری یک گیاه یا معجون گیاهی را با قسم و تأکید توصیه می‌کرد، طوری نوشته شده‌اند که انگار همه بیماری‌ها را می‌شود با تکنیک‌های ابداعی آنها درمان کرد حتی بیماری‌های صعب‌العلاج و برگشت‌ناپذیر را. آیا تا به حال کتاب‌های طبی قدیم را مطالعه کرده‌اید؟ من ده‌ها نمونه از آنها را دیده‌ام. در این کتاب‌ها برای انواع مسائل، بیماری‌ها و نیازهای انسان نسخه‌های مطلق‌گونه‌ای وجود دارد که اگر بخواهید آنها را باور کنید پس باید بالافاصله اعتراف کنید که انسان به پایان جهان رسیده و در آستانه رستگاری و دستیابی به کلیدهای زندگی جاودانه است. فی الواقع می‌توان گفت که بخش اعظم این کتب عبارت است از

خرافات و بافت‌های توهی و مقدار بسیار کمی هم که ممکن است واقعیت داشته باشد کاملاً آمیخته با اشتباه و گزاره‌گویی است.

حتی انتظار این‌که یک صدم از مطالب چنین کتاب‌هایی کاملاً درست باشد انتظاری نسبتاً خوب‌بینانه است. تصورش را بکنید دانشمندان هزاران ساعت و گاهی ده‌ها سال تلاش می‌کنند تا بتوانند به یکی از کلیدهای درمان بیماری‌ها یا یک نوع بیماری خاص دست پیدا کنند. گاهی این تحقیقات که عموماً برای دانستن فقط یک نکته است در کشورهای مختلف و توسط ده‌ها تیم تحقیقاتی و تخصصی به صورت همزمان اجرا می‌شود و عموماً بعد از مدت‌ها تحقیق و صرف هزینه‌های زیاد و با توصل به پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها اعلام می‌شود که بالاخره دانشمندان به فلان نکته پی‌بردند. حالا وقتی آن کتاب‌ها را می‌خوانید می‌بینید خروارها از این نکات در آنها گنجانده شده و بلکه هر سطر چنین کتاب‌هایی خودش یکی از نکات کلیدی است!

اگر این کتاب‌ها حتی ده درصد هم واقعیت داشتند و ادعاهایشان درست می‌بود می‌توانستیم ابطال و به صرفه نبودن دانش پزشکی مدرن و تحقیقات جدید را اعلام کنیم اما ده درصد واقعیت که هیچ، دریغ از یک درصد.

این موضوع تنها درباره کتب طب قدیم (خاصه کتب گیاه‌درمانی قدیمی) نیست. کتب علوم غریبه و مطالبی که درباره اسرار کنترل و به کارگیری قدرت‌های درونی انسان وجود دارد و همچنین کتبی که درباره درمان‌های جادویی به‌ویژه انرژی‌درمانی سخن می‌گویند عیناً همین حکایت را دارند و انگار همه آنها ناخودآگاه براساس یک الگوی مشترک عمل می‌کنند. طبیعی است که این نوشته‌ها بیان افکار و حرف‌ها و ادعاهای نویسنده‌گان آن است. بنابراین چیزی که درباره عملکرد چنین درمان‌گران و مدعیانی به چشم می‌خورد انعکاسی است از کتبی که در این زمینه وجود دارد. یعنی درمان همه بیماری‌ها به آسانی! و با روشی ابتدایی و البته به طرزی بسیار سریع و مؤثر. رسیدن به اهداف بزرگ باطنی و قصدهای فوق العاده درونی به شیوه‌ای برق‌آسا و با اتکاء به یک فرمول ظاهرآ منطقی و

متکی به یک تئوری کهنه! ادعاهای چنین افرادی و به عبارتی تیتر یا فهرست چنین کتاب‌هایی حاوی مطالبی است مانند چاکراهای خود را از راه میان بر باز کنید! چشم سوم خود را با این روش بگشایید! روح‌تان را در چند روز به پرواز درآورید! رؤیابینی را در یک هفته استاد بشویید! بیماری‌های لاعلاج خود را با متدهای ایکس در یک تا چند چشم بهم زدن درمان کنید. با فلاں تکنیک یوگا یا تکنیک تبتی و سرخپوستی رستگار بشویید و صدھا دروغ و ادعاهای توخالی دیگر که همه بهم شبیه هستند.

آیا چیزی که با ارزش و گران‌بهاست را می‌توان این‌قدر ارزان و ناچیز به دست آورد؟ آیا گنجی بدون رنج می‌شود؟ آیا مروارید ریگ بیابان است که هر کس هوس‌اش را کرد برود و یک کیسه مروارید جمع کند؟ معدن‌ها را باید اکتشاف و استخراج کرد یا اینکه معادن الماس و سنگ‌های گران‌بها در دسترس همه مردم است؟ آیا این ادعاهای گزافه‌گویی‌ها با قانون قربانی که یکی از بنیادی‌ترین قوانین آسمانی است هماهنگی دارد؟

از طرفی اگر این ادعاهای این آسانی ساده‌لواحانه‌ای که گفته شده، تحقیق‌پذیر بود چرا تا به حال هیچ‌کس از طریق این راه‌ها به آنها یا حتی قسمتی از خروار آنها نرسیده است؟ این ادعاهای برخلاف قوانین الهی و قوانین طبیعی و حتی قوانین ریاضیات و فیزیک و شیمی است. در این علوم قوانین و اصولی وجود دارد که چنین پندارهای خام و موهومی را باطل بیان کرده و آنها را سرابی زودگذر اعلام می‌کند. برای دانستن اسرار، هزار شرط لازم است که از اولین آنها محرومیت و ظرفیت و رازداری است. هر کس که قیل و قال به راه انداخت و اسرار را داد زد این خودش دلیل بر بی‌خبری از سر و بیگانگی با اسرار است. اگر کسی دکان محصولات باطنی راه انداخت و محصولات جعلی خود را به قیمت ناچیز به معرض فروش مگذاشت باید گفت که صاحب مغازه، اساساً اهل باطن نیست و دلالی است در لباس فروشنده باطنی.

و اما یکی از آشفته بازارهای داغ ادعاهای باطنی، ادعای درمان همه بیماری‌ها با انژری‌درمانی و روش‌های آن است.

بنده قصد ندارم بگویم که انرژی درمانی و کلیه روش‌های مشابه آن خالی از هرگونه اثر درمانی است بلکه واقعیت این است که انرژی درمانی و بعضی دیگر از روش‌های طب مکمل توانسته‌اند تأثیرات کاملاً محدود و مشخص را (در مورد بعضی از بیماری‌ها و ناخوشی‌های معین) از خود به‌جا بگذارند البته وقتی که این روش توسط افراد مجرب و معتبر و عموماً بی‌ادعا انجام شده است. چنین تأثیراتی اکثرآ نقشی مکمل و جنبی را در درمان بیماری‌ها و رفع دردها و ناراحتی‌ها داشته است و به ندرت بیماری قابل توجهی دیده شده که توسط یک انرژی‌درمانگر درمان شده باشد. می‌توان تأثیر انرژی‌درمانی را هنگامی که به درستی و توسط افراد ماهر و توانا انجام می‌شود، به تأثیر قرص‌های ویتامین و دارویی، مانند آسپرین تشبیه کرد. اما ادعای اینکه انرژی‌درمانی یا روش‌های مشابه، عملکردی در حد داروهای معجزه‌آسا و ختم‌کننده دارند یا تأثیر آنها مشابه اعمال چراحی است، ادعایی غیرواقعی و غیرقابل قبول است. البته ماهران انرژی‌درمانی هرگز تأیید قرار می‌دهند. این دیدگاه یک دیدگاه تجربی و مقایسه‌ای است اما از نظر تحقیقات علمی همین اندازه اندک از ادعا هم مردود است. از نظر انجمن‌های پزشکی و تخصصی آمریکا و اروپا، انرژی‌درمانی و روش‌های مشابه (مانند یوگادرمانی و ...) به عنوان روش‌هایی درمانی، غیرقابل قبول بوده و نمی‌توان آنها را در ردیف متدهای درمان به حساب آورد.

این انجمن‌های تخصصی بارها گفته‌اند که هنوز به نتیجهٔ قانع‌کننده‌ای دربارهٔ مؤثر بودن چنین روش‌هایی دست نیافتدۀ‌اند و هنوز نمونه‌ای را پیدا نکرده‌اند که بتواند اثبات‌کننده ادعاهای انرژی‌درمان‌گران باشد. آنها اثرات بسیار محدود انرژی‌درمانی و متدهای مشابه را اساساً به تأثیرات تلقینی و پلاسبویی (دارونمایی) این‌گونه روش‌ها نسبت می‌دهند و برای اثبات این نظر دلایل مختلفی را ذکر می‌کنند.

در اینجا لازم است نکته مهمی را یادآوری کنم و آن تفاوت اساسی انرژی درمانی و موارد هم‌خانواده آن، با واقعیت‌های بسیار بدیهی و محکمی مانند تأثیر دعا، شفای الهی، توسل و ارتباط الهی است. بدون شک روش‌های بسیار کهنه مانند شفای الهی که ریشه در کلام خداوند داشته و بر مبنای وجود خداوند استوارند غیرقابل مقایسه با روش‌های ابداعی و قارچ‌گونه‌ایست که در این زمان در همه جا پیدا می‌شود. مقایسه این دو طیف از روش‌ها مقایسه میان نور و سایه است. مقایسه میان جواهرات واقعی و جواهرات جعلی و بدلی. واقعیت‌های کلام خدا و حقانیت وعده‌های الاهی و ارتباط الهی کجا و ادعاهای جاعلانه و جاهلانه مدعیان بی‌عمل و توخالی کجا. این کجا و آن کجا. به قولی «این کمترین اش خیلی زیاد است و آن بیشترین اش خیلی کم است».

پریا

فصلنامه علوم باطلنسی
شماره ۷ و ۸ - پاییز و زمستان ۱۳۸۴

ارتعاش درمانی صنعتی

یکی از شاخه‌های ارتعاش درمانی و انرژی درمانی، استفاده از دستگاه‌های مولد انرژی و ارتعاشی است. اورگان درمانی، یون درمانی، صوت درمانی و هرم درمانی بعضی از روش‌های معمول‌تر ارتعاش درمانی صنعتی هستند که هر یک را به صورت بسیار مختصر توضیح می‌دهم.

اورگان درمانی

به زعم مؤسس این روش، اورگان همان انرژی آغازین است که هم اکنون نیز همه جهان را احاطه کرده است. با این حال او میان اورگان و انرژی الکترومغناطیس تفاوت واضحی قائل می‌شود. در توجیهات این شیوه درمانی گفته می‌شود که انرژی اورگان به اندازه مختلف در چیزها (و بلکه در همه چیز) نفوذ می‌کند اما سرعت نفوذ آن در چیزهای مختلف، یکسان نیست. همچنین این انرژی برخلاف انرژی جنبشی که از سمت قوی به ضعیف می‌رود، همواره از سمت ضعیف به قوی حرکت می‌کند. او با ساختن وسیله‌ای مخصوص، توانست انرژی اورگان را در درون دستگاه مذکور، مرکز و در واقع انشسته کند و با کمک یک تیوب آن را به خارج از دستگاه و به سمت بدن بیمار منتقل نماید. اورگان درمانی به خصوص در خنثی‌سازی پرتوهای اتمی رادیواکتیو مؤثر بوده است.

یون درمانی

در شرایط آب و هوایی طبیعی، میان یون‌های مفید و مضری که در هوا وجود دارند، تعادل برقرار است و همین امر از جمله دلایل بهبود حال و انبساط خاطر افراد در طبیعت و هوای پاک است. در واقع ملکول‌های هوا دائماً در حال یونیزه شدن می‌باشند. در حالت طبیعی، این یونیزه شدن در جهت تعادل یون‌های مضر و مفید عمل می‌کند اما در محیط شهری، به‌دلیل وجود منابع نیروی الکتریسته و وجود جریان‌های الکتریکی، یونیزاسیون هوا در جهت افزایش یون‌های مضر و کاهش یون‌های مفید، صورت می‌گیرد که نتیجه آن ممکن است اضطراب، تشویش و دیگر حالت‌های عصبی باشد. همچنین دانشمندان بعد از تحقیقات دقیق متوجه شدند که افزایش یون‌های مفید هوا می‌تواند تاثیرات قابل توجهی را در کارکرد مغز، وضعیت کلی بدن و حساسیت‌زدایی داشته باشد. آنها بعد از تحقیقات خود اعلام کردند که یون درمانی می‌تواند تاثیرات مهمی را در کنترل درد و حتی سرطان به‌جا بگذارد. بر این اساس بود که دستگاه‌های تولید یون مفید (یون منفی) طراحی و ساخته شد.

صوت درمانی

کسانی که به صوت درمانی مشغول‌اند معتقدند که بیماری‌های انسان به دلیل تغییر در ارتعاشات و فرکانس‌های طبیعی بدن است. در صوت‌درمانی تلاش می‌شود که با کمک دستگاه‌ها تولید امواج صوتی و ارسال آن به سمت بدن بیمار، ارتعاشات ناهمانگ و فرکانس‌های زائد حذف شده و بدن به ارتعاشات طبیعی خود بازگردد. البته باید گفت که استفاده از اصوات طبیعی و موسیقی یکی از روش‌های درمانی کهن (به عنوان مثال یکی از اصول طب کهن یونانی) می‌باشد که شاید ریشه تاریخی صوت‌درمانی به آنجا بازگردد.

هرم درمانی

وقت نوشتن این متن کوتاه رو به پایان است، بنابراین به صورت تلگرافی چگونگی شکل‌گیری هرم درمانی را می‌گوییم. اگر هنوز هم وقت بود آن را توضیح می‌دهم: «۳۰ قرن گذشته، جنازه سالم، فرعون رو به راه، وسط هرم، انگار نه انگار، توریست راه به راه، جنازه بیرون، شد از مقبره، ای ایها الناس جنازه گندید، مهندس پاول زود به خود جنید، هرم درمانی اینطور شد پدید». هنوز وقت هست، پس شرح داستان: وقتی کاوشگران باستان‌شناسی توانستند به مقبره یکی از فراعنه وارد شوند جنازه او را کاملاً سالم یافتد و گویی تازه مرده است. توریست‌ها از همه نقاط جهان برای دیدن جنازه به مصر رفتند و جنازه برای بازدید آنها و آزمایشات باستان‌شناسی از مقبره خارج شد. با خروج جنازه، روند فاسد شدن آن به سرعت ظاهر شد و طی روزهای بعد، جنازه تقریباً فاسد شد. یکی از دانشمندان اروپایی به نام مهندس پاولیتا با اندازه‌گیری ابعاد هرم به این کشف رسید که ابعاد هرم باعث می‌شود تا در مرکز آن میدانی از انرژی مغناطیسی با تاثیر خاص به وجود آید و بنابراین نتیجه‌گیری شد که چون فرعون در وسط هرم بوده به همین دلیل جنازه او فاسد نشده. درواقع هرم درمانی جدید، براساس این کشف پدید آمد. با درست شدن هرم‌هایی در ابعاد کوچک (منتھی با همان نسبت‌های هرم مقبره فرعون) و استفاده از آن، به تدریج تاثیرات درمانی و نیروبخش به کار گیری هرم آشکار شد و هرم درمانی صورت رسمی به خود گرفت.

تهیه و تنظیم: پریا

نورخواری در الاهیسم

نورخواری یکی از روش‌های الاهیسم باطنی (روح‌زایی) است که قدمت آن همچون دیگر شیوه‌های روح‌زایی به هزاران سال می‌رسد. حتی در دانش مدرن هم نوردرمانی به عنوان یکی از روش‌های پزشکی مکمل به کار می‌رود با این توضیح که تفاوت‌های زیادی میان نوردرمانی به معنای مصطلح آن و نوردرمانی الاهیسم (نورخواری) وجود دارد از جمله این‌که در نوردرمانی رایج تأکید عمدۀ بر استفاده از نور خورشید و نیز اشکال رنگی - نور خورشید می‌باشد. اصلی‌ترین توصیه‌ای که در نوردرمانی رایج وجود دارد استفاده از حمام آفتاب است اما آنچه در روح‌زایی با عنوان نورخواری می‌شناسیم دارای جنبه‌های بسیاری است که صرفاً یکی از این جنبه‌ها نورگیری مستقیم از خورشید است. در نورخواری روح‌زایی علاوه بر نورگیری مستقیم از خورشید، روش‌های غیرمستقیم بهره‌گیری از خورشید و نیز نورگیری از ستارگان نیز وجود دارد. این مرحله از نورخواری نورخواری ارضی و ظاهری محسوب می‌شود. استفاده از انواع چیزهایی که نورانی محسوب شده و نور را در خود ذخیره کرده‌اند می‌تواند از راه‌های غیر مستقیم - برخورداری از نور خورشید و ستارگان باشد. خوردن میوه‌ها، گیاهان، آب چشمه‌ها، جوانه گندم و گیاهان دیگر، عسل، روغن‌های گیاهی و بهویژه روغن زیتون (...) تماس داشتن با خاک، درختان، کوه‌ها و آب‌های زنده^۱ (و به‌طورکلی گشت و گذار در کوه و طبیعت) و همچنین راهپیمایی در زیر

۱. آب‌هایی که نور در آنها جریان ندارد مرده محسوب می‌شوند. آب‌هایی مانند آب مرداب با آب انبار

نور ستارگان و در زیر برف و باران^۱ از جمله راههای غیرمستقیم نورخواری ارضی است. سطح دوم نوریافتگی نورخواری سماوی و باطنی است. در این سطح فرد تلاش می‌کند تا خود را هر چه بیشتر از نور درونی بهره‌مند سازد و نور هر چه بیشتری را در درون خود ذخیره نماید. علاوه بر روش تغذیه و تماس‌های نورانی (به ترتیبی که گفته شد) سطح درونی‌تر این تماس و تغذیه در حوزه نورخواری باطنی قرار داشته و در این راستا تأثیرات واضح و فاحشی دارد. استفاده از مراقبه‌های نورانی، اندیشه‌های نورانی، کلام نورانی و در رأس آن کلمات نورانی که همانا نام‌های نورانی خداوند است، از شیوه‌های نورخواری باطنی محسوب می‌شود که در توصیه‌های کاربردی نورخواری وجود دارد. درباره این روش‌ها و روش‌های دیگر نورخواری آنچه گفته شد اشاره گذرايي بود که نياز به شرح و توضیح کافی دارد و البته این توضیح خارج از ظرفیت این معرفی کوتاه است. اما قبل از خاتمه این گفتار بهتر است برای آشنایی هر چه بیشتر با نورخواری (در روح‌زایی) چند آموزه مرتبط با آن بیان شود.

* به نور ارضی و ظاهری راضی نشو و از نور سماوی و باطن سرشار شو. آن وقت است که نور خدا، نور زنده و زنده‌کننده، نور زندگی در تو پدیدار می‌شود و زندگی می‌کند. هم از نور خورشید بخور و هم از ستارگان که این نورها یکسان نیستند اما اصل نورخواری را در تغذیه از نور خدا نگاهدار. برای نورخواری، از غذاهای زنده و نورانی تغذیه کن چیزهای نورانی بخور، کلام نورانی بگو و به اندیشه‌های نورانی بیندیش. پس غذاهای ظلمانی و مرده را که نور را می‌زدایند و در خود می‌بلعند ترک کن. چیزهایی که نور را در خود صید کرده‌اند تو آنها را صید کن. میوه‌ها و گیاهان و آب‌های نور گرفته ...

۱. قطرات تازه باران حاوی نور ذخیره شده در ابرها می‌باشند. این نور فرآر بوده و باران و برف پس از مدت کوتاهی از نور خود تحلیه می‌شوند. لازم به یادآوری است که در بعضی از احادیث اسلامی به خوردن آب باران (در روزهایی خاص) قبل از آنکه به زمین برسد به عنوان یک فن درمانی اشاره شده است.

- * روح می‌تواند مانند آسمان صاف و بدون باران باشد و یا اینکه دچار ابرناکی شود و ابر نورانی در آن پدیدار شود و بارش‌های نورانی فرو ریزند.
- * بدن انسان پر از حجاب‌های ظلمانی است که جلوی جریان یافتن نور، جلوی ورود نور و تابش نور را می‌گیرند. این حجاب‌های ظلمانی خیلی راحت‌تر از آن طوری که ساخته می‌شوند از بین رفتنی‌اند.
- * وقتی به غذای خود نگاه می‌کنید نور را در آن بباید و ببینید که نور غذا را می‌خورد. بنابراین هنگامی که تاریکی را در غذای خود دیدید آن را نخورد و به کسی ندهید که بخورد. بگذرید روح‌های تاریک از آن تناول کنند چون به آن نیازمندند.

شرح و بازنویسی: پریا
براساس تعالیم «آ.م.ر.»

موت اختیاری و مرگ‌های مکرر

اعتراف به وجود و جاودانگی روح

در کلام خداوند به وعده قیامت و به پا خواستن مردگان از قبر بارها اشاره شده است. این مربوط به ادیان مختلف است اما واضح‌ترین و شفاف‌ترین شکل آن در قرآن وجود دارد. وعده‌های مشابه به پا خواستن مردگان هم نظیر زنده بودن شهدا و زنده بودن دانایان (حتی وقتی که ظاهراً می‌میرند) وجود دارد که در بعضی از آیات الهی دیده می‌شود. گفته می‌شود که در زمان انقلاب جهانی و ظهور ناجیان الهی، بعضی از مردگان که از یاران ناجیان الهی محسوب می‌شوند، از قبر خود بر می‌خیزند و به سروران خود ملحق می‌شوند. یا اینکه مسیح(ع) مرده‌ای را که بدن او فاسد شده بود و روزها از مرگ او می‌گذشت دوباره زنده کرد. آیا می‌توان با استناد به علوم مدرن یا کهن از این وعده‌ها و واقعیت‌های معنوی دفاع کرد یا آنها را از این طریق توضیح داد. کمی جلوتر برویم و ببینیم چه می‌شود.

انسان می‌تواند تقریباً بمیرد و دوباره زنده شود. نمونه‌های تجربی متعددی برای واقعیت صحه می‌گذارند. بعضی از این نمونه‌ها را می‌توان در تاریخ یافت و بعضی را با چراغ علم مدرن می‌شود جستجو و پیدا کرد: در مکتب‌های سری باطنی روشی به نام مرگ اختیاری یا تخلیه روح وجود دارد که از طریق آن فرد می‌تواند موقتاً جسم خود را از روح تخلیه کرده و ظاهراً بمیرد. روش مرگ اختیاری که در این زمان هم توسط بعضی از کارورزان ماهر و حرفه‌ای باطنی، گاه‌هاً انجام می‌شود شیوه‌ایست که بسیاری از بزرگان باطنی، در دوره‌های مختلف از آن استفاده کرده‌اند. از آنجا که در موضوع مرگ اختیاری این امکان

وجود دارد که فرد با رعایت حدود و شرایط حساسی که این روش دارد، آنرا چندین بار هم تکرار کند به همین دلیل به آن «مرگ مکرر» هم می‌گویند. مرگ مکرر به این معناست که انسان می‌تواند چندین بار بمیرد و زنده شود. قبل از آشنایی با پدیده مرگ مکرر بهتر است نگاهی به مکانیزم باطنی مرگ بیاندازیم. از دیدگاه باطنی مرگ به معنای خروج دائمی روح از بدن است. خواب هم معنای خروج روح از بدن را می‌دهد اما با این تفاوت که این خروج و جدایی از جسم، موقتی است. به عبارتی وقتی کالبد انرژیایی (کالبد روحی؛ کالبد سماوی) از بدن خارج می‌شود، این کالبد، از طریق ریسمانی که معروف به ریسمان نقره‌ای است ارتباط خود را با جسم حفظ می‌کند. نقطهٔ پیوند این ریسمان نقره‌ای به بدن، حدود ناف انسان است. در حالت خواب، حتی سنگین‌ترین خواب‌ها؛ و مواردی مانند وضعیت اغما و کما، با وجود آنکه روح از بدن خارج شده است اما به‌واسطهٔ ریسمان نقره‌ای به بدن اتصال دارد ولی در وضعیت مرگ واقعی و برگشت‌ناپذیر، این ریسمان پاره شده و رابطهٔ روح با بدن قطع می‌شود. از دیدگاه باطنی پاره شدن ریسمان نقره‌ای نشانه‌ای کافی برای مرگ انسان است. ریسمان نقره‌ای چیزی مشابه ریسمان جفت است که بین جنین و مادر وجود دارد. اگر این ریسمان نابهنجام پاره شود جنین می‌میرد. در این مثال قرینه‌ای می‌توانیم جنین را معادل جسم و مادر را معادل روح بگیریم. در پدیدهٔ مرگ‌های اختیاری انسان دچار مرگ واقعی به معنای قطع کامل ارتباط بین جسم و روح و پاره شدن ریسمان پیونددهنده نمی‌شود. بلکه منظور از مرگ‌های تجدیدشونده نوعی از خواب بسیار سنگین است که تفاوت‌های ظاهری آن با مرگ بسیار ناچیز بوده و شباهت چندانی به وضعیت زنده بودن و بیداری انسان ندارد. گزارش‌های تاریخی دربارهٔ عده‌ای از اساتید علوم اسراری وجود دارد که بیان می‌کند این افراد برای تأمین قصدهای خود از روش مرگ اختیاری استفاده کرده‌اند. بعضی از آنها پس از ده‌ها یا صدها سال تجربهٔ آگاهانهٔ مرگ، دوباره به جسم بازگشته و زنده شده‌اند. در قرآن و کتب ادیان دیگر هم مثال‌های متعددی برای این موضوع وجود دارد. یک نمونه از آن، اصحاب کهف است.

آنها، چندین قرن به خواب مرگ فرو رفتند و هنگامی که از خواب مرگ خارج شدند، با آنکه گمان می‌کردند که شاید، چند ساعتی خوابیده باشند اما متوجه شدند که چند صد سال در زمان جلو رفته‌اند و از زمان خود، فاصله گرفته‌اند. یا آن پیامبری که خداوند او را به همراه الاغش در خواب مرگ فرو برد و پس از صد سال او را از تجربه مرگ بیرون آورد و از او پرسید چقدر خوابیدی و او گمان کرد که چند ساعت یا حداقل یک روز را در خواب بوده آنگاه خداوند به او فرمود که او صد سال پیش مرده و اکنون دوباره زنده شده. در این صد سال جسم آن پیامبر دچار فرسایش شد و به اسکلت مبدل گشت اما وقتی خداوند دوباره او را از خواب مرگ به این دنیا بازگرداند جسم آن نبی دوباره برقرار شد. وقتی آن پیامبر دوباره زنده شد، دنبال الاغش گشت اما آن را پیدا نکرد خداوند به او اشاره کرد تا به استخوان‌هایی توجه کند که کنار آن پیامبر و روی زمین قرار داشت. این‌ها، استخوان‌های پوسیده شده یک الاغ بودند. خداوند دوباره الاغ را زنده کرد و جسم الاغ دوباره برپا شد و پیامبر شاهد این زنده شدن و جسمیت بخشیدن بود.

اما مرگ‌های مکرر همیشه با از دست دادن جسم همراه نیستند. در سطوح بالای تعلمیات اسراری یکی از سنت‌های نادر در آیین‌های باطنی این است که بعضی از معلمان اسرار بنابر ضرورت، قصدها و وظایف خود تصمیم می‌گیرند که در زمان‌های آینده دوباره زنده شوند و کار خود را به انجام برسانند. در این روش آنها اغلب نقاطی را در بعضی از کوه‌های خاص پیدا می‌کنند و خود را در آن نقطه محبوس می‌کنند و در آنجا ظاهراً می‌میرند. طبق این سنت عجیب، گاهی هم خود را در زمین مدفون می‌کنند و این دفن، عموماً تا زیر گردن است. گفته می‌شود در هیمالیا تعدادی از این معلمان نوح آسا وجود دارند که قرن‌هاست در آنجا هستند و گاهی، بیدار می‌شوند و به میان مردم می‌آیند. یهودیان از قبر حضرت موسی(ع) خبر ندارند چون مطابق کتاب مقدس حضرت موسی را خداوند تشییع کرده است. به همین دلیل بعضی از آنها معتقد هستند که در آخر زمان، موسی دوباره از خواب بر می‌خیزد و این‌بار با نام جدید خود یعنی مسیا (ماشیح) ظاهر

می‌شود. آیا ممکن است موسی(ع) هم از جمله این مردان جاودان باشد. شاید همین موضوع یکی از دلایل مخفی تقدس برخی از کوهها در مناطق مختلف جهان و بهویژه در هند و کشمیر و تبت است. همین عقیده در اسلام و مسیحیت و هندوئیسم هم به شکل‌های کاملاً مشابه وجود دارد. بیشتر مسیحیان معتقدند که عیسی مسیح(ع) نمرده است بلکه او در طول قرن‌های متعددی حیات خود را حفظ کرده و هم اکنون هم زنده است و البته گاهی یا در مقاطعی خود را نشان می‌دهد. شیعیان از مهدی موعود(ع) روایتی مشابه همین را دارند و این روایت در فضای درونی بیشتر ادیان قابل شنیدن است. سنت سری موت اختیاری و مرگ در میان تولتک‌های آمریکای جنوبی هم رواج داشته است. توضیحاتی عملی از چگونگی اجرای این فن سحرانگیز در بعضی از تعلیمات تولتک یافت می‌شود. اخیراً باستان‌شناسان در صحرای پرو، اسکلت‌هایی را پیدا کردند که از قرن‌ها پیش به حالت نشسته قرار داشته‌اند. بسیاری از این اسکلت‌ها در همین زمان کنونی هم در صحرای پرو وجود دارند. دانشمندان این اسکلت‌ها را به افراد شاخصی از قوم اینکا نسبت می‌دهند. این‌ها در زمین دفن نشده‌اند بلکه قرن‌ها و حتی شاید چند هزار سال است که در مقابل نور خورشید و در معرض طوفان‌ها و فرسایش‌های مختلف قرار داشته‌اند. عجیب اینکه، این اسکلت‌ها هنوز و بعد از گذشت قرن‌ها در همان وضعیت قرار دارند. آیا آنها در نوعی مراقبه قرار دارند که نیروی میدان ناشی از آن می‌تواند از آنها محافظت کند. یا جواب در محل استقرار فیزیکی و فرم استقرار آنهاست. مشابه این موضوع اما به شیوه دیگر را می‌توان در اهرام فرعونی مصر جستجو کرد. وقتی که باستان‌شناسان موفق به گشودن مقبره یکی از فراعنه مصر شدند، جنازه او را کاملاً سالم یافتد طوری که انگار به تازگی مرده است. بعداً و ضمن تحقیقات مفصل آنها متوجه شدند که محل استقرار جنازه، راز سالم ماندن جنازه است و این به دلیل ایجاد یک میدان انرژی نگه‌دارنده از طریق هرم و متکی به تناسب ابعاد هرم است. اما آیا فرعون قصد داشته است بعد از مدتی دوباره از خواب برخیزد؟ آیا ممکن است باستان‌شناسان با جابجایی و تغییر شرایط اسکلت‌ها در

صحرای پرو، جنازه فرعونه در اهرام مصر و نیز با جابجایی دیگر موارد مشابه در غارها و نقاط مشابه در مرگ وقت این افراد (اگر قبول کنیم که لااقل برخی از آنها به طور موقت مرده‌اند) تأثیر گذاشته‌اند؟ یکی از توضیحات قانع‌کننده و قابل قبول عمر چند صد ساله بعضی از انسان‌هایی که در تاریخ از آنها نام برده شده و من جمله عمر نزدیک به هزار ساله نوح(ع) و پدران او همین پدیده موت اختیاری و مرگ‌های مکرر است. چیزهایی که در کتاب مقدس درباره نوح می‌خوانیم عمدتاً درباره مدت کوتاهی از زندگی نوح است. به احتمال قوی نوح و پدران او با استفاده از شیوه سرتی مرگ اختیاری توانسته‌اند تا چند قرن عمر کنند. آیا ممکن است در نزدیک به هزار سال زندگی نوح هیچ اتفاق قابل توجهی نیفتاده باشد که ذکر آنها در کتاب مقدس توجه‌برانگیز باشد یا شاید او بیشتر عمر خود را در خواب مرگ‌آسا گذرانده است و گاه از این خواب سنگین برخواسته باشد. نوح و پدران او هزاران سال زندگی کرده‌اند اما شرح وقایع زندگی آنها که در کتاب مقدس آمده آنقدر کوتاه است که ممکن است در یک تا ده سال از زندگی یک انسان امروزی واقع شود. آیا از نظر منطقی عجیب نیست که نوح در سن چهارصد سالگی زن گرفته و صاحب فرزند شده باشد. پس یعنی طی چهارصد سال به این تصمیم و امکان نرسیده است ...

نمونه معروف و این زمانی مرگ‌های اختیاری زامبی‌ها هستند که تاکنون درباره آنها چندین گزارش مفصل هم تهیه شده است و هنوز محققان نتوانسته‌اند پاسخ این معمرا بیابند. در آفریقا زامبی به کسانی گفته می‌شود که می‌میرند اما پس از مدتی زنده می‌شوند و از قبر بر می‌خیزند. بعضی از این افراد هنوز هم زنده‌اند و بارها تحت سوالات و آزمایش‌های پژوهندگان قرار گرفته‌اند. ظاهراً در آفریقا انگشت‌شماری از ساحران بزرگ و استثنائی قادرند با افراد کاری کنند که آنها بعد از تجربه مرگ و حتی مدت‌ها پس از مدفن شدن، دوباره زنده شوند و از قبر بیرون بیایند. در یکی از گزارش‌های تصویری و معتبر مربوط به زامبی‌ها، یک زامبی را دیدم که مردم هم محله او می‌گفتند که او هجده سال بعد از قبر خود برخواسته است. در تاریخ هندوستان بعضی از یوگیست‌های بزرگ،

خود را در ملأء عام و در حضور شاهدان ظاهرآ زنده به گور کرده و پس از مدت‌ها دوباره از قبر برخواسته‌اند. آخرین نمونه آن مربوط به حدود ده سال پیش بود که در هند اتفاق افتاد. البته آنها با این کار خود قصد دارند پیام‌هایی را به مردم جهان برسانند. بعضی از این بزرگان وعده زنده شدن خود را حتی به چند قرن بعد موقول می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان از مهربابای ایرانی و شیردی بابای هندی که گمان می‌رود هر دو نفر از آواتارهای زمان خود بوده‌اند، وعده زنده شدن خود را در آینده دورتری دهنده. مثلاً مهربابا پیش از مرگ گفته است که می‌خواهد هفت‌تصد سال بخوابد و پس از هفت‌تصد سال دوباره از خواب برخیزد و به تعلیم خود ادامه دهد. همچنین گفته می‌شود که در کوه‌های مقدس چین و تبت محدود مردانی با عمر بسیار طولانی وجود دارند. در چین به این مردان، مردان جاودان می‌گویند. در اینجا یکی از سوالات مطرح، اینست که افرادی که جسم مادی خود را از دست داده‌اند چگونه می‌توانند دوباره واحد همان جسم قبل شوند؟ در علوم باطنی این موضوع با توجه به قدرت خلاقه و سازمان دهنده کالبد سماوی توضیح داده می‌شود. کالبد انرژیایی انسان قادر است جسم را دوباره بازسازی کند این بازسازی از طریق تکثیر پرحجم و سریع تنها یک سلول یا حتی یک ملکول از جسم قبلی انسان قابل انجام است. با توجه به اینکه حتی فسیل‌های چند میلیون ساله هم دارای ملکول‌هایی از جسم اولیه خود هستند و میلیاردها عدد از این ملکول‌ها در استخوان و اسکلت آنها وجود دارند، در صورتی که رابطه روح با جسم قطع نشود و این رابطه از طریق کالبد انرژیایی و ریسمان اتصال دهنده (طناب نقره‌ای) حفظ شود امکان احیاء دوباره جسمی که هزاران سال پیش هم مرده است (از دیدگاه علوم روحی و واقعیت‌های کالبد سماوی و ذهن انرژیک) کاملاً عملی است. چگونگی این اتفاق موضوع پیچیده‌ایست که توضیح آن لازم به نظر نمی‌رسد. اما حتی فیزیک‌دانان مدرن هم این فرضیه را بیان کرده‌اند که امکان بازسازی جسم انسان تنها با وجود یکی از ملکول‌های بدن او، براساس تئوری‌های فیزیک مدرن و به ویژه اصل هولوگرام (که همه کل را در یک جز از کل می‌داند) امکان‌پذیر است. این اتفاق عجیبی

نیست. همان‌طور که تمام جسم انسان و میلیاردها میلیارد سلول بدن او و نظام پیچیده جسمانی او همگی از یک سلول به وجود آمده است چرا وقوع دوباره این بازسازی عجیب باشد. چگونه و با کدام قدرت سازمان‌دهنده و راهبردی در مراحل جنینی، یک سلول به میلیاردها سلول سازمان یافته‌بی‌همتا تبدیل می‌شود. این اتفاق از همان اولین لحظه شکل‌گیری انسان از طریق روح عملی می‌گردد و مادامی که این روح وجود دارد می‌تواند دوباره جسم خود را بسازد و خود را در قالب جسم متجلی کند.

موضوع مرگ‌های مکرر را می‌توان در طبیعت هم به سادگی ردیابی کرد. بسیاری از گیاهان و درختان در فصل زمستان می‌میرند و دوباره در فصل بهار زنده می‌شوند و این جریان مرگ و تولد مکرر غالباً تا پایان عمر گیاهان ادامه دارد. خرس‌ها و بسیاری از خزندگان در طول سرما و یخ‌بندان زمستان، به خواب زمستانی که علائم آن بی‌شباهت به مرگ نیست فرو می‌روند و پس از پایان خواب زمستانی دوباره زندگی معمول خود را از سر می‌گیرند. آیا وجود چنین روندی در طبیعت نمی‌تواند حامل پیامی مبنی بر روش مخصوصی از زیستن باشد؟ مرگ‌ها و تولدات‌ای بی‌درپی. این اتفاق طبیعی حتی درباره وضعیت طبیعی انسان هم صادق است. بعضی از مراحل خواب شباهت زیادی به مرگ دارد از جمله وضعیتی از خوابیدن که دلتا نامیده می‌شود. در خواب دلتا که تقریباً همه انسان‌ها آن را هنگام خواب طبیعی تجربه می‌کنند وضعیت انسان تا حدی شبیه به انسان مرده می‌شود. بی‌دلیل نیست که از قدیم گفته‌اند خواب برادر مرگ است. در واقعیت امر، انسان، قبل از هر خواب واقعی، تقریباً می‌میرد و بعد از هر بار خوابیدن دوباره زنده می‌شود. منتهی این موضوع تفاوت‌های قابل توجهی با وضعیت مرگ اختیاری و تخلیه روح دارد.

دانشمندان و محققان علوم پزشکی و زیست‌شناسی در حال مطالعه روشی برای افزایش طول عمر هستند که تا حدی به شیوه سری مرگ مکرر شباهت دارد. مبنای این روش نگهداری انسان در درجه برودت بالا و به نوعی، خوابیدن در انجماد است. آنها می‌گویند احتمالاً می‌توانیم انسان را با نگهداری در درجه معینی از انجماد تا مدت‌های بسیار

طولانی زنده نگه‌داریم. البته در طول مدت انجام‌داد، انسان در حالتی شبیه به مرگ قرار می‌گیرد و محققان هرگاه که بخواهند (حتی بعد از سال‌های طولانی و شاید قرن‌ها) این موجود منجمد را از حالت انجام‌داد خارج کرده و به زندگی باز می‌گردانند. بعضی از مشاهدات علمی دیگر هم مؤید همین واقعیت است مثلاً دانشمندان اخیراً در بین‌های منجمد مریخ باکتری‌هایی پیدا کردند که قادر بودند پس از گذشت میلیون‌ها سال، به دلیل دمای بالای محیط، زنده (و البته غیر فعال) بمانند...

یکی از سوالات دیگری که پیش می‌آید این است که با وجود واقعیت مرگ‌های مکرر پس چرا عمر انسان جاودانه نیست. پاسخ این است که ظرفیت جسمی و روانی انسان محدود است و میزان احیاپذیری و تولد مجدد جسم و روان انسان محدود است. مثل یک باطری تخلیه و شارژ می‌شود از عمر مفید آن کاسته می‌شود. باطری را نمی‌توانید تا ابد و به طور نامحدود شارژ و تخلیه کنید چون ظرفیت‌ها و ویژگی‌های فیزیکی آن، چنین امکانی را در اختیار شما نمی‌گذارد. جسم انسان هم به همین صورت است. ظرفیت‌اش برای تولدها و مرگ‌های مکرر کاملاً محدود است. بنابراین کسانی که از روش مرگ اختیاری استفاده کرده‌اند همواره با چنین محدودیتی مواجه بوده‌اند. ولی نباید فراموش کرد که هدف آنها از چنین کاری، نیازی به تکرار بیش از حد این تجربه نداشته است. حالا ببینیم پیام چنین تجربه‌ای چیست؟ این نشانه‌ها و پدیده‌ها چه حرف‌هایی را به ما می‌گویند؟

از واقعیت مرگ‌های مکرر می‌توان نتیجه گرفت که ممکن است مردان جاودان و ناجیان غایب که درباره آنها گفته می‌شود هنوز زنده‌اند، در حالت مرگ اختیاری باشند و هرگاه که لازم شود، زنده شوند و با جسم خود حضور فیزیکی یابند...

از واقعیت مرگ‌های مکرر نتایج زیادی حاصل می‌شود و نیز این که چنین پدیده‌ای خودش گواهی است بر حقانیت قیامت و روزی که مردگان از قبر بر می‌خیزند و به پاسخ‌گویی فراخوانده می‌شوند. و نیز زمانی که انقلاب جهانی همانند زلزله‌ای بزرگ زمین و

آبها و آسمان را احاطه می‌کند و ناجیان الهی و روح یافتگان حجاب‌های خود را کنار می‌زند و آشکار و بی‌پرده حضور با عظمت و پرجلال خدا را در جهان اعلام می‌کنند و مؤمنینی که سال‌هast در قبرها خوابیده‌اند با صدای آنها از قبر برخواسته و برای خدمتگزاری در حکومت جهانی خدا که بر زمین و آسمان است، حاضر می‌شوند. مرگ اختیاری پیام‌های زیادی دارد.

پریا

تفکر ژنتیکی^۱ - ژن استراتژی^۲

تفکر براساس الگوهای ژنی و رفتار ژن‌ها

رابطه یک رئیس (رهبر) و مدیر چگونه می‌تواند باشد؟ فرض کنید شما برای مسئولیتی که به عهده خود دارید به یکی از هوشمندانه‌ترین اقدامات ممکن یعنی «تکثیر خود» دست می‌زنید. بعد از مدتی، یک نفر دیگر به سیستم شما اضافه شده است که مشابه (یا عین) شماست. حال نقش شما در این سیستم چه می‌تواند باشد؟ این اتفاق ممکن است بین هر رئیس و مدیری بیفتد. بگذارید جواب را از ژن‌های بدنمان پرسیم و ببینیم این مسئله را براساس کدام استراتژی حل می‌کنند.

پریا

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه ژنتیک آن است که نمونه‌های اضافی از ژن‌ها چگونه در درون یک ارگانیزم باقی می‌مانند. زمانی که یک ژن تکثیر می‌شود و نمونه تازه‌ای از خود می‌سازد یکی از دو نمونه یا کپی آن غالباً یا پاک و یا غیرفعال می‌شود؛ اما در مواردی هر دو نمونه ژن دست نخورده باقی می‌مانند. یک گروه از محققان سوئیسی از موسسه فدرال فناوری زوریخ برای شناخت بهتر این پدیدار یک مدل کامپیوترا و نیز

۱. تفکر الگویی و به عبارتی تفکر بر اساس الگوهای آفرینش یکی از شاخه‌های تعلیمی تفکر در الاهیسم می‌باشد. تفکر ژنتیکی نبز در کنار تفکر سلولی، تفکر ملکولی، تفکر جانوری و تفکر کائناتی یکی از محورهای تفکر الگویی محسوب می‌شود.

۲. عبارت ژئواسترراتژی یکی از واژه‌های کاربردی در حوزه سیاست است. من هم نزدیک به آن واژه را برای استراتژی ژن‌ها در بدن انتخاب کردم که تا حدی بتواند گویا باشد.

آزمایش‌های زیست شیمیایی را مورد استفاده قرار دادند و خانواده‌هایی از ۱۰۵ ژن تکثیر شده را در مخمر خاصی به نام ساکارمیسز سرویسیا (*Saccharomyces cerevisiae*) مورد مطالعه قرار دادند. در این بررسی روشن شد که ژن‌های اضافی چهار استراتژی خاص برای بقا در پیش می‌گیرند. نخستین استراتژی آن است که این نمونه‌ها خود را به عنوان قطعات یدکی معرفی می‌کنند که در صورت از کار افتادن ژن اصلی جای آن را پر کنند. استراتژی دوم عبارت است از تولید کارکردهای تازه، سومین استراتژی ناظر به نحوه تنظیم به شیوه متفاوت است و بالاخره در استراتژی چهارم این ژن‌ها میزان پروتئین‌هایی را که به وسیله این نوع ژن رمزگاری می‌شود، افزایش می‌دهند.

خرافات و انحرافات

حدوداً دو سال پیش یک روز که داشتم از خانه بیرون می‌رفتم با یک آگهی تبلیغاتی جالب برخورد کردم متن آن درباره چگونگی رسیدن فوری به آرزوها و حل مسائل زندگی آن هم از طریق تجویز آیات قرآن توسط «متخصص قرآن» بود. کلیتی از متن آگهی اینطور بود که شما با پرداخت چند هزار تومان می‌توانستی در «کلاسی» شرکت کنی که طی آن آیاتی را به تو آموزش می‌دادند تا از طریق آنها بتوانی فوراً پولدار شوی، با شخصی که می‌خواهی ازدواج کنی، در دانشگاه یا دیگر آزمون‌های مشابه با رتبه ممتاز قبول شوی، شغل ایده‌آل را پیدا کنی و مهملات دیگر.

چند روز بعد در جریان این «کلاس» که در یکی از مراکز رسمی هم برگزار می‌شد، قرار گرفتم. در آنجا تعداد زیادی خانم جمع شده بودند که هر کدام شان کوله باری از تجارب اینچنینی داشت. قبل از تشریف فرمایی این متخصص قرآن! خانم‌های حاضر مشغول رد و بدل کردن تجارب خود بودند. خلاصه آنچه می‌شنیدم این بود که در همین تهران چندین نفر با امام زمان(ع) در ارتباط بسیار نزدیک هستند!! و البته برای انجام خواسته‌ها پول می‌گیرند. یک نفر هم هست که با انرژی درمانی همه کار می‌کند. خانمی هم در تهرانپارس ظاهرآ با جبرئیل در تماس مستقیم است و از جمله کراماتش این است که به هر زن و مردی می‌تواند بگوید که جفت روحی اش کیست ضمن آنکه ید طولانی در حل انواع مسائل بشری دارد. بالاخره خانمی که مدعی بود استاد اعظم و کاشف اسرار قرآن است با کلی آرایش غلیظ قرمز و سیاه پشت تریبون ظاهر شد اول کمی به اطراف خود فوت کرد تا ارواح و اجننه را یا دور یا خاموش کند! و سپس شروع کرد درباره قرآن حرف زدن. همان چند کلمه اول نشان داد که بنده غیر خدا اصلاً دارای اطلاعات ابتدایی

هم درباره قرآن نیست و حتی آیات را جایجا و با تلفظ غیر صحیح می‌خواند. بعد از جد فرمایش شتابزده هم فوراً بحث پول را مطرح کرد و از حضار خواست که هر یک مبلغ حداقل پنج هزار تومان را به شخصی که مسئول پول جمع کردن بود بدهند. اما آنچه بیش از هر مسئله دیگری نگران کننده بود، بینش و تفکر حاضران در آنجا بود. چقدر باید انسان ساده لوح باشد که بدنبال چنین یاوه‌های بی‌سر و تهی برود. واقعاً راه برخورد با چنین خرافاتی چیست؟ برخورد امنیتی یا برخورد تفکری و فرهنگی. مطمئناً اگر حاضران در آن جلسه در ذهن خود فقط یک سؤال را مطرح می‌کردند، بعيد بود که حاضر می‌شدند یک لحظه دیگر آنجا بمانند یا حتی به آنجا بیایند. آن یک سؤال می‌توانست هر یک از این‌ها باشد: این حرف‌ها تا چه حد واقعیت دارند؟ چه نشانه‌هایی برای ادعاهای این شخص وجود دارد؟ چه تناقض‌هایی در کلام و رفتار او هست؟ آیا این حرف‌ها عقلانی است یا اگر حرف‌های فوق عقلانی و ماورایی است آیا با کلام خدا، با قرآن و آنچه از بزرگان به ما رسیده است هم خوانی دارد؟

نکته دیگر تحلیل چنین خرافه‌هایی است. آیا مسئولین و دست اندکاران و دلسوزان دین و قرآن می‌دانند که چنین خرافه‌هایی چه ضرباتی می‌تواند به اعتبار قرآن وارد کند. فرض کنید صدها نفر چنین پیامی را که می‌شود با فلان آیات فلان کارها را کرد می‌شنوند و آنها را یک بار و دو بار و سه بار امتحان می‌کنند، اگر این اشخاص دارای قوه تشخیص و تحلیل مناسبی نباشند (که اگر بودند، این‌چنین ساده لوح نبودند) اعتبار قرآن در ذهن آنها زیر سؤال می‌رود. اگر به زعم آنها کاری از این آیات قرآن برنیاید لابد فکر می‌کنند که کاری از کل قرآن بر نمی‌آید. این کارها به نوعی ترور قرآن و تخريب کلام خداست. امیدوارم هر کس که احساس مسئولیت می‌کند با خرافات و موهماتی لااقل این‌چنینی، مقابله کند و در برابر آنها ساکت ننشینند.

به همین مناسبت خلاصه چند خبر را که مربوط به روزهای اخیر است بخوانید.

- فردی که مدعی ارتباط داشتن با امام زمان (عج) بود و ادعا می‌کرد که می‌تواند شفای مریض‌ها را بدهد و مسائل مردم را از طریق ارتباط با امام زمان (عج) حل کند بر اثر شکایت تعدادی از مال باختگان، توسط نیروی انتظامی دستگیر شد.
- طبق نظر یکی از کارشناسان برجسته بیشتر مراکزی که در تهران عناوینی چون N.L.P، تکنیک‌های موفقیت، یوگا، تانtra و بطور کلی تکنیک‌های ذهنی مشغول فعالیت می‌باشند قادر کمترین اعتبار علمی یا نتایج عملی هم می‌باشند. روش کار دایر کنندگان این گونه مراکز عموماً کپی سازی و تقلید از مراکز مشابه خارجی و یا براساس بعضی کتب ترجمه شده در داخل کشور می‌باشد. هدف اصلی این دلالان روانشناسی، کسب درآمد از هر راه ممکن بوده که غالباً با فریب علاقمندان همراه است.
- سوء استفاده از نام افراد مشهور و استفاده از اسم این افراد برای کلاهبرداری و پیشبرد مقاصد شخصی یکی از شگردهایی است که این روزها رواج دارد. این پدیده در شبکه اینترنت بیشتر است.
- تعدادی از کسانی که با عنوانی چون «انرژی درمانگر» در تهران و شهرستان‌ها مشغول فعالیت می‌باشند با موجی از شکایت‌های مردمی رویرو شده‌اند. مراجعه کنندگان به این درمانگران!! بیان داشته‌اند که نه تنها شاهد بهبودی بیماری خود نبوده‌اند بلکه مبالغ قابل توجهی را نیز از دست داده‌اند.
- افزایش قابل توجه تعداد افراد شاغل در مشاغلی!! مانند فال قهوه، احضار روح و جفر در مناطق شمال تهران (نسبت به دیگر مناطق) چشمگیر است.
- مطابق یک تحقیق آماری محدود میانگین درآمد فالگیران، رمالان، جن‌گیران و شاغلان در بخش نیرو درمانی بیش از درآمد پزشکان رسمی می‌باشد. قرار است به زودی با این افراد برخورد لازم صورت گیرد.

هشدار جهانی

(به جای قسمت سوم نوح آموز)^۱

سال گذشته بنا به توصیه استادم تصمیم گرفتم زندگی نوح را که گزارش بسیار مختصری درباره آن موجود است تجزیه و تحلیل کنم و اصول و روش‌های نوح و پدران او را درباره سلامتی، سالم زیستن و طول عمر بازیابی و استخراج کنم. راستش اطلاعات اولیه مربوط به این کار خیلی محدود است. کل آن در حد یک صفحه است و قسمت مفید آن که با کار مورد نظر تناسبی داشته باشد، دو سه پاراگراف بیشتر نیست. وقتی توانستم موضوع آنتی اکسیدان‌ها (عناصر ضد پیری و سالم ساز) را در آن دو سه پاراگراف ردیابی کنم خوشحال شدم و شروع کردم به تجزیه و تحلیل آن. اما برای ادامه کار چیز زیادی موجود نبود. ردها و نشانه‌ها خیلی کم است و چیزی هم که هست همه‌اش در ارتباط با تغذیه و سلامتی نیست. دیشب دوباره یادم آمد که مطابق آن توصیه، من باید در این باره بنویسم حتی اگر نتوانم. این یادآوری با دیدن تلویزیون اتفاق افتاد.

دیشب که داشتم غذا می‌خوردم، تلویزیون هم روشن بود و خبر به ظاهر جالب، اما کم اهمیتی را پخش می‌کرد. بیشتر خبر، تصویر بود. تصویر یک رنگین‌کمان که حالت معکوس داشت. این تصویر همان نشانه‌ای بود که چندین بار دیگر هم درباره آن شنیده بودم. طی سال‌های گذشته از بعضی افراد می‌شنیدم که یا خودشان رنگین‌کمان معکوس دیده‌اند یا شنیده‌اند که دیگران شاهد چنین چیزی بوده‌اند. اما این اولین باری بود که خودم

۱. سری مقالات نوح آموز و درس‌های تغذیه (در موضوع تغذیه نورانی) در کتاب مجازی با همین عنوان توسط نشر یاهو منتشر شده است.

شاهد چنین خبری، آن هم از تلویزیون بودم.

وقتی این خبر را در تلویزیون دیدم انگار روزنے جدیدی برای نوشتمن ادامه مطلب نوح آموز ظاهر شد. یاد مطلبی افتادم که خداوند به حضرت نوح فرموده بود. بعد از اینکه خداوند به وسیله طوفان همه مردم زمین را هلاک کرد و فقط نوح و عده‌ای از افراد خانواده و یارانش زنده ماندند، خداوند خطاب به نوح این طور فرمود:

«من با شما و با نسل‌های آینده شما و حتی با تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان عهد می‌بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را به وسیله طوفان هلاک نکنم و زمین را نیز دیگر بر اثر طوفان خراب ننمایم. این است نشانه عهد جاودانی من: رنگین‌کمان خود را در ابرها می‌گذارم و این نشان عهدی خواهد بود که با جهان بسته‌ام. وقتی ابرها را بالای زمین بگسترانم و رنگین‌کمان دلده شود، آنگاه قولی را که به شما و تمام جانداران داده‌ام به یاد خواهم آورد و دیگر هرگز تمام موجودات زنده به وسیله طوفان هلاک نخواهند شد. آری رنگین‌کمان نشانه عهد من است با تمام موجودات زنده زمین».

البته باید توجه داشته باشیم که عهد خداوند مشروط است به شرایط انسان. یعنی اگر انسان شرایط را رعایت نکند خداوند هم مجبور نیست که به وعده‌ای که مشروط به آن شرایط است عمل کند. اگر خداوند فرمود ایمان داشته باشید تا نجات یابید، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که با وجود بی‌ایمانی باز هم خداوند ما را نجات دهد. از طرفی خداوند می‌فرماید دیگر هرگز تمام موجودات زنده را بوسیله طوفان هلاک نمی‌کنم. همه موجودات زنده با تعدادی از انسان‌ها فرق دارند. این دو مساوی هم نیستند. بیشتر داخل این ابهام نشویم و برگردیم به تصویر معکوس رنگین‌کمان.

تصویر رنگین‌کمانی که دیدم در آمریکا ضبط شده بود. بلافضله یاد طوفان‌های شدیدی افتادم که طی ماه‌های اخیر در آمریکا اتفاق افتاده است. طوفان‌هایی که کشته‌ها و زخمی‌های بسیاری داشته است. مهم‌ترین آن طوفان کاترینا بود که تقریباً شهر نیوارلئان را مدت‌ها زیر آب فرو برد. اکنون که مدت کوتاهی از طوفان ویرانگر کاترینا

گذشته، طوفان قدرتمند ویلما از راه رسیده است. طوفانی که پس از در نور دیدن مکریک و کوبا (که در قاره آمریکا هستند!) فلوریدا و کالیفرنیا را در خود گرفت و میلیاردها دلار خسارت آفرید. هر دو طوفان در مجموع، کشته‌ها و زخمی‌های بسیاری به جا گذاشتند و خرابی‌های گسترده‌ای را باعث شدند.

به نظر من، سیل‌ها و طوفان‌های بسیار شدیدی در زمین اتفاق خواهد افتاد و یکی از نقاطی که می‌تواند شاهد اوج این وقایع باشد، آمریکاست.

حالا این موضوع را در کنار رنگین‌کمان معکوس قرار دهید و کل گذاره را تفسیر کنید. در آن آیه خداوند فرمود که: «هر گاه رنگین‌کمان دیده شود من عهد خود را به یاد خواهم آورد». (عهد مربوط به طوفان و هلاک)

اما حالا رنگین‌کمان معکوس شده. یعنی آیا ممکن است به آن معنا باشد که آن پیام و عهد هم معکوس شده یعنی رنگین‌کمان معکوس این پیام را بررساند و این طور در یاد خدا زنده کند که خداوند می‌خواهد با طوفان عده‌ای از مردم را هلاک کند. مطابق داش نشانه‌شناسی و بعضی از اصول رؤیابینی یک نشانه معکوس وقتی که در شرایط معینی (این شرایط معین، تعریف شده است) ظاهر شود، حامل پیامی معکوس است و من فکر می‌کنم که طوفان‌هایی شدید و بلکه بسیار شدیدتر از گذشته در راه است و این طوفان‌ها بسیاری از مردم را هلاک خواهد کرد. البته اگر زمین‌لرزه را هم یک طوفان زیرزمینی به حساب بیاوریم، طیف کشتار و ویرانی طوفان‌ها، بسیار وسیع‌تر خواهد شد.

در اینجا زحمت پاسخ‌گویی به یک سوال با شمامست. چه ارتباطی بین این موضوع با اصول سلامتی و سالم زیستن وجود دارد؟ ارتباط بین رنگین‌کمان و موضوع رنگین‌کمان معکوس را با زندگی و سلامتی انسان نشان خواهم داد اما فعلاً بگذارید معنای رنگین‌کمان را از دیگر فرهنگ‌ها جویا شویم.

از دیدگاه فرهنگ‌های دیگر، وقتی رنگین‌کمان در شرایط معینی رویت شود می‌تواند معنای هشداردهنده‌ای داشته باشد. یکی از معانی رنگین‌کمان برای پیغمبهای آفریقا، این است که خدای آسمان به وسیله رنگین‌کمان با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند و نظر خود را

از طریق آن نشان می‌دهد. شمن‌های بوریات گاهی آن را معادل عروج انسان به‌سوی آسمان دانسته‌اند و در یونان قدیم گفته می‌شد که رنگین‌کمان نماد رابطه آسمان و زمین و نماد رابطه انسان با خدا است. آنها می‌گفتند رنگین‌کمان زبان خداوند است و ایریس که همان رنگین‌کمان بود پیک بادپای خدایان محسوب می‌شود. چینی‌های باستان با آنکه کلاً رنگین‌کمان را به عنوان علامتی خوب تفسیر می‌کردند اما آن را در شکلی خاص به معنی پیش‌درآمد هرج و مرج در هماهنگی کیهانی می‌دانستند و در این حالت، مفهومی دهشتتاک را به آن نسبت می‌دادند. در چینی وضعیتی یا کوتاه می‌گویند که رنگین‌کمان می‌تواند آدمیان روی زمین را بالا ببرد و به سوی آسمان بکشاند و قفقازی‌ها به کودکان خود هشدار می‌دهند تا مراقب باشند که رنگین‌کمان، آنها را به آسمان و به درون ابرها نبرد.

اگر رنگین‌کمان، نمادی از رابطه انسان با خدا و نماد ارتباط آسمان با زمین است، آیا رنگین‌کمان وارونه به معنای وارونگی رابطه آسمان و زمین نیست؟ بنابراین آیا ممکن است آسمان بر ضد زمین وارد عمل شود...

خیلی وقت پیش جمله‌ای از معلمی بزرگ خواندم و هنوز آن را به‌خاطر دارم شاید آن جمله در این باره گویاترین باشد:

«متفکران این دنیا کار را بر اساس شرعاً می‌بینند موجود خواهد بود، پیش‌بینی کرده‌اند. لکن این شرعاً و مبنای آن گمان، دگرگون خواهد شد... زمین مانند گذشته نمی‌چرخد، خورشید مثل قرن‌های پیش بر زمین نمی‌تابد، آب‌ها به رفتار جدید عادت خواهند کرد و ابرها و بادها و تابش‌های سماوی. آب و هوای زمین مثل دیوانگان عمل می‌کند؛ او به واقع مثل آدم‌های انقلابی رفتار می‌کند. انقلابی بر علیه بشود؛ برای بشریت و برای انسان کامل.»

شهودها، واقعیت‌ها، برداشت‌ها (قسمت اول)

اعتراف به وجود و جاودانگی روح

یکی از بنیادی‌ترین اصول و مبانی کلیه روش‌های درمانی باطن‌گرای اعتقاد به وجود و جاودانگی روح است. به عبارتی بیشتر روش‌های درمانی نامتعارف به اصل «وجود و بقا روح» پایه‌گذاری شده‌اند. بنابراین برای درک واقعی این‌گونه روش‌ها و یا برقراری ارتباط مؤثر با آنها لازم است که این مسئله را برای خود حل کنیم که آیا روح واقعاً هست یا خیر؟ حل این مسئله و اعتراف همه جانبه بر اصالت روح می‌تواند حلال بسیاری از مسائل و مشکلات انسان باشد. حتی بعضی از مکتب‌های باطنی بر این اعتقادند که با درک این راه حل می‌توان به همه مسائل پایان داد که البته این دیدگاه تا حدی افراطی به نظر می‌رسد. خوب، برای آنکه بدانیم اساساً انسان دارای روح است یا نه می‌توانیم به دلایل عقلی، نقلی، فلسفی و حتی تجربی متولّ شویم اما در اینجا قصد دارم که قدم اول از داستان را، از راه مشاهده و تحلیل نگاه برداریم. شاید اگر این قدم به درستی طی شود قدم‌های بعدی هم در راستای درک وجود روح (و نه صرفاً باور یا عدم باور آن) به طور مؤثر برداشته شوند. برای درک موجودیت روح که عامل اصلی زندگی و حیات است از کجا شروع کنیم؟ از جایی که به نظر می‌رسد که زندگی تمام می‌شود از مرگ.

روایت شده است که بعد از این که قابیل، برادر خود، هابیل را کشت، ندانست که با جنازه هابیل چه کار کند. در همین هنگام دو کلاغ را دید که در حال نزاع کردن با هم هستند. یکی از کلاغ‌ها کلاغ دیگر را کشت و سپس با منقار خود گودالی در زمین خفر کرد و

کلاع مرده را در آن گذاشت و روی آن خاک ریخت. قabil با دیدن این صحنه تصمیم گرفت که هایبیل را در زیر خاک پنهان کند تا کسی او را نبیند و متوجه جرمش نشود. هفته می‌شود از اینجا بود که انسان متوجه شد که باید مرده را به خاک بسپارد.

چرا ما مردگان خود را به خاک می‌سپاریم؟ به خاک‌سپاری مردگان علاوه بر دلایل مستقیم و عملی آن دارای مفاهیم نمادین است که شاید این مفاهیم مهم‌تر از دلایل ظاهری آن باشد. به طور کلی رفتار مردم ملل مختلف با مردگان خود دارای مفهومی عمیق بوده و پیام‌های متعددی را با خود حمل می‌کند.

انسان، جسم مردۀ همنوع خود را به خاک می‌سپارد اما چرا با جسم زنده همنوع خود چنین کاری نمی‌کند؟ من فکر می‌کنم این عمل نمادین یک اعتراف شهودی و ناخودآگاه است به اینکه حقیقت انسان روح است و جسم انسان صرفاً قالبی برای این روح است. وقتی که کسی می‌میرد ما او را به خاک می‌سپاریم در حالی که این جسم مرده تفاوت زیادی با جسمی که در حالت خواب است ندارد. پس چرا شخصی که خواب است را به خاک نمی‌سپاریم؟ با این کار ما اعتراف می‌کنیم که این جسم تا وقتی موجود زنده محسوب می‌شود که دارای روح بود حالا که دارای روح نیست بنابراین مرده تلقی می‌شود و بهتر است با او مثل مردگان رفتار شود. جالب اینکه حتی کسانی هم که ظاهرًاً منکر وجود و جاودانگی روح هستند، همین کار را می‌کنند و با همین کار خود، ناخواسته، به اصل حقیقی وجود انسان که روح اوست اشاره دارند. بسیاری از آیین‌ها و سنت‌ها ریشه در شهودات و یافته‌هایی بسیار عمیق و تاریخی دارد که با تجزیه و تحلیل آنها می‌توانیم درس‌های معنی‌دار فراوانی را بیاموزیم و یکی از این آیین‌ها روش تشییع جنازه است.

ظاهر این آیین‌ها ممکن است با یکدیگر متفاوت باشد اما معنای نهفته در آنها عموماً مشابه هم و حتی یکسان است. مثلاً در هندوئیسم مردگان را با آتش می‌سوزانند این هم اعترافی است به وجود روح. تا دیروز که این جسم زنده بود، او را آتش نزدند حالا که مرده باید او را آتش زد. پس در فاصله دیروز تا امروز اتفاقی افتاده. این جسم از حیات، از روح و

از حقیقت، از فردی که در آن بوده تهی شده بنابراین باید آن را آتش دد. همان طور که یک درخت خشکیده آماده و شایسته آتش گرفتن است یک جسم بدون روح هم شایسته سوختن است.

خردمدان هندو می‌گویند ما جسم مرده را آتش می‌زنیم تا روح او وابستگی به جسم را از دست داده و دیگر هرگز به جسم رجعت نکند بلکه به حیات آسمانی خود ادامه دهد. بعضی از آنان معتقدند که با به آتش کشیدن جسم در واقع جسم را به انرژی تبدیل کرده و به آسمان می‌فرستند. این انرژی صاحب خود را که همان روح است می‌شناسد و دوباره به او ملحق می‌شود ...

در مصر، چین، ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، باستان‌شناسان با قبرهایی برخورد کرده‌اند که شبیه به یک اتاق با تمام تجهیزات ضروری زندگی بود. در این قبرها، در کنار جسد مردگان انواع وسایل زندگی یافت می‌شد (و می‌شود) حتی پول و زیورآلات و جواهرات. در بعضی از آنها علاوه بر وسایل زندگی غذا هم وجود دارد. ظروف عسل، روغن زیتون و گندم از جمله این غذاهای بوده است. یکی از مقبره‌هایی که در چین کشف شد شامل شخص امپراتور به همراه سربازان و خادمین او بود. در گذشته و در شرق دور وقتی که مرد خانه فوت می‌کرد، زن را هم با او در آتش می‌انداختند و می‌سوزاندند. به نظر شما مفهوم این پدیده‌ها چیست؟ به وضوح روشن است که مردم قدیم، بر اثر شهودات و دریافت‌های بزرگان خود و یا حتی رؤیت‌ها و یافته‌هایی که گاهی خود آنها از آنها برخوردار می‌شده‌اند، بر این اعتقاد راسخ بودند که مرگ، پایان زندگی نیست بلکه نوعی جابجایی از این جهان به جهان دیگر است. همه این رفتارها اعتراف و شهودی عملی است درباره وجود روح و جاودانگی آن؛ درباره ادامه زندگی پس از مرگ و درباره واقعیت‌های زندگی در جهان دیگر. اشتباہی که در چنین مواردی رخ داده است اشتباہ در تفسیر رؤیاها و شهودات است. آنها جهان دیگر را مکرراً کشف کرده بودند اما تفسیر آنها از زندگی در جهان دیگر، تداومی از همین زندگی زمینی بود بنابراین مردی که می‌مرد باید زن خود را

هم به عنوان مونس و همدم و همسفر خود به جهان دیگر می‌برد. برداشت آنها این بود که در جهان دیگر می‌توانند با پول و جواهرات خود، چیزهای مورد نیاز خود را تهیه کنند. امپراتور همراه با سربازان خود دفن شده تا بتواند وفادارترین و زبده‌ترین سربازان و فرماندهان خود را با خود به جهان دیگر ببرد و در آنجا هم فرمانروایی خود را تدوام بخشد.

...

اعترافات شهودی به حقیقت روح تنها محدود به انسان‌ها نیست. حیوانات و بسیاری از جانداران دیگر هم با رفتارها و واکنش‌های خود همین پیام را به ما می‌رسانند.

چند سال پیش یک عقاب و تعدادی پرنده دیگر نگهداری می‌کردم. در آنجا حیوانات دیگری مثل خرگوش و گرگ و جوجه تیغی هم بود. یک روز صبح که مشغول غذا دادن به حیوانات بودم متوجه شدم که یکی از خرگوش‌ها چند تا بچه زائیده اما بیشتر بچه‌هایش به جز دوتای آنها مرده بودند. رفتار خرگوش مادر جالب بود. به هیچ‌یک از بچه خرگوش‌های مرده توجهی نداشت. از روی آنها رد می‌شد و آنها را لگد می‌کرد اما کاملاً مراقب دو بچه خرگوش زنده بود. وقتی عقابی که در حیاط خانه بود به خرگوش نزدیک شد، بچه خرگوش‌های مرده را یکی یکی بلعید اما خرگوش مادر هیچ علامتی از نگرانی بروز نمی‌داد. ولی زمانی که عقاب خواست به بچه خرگوش‌های زنده نزدیک شود ناگهان خرگوش مادر به طور عجیبی به عقاب حمله‌ور شد. خرگوش مادر به هوا می‌پرید و سعی می‌کرد به سر عقاب ضربه بزند. آنقدر این کار را انجام داد که عقاب را از ادامه کارش منصرف کرد. به نظرم رفتار خرگوش بیانگر این واقعیت بود که او می‌داند بچه مرده‌اش، فاقد روح است بنابراین مرده و نیست تلقی می‌شود اما بچه خرگوش‌های زنده چون دارای روح بودند زنده و هست تلقی می‌شدند بنابراین باید از آنها مراقبت و محافظت می‌کرد. شبیه این رفتار را به فراوانی در پرندگان و حیوانات دیگر هم دیده‌ام. در آشیانه پرندگان اگر جوجه‌ای بمیرد مادر و پدر او را از لانه بیرون می‌اندازند همین اتفاق در لانه حیواناتی مثل روباه و گرگ و شغال هم می‌افتد. لاشخورها انسان‌ها و جانوران مرده را می‌خورند اما

با انواع زنده آنها کاری ندارند انگار آنها می‌دانند که جسمی خالی از روح را می‌توانند و باید بخورند. حیواناتی که از انسان می‌ترسند عموماً از لاشه بی‌جان انسان هیچ واهمه‌ای ندارند و از آن فرار نمی‌کنند بلکه آن را نادیده می‌گیرند یا حتی از آن تغذیه می‌کنند. آنها مانند انسان لاشه همنوعان خود را برای رفتن به جهانی دیگر بدرقه و تشیع نمی‌کنند اما انسان‌ها عموماً مردگان خود را برای سفر روحشان بدرقه می‌کنند و این خود نشانه یکی از تفاوت‌های اساسی سفر روحی حیوانات و انسان‌هاست که شاید در جای دیگر مورد بحث قرار گیرد.

بیشتر مردم عموماً مردگان خود را به خاک می‌سپارند. قبر مثل یک اتاق کوچک است تابوت هم همین‌طور و همین مسئله اعترافی شهودی است به اینکه ما در جهان دیگر دارای مکان (یا از دید مدرن زمان - مکان)‌هایی به عنوان خانه خواهیم بود.^۱ وقتی که دنیا می‌آییم و متولد می‌شویم از فضایی قبر مانند از درون رحم مادر به این دنیا پا می‌گذاریم و هنگام مرگ دوباره به درون فضایی محقر بازمی‌گردیم. زمینی که بی‌شباهت به رحم مادر نیست و حتی بعضی از ملل آن را «زمین مادر» می‌نامند. زمین، زندگی را به زندگان زمینی می‌دهد و دوباره از آنان بازمی‌گیرد. گیاهان از زمین می‌رویند و دوباره به زمین بازمی‌گردند و همین اتفاق برای دیگر زمینیان هم می‌افتد. هنگامی که ایوب هنگام سجده گفت برخنه از رحم مادر خود بیرون آمد و برخنه به آنجا باز خواهم گشت او هم زمین^۲ خاک را به شکم مادر تشبیه کرد. ریگ ودا در این‌باره می‌گوید:

«به درون زمین، به مادرت برگرد
با اقامتی طولانی و شعفی وافر
زمینی آرام، چون کرکی نرم تو را می‌پوشاند
زمین می‌داند چگونه تو را از نیستی نگاه دارد

۱. در احادیث اسلامی و غیراسلامی به موضوع خانه‌های افراد در بهشت بارها اشاره شده است.

گنبدی از برایش بساز و آن را در هم مریز

ای زمین او را بپذیر

و با دامان پیراهنت او را بپوشان

آنگونه که مادری فرزندش را در آغوش می‌گیرد»

جالب اینکه خداوند متعال در قرآن هم مشابه همین را فرموده است: «زنان شما مانند

زمین‌های شما هستند.»^۱

پریا

۱. سوره بقره: آیه ۲۳۲

قانون قربانی در نظام روش‌گری

سال گذشته در یک جلسه سخنرانی در سالن حیدرنا باقع در پل حافظ، به عنوان مستمع حضور داشتم. در قسمتی از صحبت، سخنران به موضوع قربانی اشاره کرد. مضمون کلی جمله این بود که برای به دست آوردن هر چیزی باید قربانی داد، قربانی داده شده می‌بایست متناسب با نوع و اندازه خواسته انتخابی باشد. او همچنین به انواع مختلف قربانی‌ها، دلبستگی‌ها، وابستگی‌ها و تمایلات اشاره کرد. قربانی‌های اولیه مانند گاو و گوسفند و نیز قربانی‌های بزرگ‌تر مانند نفس و روح. طبق گفته سخنران بزرگ‌ترین قربانی، نفس و منیت است و اگر انسان این را قربانی کند، به بزرگ‌ترین حقیقت ممکن نائل خواهد شد.

جالب‌ترین قسمت این صحبت آنجا بود که سخنران اذعان داشت قانون قربانی (که یکی از بنیادهای اصلی ادیان و فرهنگ‌های باطنی می‌باشد) از طرق علمی و روش‌گری‌انه، حتی از طریق رشته‌هایی مانند ریاضیات و فیزیک هم قابل اثبات است. بعد از بیان این نکته یکی از مستمعین با حالتی از شک و بدیتی پرسید که آیا واقعاً اثری از این موضوع در نظام روش‌گری هست؟ متأسفانه من جواب این سؤال را نشنیدم یا شاید هم اصلاً جوابی به این سؤال داده نشد.

با الهام از ایده قربانی و با تأکیدی که بعداً در ارتباط با مسئله هسته‌ای ایران، درباره آن وجود داشت، مقاله «راحل مسئله هسته‌ای ایران، قربانی دادن»^۱ را نوشتم. خلاصه آن

۱. فصلنامه حرکت دهندهان شماره ۴ و ۵ سال ۱۳۸۴

مطلوب این بود که ایران برای جهش کردن، خاصه در موضوع پر جنبه نیروی هسته‌ای، نیازمند قربانی دادن است و این قربانی باید به دقت انتخاب شود. بعد از کمی تحلیل موضوع هم مثال‌هایی تاریخی ذکر شد؛ مثال‌هایی که نشان می‌داد هر دولت و ملتی، قبل از جهش و تحول خود، قربانی‌های بزرگی داده است. همه انقلاب‌ها بعد از قربانی دادن به ثمر رسیده‌اند، درون هر پیشرفت بزرگی، یک قربانی بزرگ وجود داشته است. قربانی‌ژاپنی‌ها، ناکازاکی و هیروشیما بود و سپس وقوع انقلاب علمی و تکنولوژیک در ژاپن. روس‌ها با میلیون‌ها کشته به امپراطوری شوروی، به بلوک شرق تبدیل شدند. آلمان ویران شد اما از دل این ویرانی (که حکم قربانی را داشت) آلمان پسیار مدرن امروزی سربرآورد.

جنگ جهانی دوم با اروپا هم همین کار را کرد و هکذا.

بعد از این مقاله (و به تحریک سؤالی که آن شخص ماه‌ها قبل، در آن جلسه سخنرانی مطرح کرد) کمی موضوع را در نظام روشنفکری جستجو کردم و خیلی زود با اولین رد قانون قربانی روبرو شدم: «سیستم ژیرار»

رنه ژیرار از جمله روشنفکران و محققان برجسته‌ای است که موضوع قربانی را عمیقاً و طی سال‌های متتمادی مورد بررسی قرار داده است. دکتر ژیرار از استادی دانشگاه‌های نیویورک، جان‌هاپکینز و استانفورد می‌باشد. از جمله کتاب‌های او «خشونت و تقدس» و همچنین «چیزهای پنهان از زمان آفرینش» می‌باشد. این کتاب‌ها در زمان انتشار خود، موجی از شگفتی را در محافل روشنفکری پدید آوردند. ژان مارک دومناک او را «هِگل مسیحیت» لقب داد.

اما از طرفی کلیسا وی را به شدت مورد انتقاد قرار داد و تا مرز تکفیر پیش رفت. در ابتدای کار، رنه ژیرار به قصد نشان دادن منشاء عالی تمدن‌ها تحقیقاتش را با تجزیه و تحلیل اسطوره‌ها آغاز کرد اما در نهایت و بعد از گذشت ده‌ها سال، ژیرار حاصل تحقیقات خود را در قالب نظریه‌ای با عنوان «سیستم ژیرار» ارائه نمود.

سیستم ژیرار دارای سه اصل کلی است:

یک. همه جوامع بشری بر اساس خشونت بنا شده‌اند.

دو. پایه همه فرهنگ‌ها، مناسک و آیین‌های مذهبی است

سه: ظهور منجی الهی بنیادهای پیشین را متحول کرده و عشق را جایگزین آن نموده است.

ژیرار می‌گوید خشونتی که جوامع بر اساس آن بنیان نهاده شده‌اند، به دلیل تعرض و تهاجم بی‌دلیل نیست بلکه مبنای این خشونت میل انسان به همانندی است. ما همان چیزی را می‌خواهیم که دیگری می‌خواهد و همان چیزی را آرزو می‌کنیم که او آرزو دارد. وقتی که همه یک چیز مشابه همدیگر را می‌خواهند، نقش‌های اجتماعی که قاعده‌تاً باید با همدیگر تفاوت داشته باشند، مشابه هم می‌شوند. در نتیجه این مشابهت (به دلیل رقابتی که برای تحقق آرزوهای خودخواهانه به راه می‌افتد) در جوامع بحران به وجود می‌آید که این نیز به نوبه خود منجر به خشونت می‌گردد. مشکل جوامع از همین‌جا آغاز می‌شود و آن در نظام دادن به میل همانندی، رقابت و خشونت ناشی از آن است. این مشکل چگونه حل می‌شود؟ چگونه می‌توان این خشونت و بحران را تحت نظام در آورد؟ کشف مهم ژیرار می‌گوید: فقط از طریق قربانی دادن. مطابق کشف او: در طول تاریخ (و هزاران واقعه تاریخی) عبور از این بحران و خشونت، با منحرف کردن آن به سمت یک نقطه خاص انجام شده است و آن نقطه خاص عموماً قربانی کردن کسی است که همه گناهان برگردان او می‌افتد. کسی که با قربانی کردنش، بحران فروکش می‌کند و خشونت خاتمه می‌یابد.

ژیرار علاوه بر استدلال‌هایی که از منظرهای مختلف ارائه می‌دهد، قانون قربانی را در بسیاری از وقایع تاریخی و مکتوبات کهن بازیابی می‌کند. این موضوع (قربانی) با وضوح و تأکید تمام در متون باستانی و پژوهش‌های باستان‌شناسانه نیز به چشم می‌خورد. بسیاری از ادیان، قانون قربانی را برای تداوم وحدت اجتماعی و البته به عنوان یک آیین پایه‌ای دنبال کرده‌اند. در ادیان، قربانی می‌توانست کفاره گناهان باشد و شخصی را از مجازات

مرگ برهاند یا اینکه قربانی سلامتی باشد، و موجب دفع بیماری و مرگ از قربانی کننده شود....

تاریخ بشر پر از اتفاقاتی است که نشان می‌دهد بحران‌ها، خطرات بزرگ و اغتشاشات اجتماعی با اجرای قانون قربانی، پایان یافته است. [توجه کنید که این مطالب حاصل کشفیات یک روشنفکر معروف است نه یک مبلغ مذهبی یا یک روایت‌گر تاریخ] شواهد تاریخی نشان می‌دهند که جوامع کوچک و بزرگ برای تحقق خواسته‌های خود، متولّ به آیین قربانی شده‌اند و البته این آیین دارای شرایط مخصوص به خود است. قربانی باید دقیقاً مطابق آیین قربانی، اهداء شود. یکی از این شرایط چگونگی انتخاب قربانی است. مطابق سیستم ژیرار، قربانی مورد نظر، می‌بایست متفاوت از سایرین باشد به گونه‌ای که همین تفاوت و شاخص بودن، معرفی از قربانی باشد. او نشانه‌های خاص خود را دارد که این نشانه‌ها وی را از سایرین جدا می‌سازد. مجازات‌کنندگان می‌بایست به گناهکار و مقصّر بودن قربانی اعتقاد داشته باشند و محکومیت او را محکومیتی واقعی و قطعی بدانند. به عبارتی، نباید از دیدگاه مجازات‌کنندگان، قربانی بی‌گناه باشد....

مطابق کشف رنه ژیرار، همه تمدن‌ها بر مبنای ادیان استوارند و البته قانون قربانی، بنیادی‌ترین قانون ادیان است. لزومی ندارد که قربانی حتماً مقصّر و گناهکار باشد، آنچه لازم است، ناگاهی قربانی‌کنندگان از معصومیت و بی‌گناهی قربانی خود است. ژیرار می‌گوید هر چقدر بی‌گناهی قربانی مشهودتر باشد، خشونت بی‌معنی‌تر جلوه می‌کند و بر همین اساس به قربانی شدن مسیح با هدف پایان خشونت در جهان اشاره دارد!!!....

اینها نظرات دکتر ژیرار، روشنفکر معروف و جنجال‌برانگیز فرانسوی بود که آن را به عنوان دیدگاهی روشنفکرانه درباره موضوعی که ظاهری صرفاً مذهبی و آیینی دارد، ذکر کردم. اما نتیجه‌هایی که می‌توانیم درباره وضعیت امروز ایران و جهان از آن بگیریم: بر اساس سیستم ژیرار که سیستمی علمی و مورد قبول است می‌توانیم اینطور نتیجه‌گیری کنیم که برای عبور از بحران‌های اجتماعی، ما ناچار به دادن قربانی هستیم.

اگر بتوانیم این قربانی را به دقت انتخاب کنیم و آن را به درستی عرضه نماییم عبور از بحران ممکن می‌شود و اغتشاش فرو می‌نشیند. اما اگر این قربانی آگاهانه انتخاب نشود، عبور از بحران و پایان خشونت، خودبخود، قربانی خود را خواهد گرفت.

برای بازگرداندن تعادل به سیستمی که تعادل خود را از دست داده است، ما ناچاریم که بخشی از دارایی سیستم را قربانی کنیم. هر چقدر این بی‌تعادلی و خشونت بیشتر باشد، قربانی ما باید بزرگ‌تر باشد. خواسته بزرگ‌تر، قربانی بزرگ‌تر می‌خواهد...

پریا

فصل دو

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۶ - تابستان ۱۳۸۴

تفکر الگویی (قسمت اول)

الگوشناسی و تفکر الگویی

تفکر الگویی (الگوشناسی و الگویابی) یکی از شاخه‌های هنر تفکر متعالی (از محورهای الاهیسم) می‌باشد. شناخت الگوهایی که در جهان‌ها (اعم از جهان‌های کهکشانی، شبکه‌ای... اتمی و زیراتمی) به کار رفته است (الگوهای آفرینش) و بازیابی این الگوها، به عنوان روش‌هایی برای حل مسائل مختلف انسان از ابعاد مهم تفکر الگویی محسوب می‌شود. یکی از مبانی فلسفی تفکر الگویی به این صورت مطرح می‌شود که الگوهای به کار رفته در جهان هستی، تجسمی از عالی‌ترین سطح هوشمندی می‌باشند که در راستای هدفی معلوم به کار رفته است. بنابراین با انتخاب صحیح یک الگو (در تناسب با مسئله و هدفی که مورد نظر است) و با کالبدشکافی و تبیین الگو در وضعیت جدید، امکان استفاده از عالی‌ترین سطح هوشمندی برای حل مسائل مختلف فراهم شده است. می‌توان این طور مثال زد که در هستی، صدھا نرم‌افزار مادر وجود دارد. هر یک از این نرم‌افزارها دارای کاربردهای خاصی هستند و البته برای منظوری که تبیه شده‌اند، بهترین و کامل‌ترین روش‌های اجرای برنامه و حل مسئله هستند. به عبارتی هر یک از الگوهای آفرینش، نرم‌افزاری بسیار پیشرفته و فوق مدرن، برای دسته‌ای از مسائل انسان محسوب می‌شود. شناسایی این نرم‌افزارها، انتخاب درست آنها (به تناسب هدف مورد نظر و نوع کار) و روش استفادهٔ صحیح از آنها از قدم‌های اصلی استفاده از این برنامه‌های بسیار هوشمند است. آنچه در این چند کلمه گفته شد، اشاره به یکی از وجوده تفکر الگویی می‌باشد. از ابعاد دیگر تفکر الگویی می‌توان به این جنبه‌ها اشاره داشت:

الگو سازی، الگوشکنی (و فرمول شکنی)، الگویابی (چگونه می‌توان الگوی حل یک مسئله

را از میان الگوهای آفرینش یافت)، ضدالگوها (و ضد فرمول‌ها)، الگوهای بنیادی (و غیربنیادی، مادر و ثانویه!...)، فرا الگوها و آبرالگو.

(برگرفته از مقدمهٔ فصل تفکر الگویی از کتاب تعالیم)

در این گفتار کوتاه قصد من پرداختن به روش‌های تفکر الگویی (و فرمولی) نیست، چون من هم چیز زیادی درباره آن نمی‌دانم. بلکه می‌خواهم با نگاهی پر سرعت به بعضی از الگوهای کلی اشاره کنم تا شاید لاقل به آستانهٔ این سؤال برسیم که شناخت الگوهای آفرینش (نرمافزارهای الهی) تا چه اندازه ضرورت دارد؟ و سؤال کلی‌تر این که دانستن روش‌های تفکر، آن هم تفکری مبتنی بر اصول بنیادین جهان و در واقع، تفکری بر مبنای باطن و ظاهر زندگی (و نه فقط ظاهر آن) تا چه اندازه مهم است؟

مفهوم‌یابی حرکات و تحولات جهان

به نظر شما آیا با نگریستن به یک حلوون می‌توان فهمید که کهکشان، مارپیچی است؟ و یا چرا اغلب موجودات در هنگام ترس، رفتارهای مشابهی از خود نشان می‌دهند؟ مفهوم این رفتارهای مشترک در چیست؟ آیا می‌توان با مطالعهٔ جسم، به اسرار روح پی‌برد؟ چرا در بسیاری از مکاتب معنوی که در بسترها تاریخی و جغرافیایی کاملاً متفاوتی شکل گرفته‌اند، از آیین‌ها و نمادهای مشابهی استفاده می‌شود؟...

پاسخ تمامی پرسش‌های فوق و بسیاری سؤالات دیگر به حوزه‌ای بازمی‌گردد که از آن با نام «الگوها در آفرینش» یاد شده است. داستان از این قرار است که نشانه‌های روح هستی - که در فراسوی جهان ماست - در ابعاد مختلف جهان ما و جهان‌های زیرین متجلی شده است. از آنجائی که این تجلیات متعدد، ریشه‌ای واحد دارند، بنابراین می‌توان در پشت رفتارها و حرکات مختلف جهان، الگوهای مشترکی را یافت. این الگوهای بنیادین، در حقیقت ردپایی هستند از ماوراء که در جهان ما بر جای گذاشته شده‌اند و یک جستجوگر با پی‌گیری این ردپاها امکان ورود به حوزهٔ باطنی و ناشناخته جهان را به دست

می‌آورد. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که این الگوهای بنیادین آفرینش، زبان روح در جهان ما هستند.

انسان این عصر، راههای هماهنگی (با شرایط و ویژگی‌های عصر حاضر) برای بازگشت به جهان‌های بالایی در اختیار دارد که شناخت و فهم الگوها در آفرینش، یکی از آنهاست. ما در عصر ظاهرگرایی زندگی می‌کنیم. پس می‌توان از درک و شناخت همین ظاهر، پلی ساخت برای ورود به حوزه باطنی و ماوراء هستی. قانون بزرگی وجود دارد که می‌گوید: «آنچه در بالاست، در پایین نیز هست و آنچه در درون است، در بیرون نیز هست^۱». این قانون که به الگوهای آفرینش نیز اشاره دارد، این نکته را بیان می‌کند که چگونه با شناخت الگوهای جهان بیرونی (که در دسترس است) می‌توان به حوزه متقارن باطنی آن (که مستقیماً در دسترس نیست) وارد شد. نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است، داشتن نگاهی مفهومیاب نسبت به پدیده‌های این جهان است. امروز اگرچه اغلب دانشمندان، به جزئی‌ترین مسائل جهان هم می‌پردازند اما نوع نگاه آنها عموماً یک نگاه توضیحی صرف نسبت به سطح ظاهر پدیده‌هاست و جستجوی معنا در داش امروز، چندان جایی ندارد. در علم امروز، سؤالاتی نظیر: «چرا زمین گرد است؟» و یا «چرا آسمان آبی است؟» مطرح می‌شود اما هیچ‌کس به این که «کروی بودن زمین، چه معنایی دارد» و یا مفهوم «آبی بودن آسمان چیست»، حتی فکر هم نمی‌کند.

در این میان، جوینده و محقق الگوهای آفرینش، در گام نخست از دستاوردهای دانشمندان در شناخت جهان بیرونی بهره می‌گیرد. او به مطالعه رفتار و نحوه تکثیر ویروس‌ها و باکتری‌ها می‌پردازد، چرخش کهکشان‌ها را مطالعه می‌کند، نیروهای درون اتم را می‌شناسد، به بدن انسان و سادگی‌ها و پیچیدگی‌های آن خیره می‌شود اما در عین حال، خود را با جزئیات سطحی و بیهوده (یا کم فایده) سرگرم نمی‌کند بلکه به مفاهیم نهفته در پشت این الگوهای رفتاری و حرکتی توجه کرده و سعی می‌کند تا الگوهای

۱. از تعالیم معلم بزرگ علوم باطنی

مشترک را در اعماق آنها بیابد و بدین ترتیب، حرکتی اساساً ذهن‌گرا را از سطح جهان فیزیکی به حوزه‌های درونی‌تر هستی آغاز می‌کند.

بعاد الگوهای آفرینش

الگوهای آفرینش، به اندازه ابعاد جهان، متنوع هستند. شکل، صوت، حرکت، رنگ، اعداد، ... هریک ابعادی از جهان ما هستند و به تناسب، در هر یک از این حوزه‌ها می‌توان الگوهای بنیادین آفرینش (نشانه‌های روح) را جستجو و مشاهده نمود. در ادامه به برخی از این ابعاد، اشاره می‌شود.

اعداد و الگوهای عددی

نقش و اهمیت اعداد خصوصاً در زندگی مردم عصر ما کاملاً مشخص است. تمامی فناوری و دانش جدید بر مبنای ریاضیات بنا شده و اعداد، پایه ریاضیات را تشکیل می‌دهند. در واقع، تکنولوژی حیرت‌انگیز امروز بشر، چیزی جز شناخت نظم ریاضی‌گون جهان و بهره‌گیری از آن نیست. یک آسمان‌خراس بلند، تنها بر اساس نظم و تناسب عددی مابین اجزاء آن برپا مانده است، یک هوایپیما نیز بر اساس همین قوانین ریاضی از زمین بلند می‌شود، کامپیوترها نیز براساس قوانین اعداد کار می‌کنند^۱. این نظم عددی جهان را در همه‌جا - از جهان درون اتم‌ها تا خوشه‌های کهکشانی - می‌توان مشاهده نمود.

با دقت بیشتر حتی می‌توان به الگوهای بنیادی‌تر قانون اعداد در جهان دست یافت. برای مثال، چرا هر دست انسان، ۵ انگشت دارد؟ چرا انسان دارای ۵ حس اصلی است؟

۱. بنابراین می‌توان گفت که فناوری نوین، در واقع بهره‌گیری از اقتداری است که در اعداد نهفته است.

چرا عمر طبیعی تمامی موجودات، تقریباً به اندازه یک میلیارد ضربان قلب آنهاست؟^۱ چرا هسته تمامی سلول‌های بدن انسان، ۲۳ جفت (۴۶ عدد) کروموزوم دارند؟ این اعداد، بیانگر چه نشانه‌هایی هستند و چه مفهومی در دل دارند؟^۲

الگوهای حرکتی

عموماً می‌توان مشابه مجموعه حرکت‌هایی که در زمین به وقوع می‌پیوندد را در سطحی بسیار عظیم‌تر در حوزه‌های فرازمینی و کیهانی نیز مشاهده نمود. به عنوان مثال، الگوی حرکت گردبادی (فرابرنده) و گردابی (فروکشنده) نمونه‌ای از این الگوهاست. قوی‌ترین حرکات گردبادی در زمین، تورنادوها هستند. تورنادوها قادرند حتی اتوموبیل‌ها را به آسمان ببرند. اما مشابه چنین الگوی حرکتی را در سطوح کیهانی نیز می‌توان دید. جریان‌های گردبادی حاصل از نیروی عظیم سیاهچاله‌ها به حدی است که زمان و مکان را در هم می‌پیچاند و خورشیدها را از هم می‌گسلد.

حرکت‌های جریانی نیز نمونه‌ای دیگر از الگوهای حرکتی هستند که در سیاله‌ها دیده می‌شوند. مثال بارز چنین حرکتی در زمین، رودخانه‌ها هستند. جریان‌های بزرگ زمین نظیر یانگتسه و نیل در آسیا و آمازون در آمریکای جنوبی هر یک می‌تواند تجسمی از جریان‌های باطن‌گرا در زمین باشد.^۳

۱. قلب موجودات کوچک‌تر، سریع‌تر از موجودات بزرگ می‌زند و این موجودات، عموماً طول عمر کوتاه‌تری نیز نسبت به موجودات بزرگ‌تر دارند.

۲. الگوهای عددی و دانش اعداد، عموماً با نام فیثاغورث همراه است اما جویندگان دیگری نیز مطالعات گسترده‌ای را در این زمینه انجام داده‌اند که از میان آنها می‌توان به پیتر دمیانویچ اوسپننسکی (۱۸۷۸ - ۱۹۴۷) اشاره نمود. او اسپننسکی از شاگردان گورجیف بود. خود گورجیف نیز مطالعات ارزش‌های را در حوزه الگوها انجام داده است. برای آشنایی بیشتر با کارهای گورجیف در این زمینه می‌توانید به فصلنامه شماره ۳ علوم باطنی، چاپ پاییز ۸۳، مراجعه نمایید.

۳. برای آشنایی با جریان‌های باطن‌گرا به کتاب «بدیده‌های انرژی‌زاویی و ردیابی نشانه‌های روح‌زاویی»، نشر حم، تهران، ۱۳۸۲ مراجعه شود.

بادها و جریان‌های درون اقیانوس (نظیر جریان گلف استریم)، نمونه‌هایی دیگر از حرکات جریانی هستند. به عنوان مثال جریان باد در زمین، ابتدا از یک جریان اصلی^۱ و سپس از جریان‌های فرعی تبعیت می‌کند. جریان‌های اصلی باد در زمین، از شرق به غرب، تمامی سیاره را دور می‌زند. جریان‌های فرعی نیز در محدوده مابین جریان‌های اصلی شکل گرفته و در نیمکرهای شمالی و جنوبی، برخلاف همدیگر هستند. جالب است بدانید که جریان‌ها حتی در بدن انسان نیز مشاهده می‌شوند. مسیر رگ‌ها در بدن که این جریان را حمل می‌کنند، خود می‌تواند تجسمی از جریان‌های سیالهای لطیفتر در کالبد اختری انسان باشدند. این مسیرها (نادی‌ها)، جریان انرژی حیاتی (پرانا) را در سرتاسر کالبد اختری هدایت می‌کنند.^۲

الگوی حرکتی چرخشی نیز الگویی است که در تمامی سطوح هستی به وفور مشاهده می‌شود. کوارک‌ها در هر پروتون (یا نوترون) در حال چرخش به دور همدیگر هستند. هسته‌های اتمی نیز به دور خود در چرخش‌اند. الکترون‌ها نیز حول هسته‌ها می‌چرخند. حتی هر یک از الکترون‌ها نیز به تنها‌ی یک چرخش ذاتی دارند.^۳ این چرخش‌های پیاپی همچنان ادامه می‌یابد تا به سطح کهکشانی می‌رسد. تمامی کهکشان حول مرکز خود در حال چرخش است. در یک خوش کهکشانی نیز همین چرخش، مشاهده می‌شود. حتی ممکن است تمامی جهان نیز در حال چرخش باشد. به نظر می‌رسد که الگوی حرکت چرخشی مرکزدار، به نوعی تعادل دینامیک منجر می‌گردد و بدین ترتیب، تمامی اجزاء جهان به یک هماهنگی پویا با همدیگر می‌رسند.^۴

۱. جریان‌های اصلی باد در زمین اصطلاحاً Jet stream نامیده می‌شوند.

۲. الگوی مسیر بُر بیج و خم نادی‌ها به ویژه در طب سنتی چین، به دقت مطالعه و ترسیم شده است.

۳. چرخش ذاتی ذرات زیراتومی، Spin نامیده می‌شود.

۴. حرکت‌ها در رقص‌های مقدس و نیز هنرهای رزمی، نمونه‌های جالب دیگری از الگوهای حرکتی هستند که در این مقاله بدان اشاره‌ای نشد.

الگوهای تحولی - تکاملی

تحولات جهان نیز از الگوهای بنیادینی تبعیت می‌کند. «تناوب»، یکی از این الگوهاست. فرآیند شب و روز، چرخش فصل‌ها، تولد و مرگ، آفرینش و نابودی، إل نینو و لانینو،... همگی از این الگوی تحولی تبعیت می‌کنند. حتی تحولات سیاسی جهان (نظیر تحول از یک قطبی به چند قطبی و بالعکس) نیز عموماً تجلی همین الگوهای پایه‌ای هستند که از سطوح ماورائی سرچشمه می‌گیرند.

«تکثیر» نیز الگوی تحولی - تکاملی دیگری است که در تمامی سطوح جهان (از دنیای ریز باکتری‌ها گرفته تا جهان ستارگان) به وفور مشاهده می‌شود. امروزه فیزیکدان‌ها بر این باورند که حتی جهان‌ها هم خود را تکثیر می‌کنند به طوری که از دل هر جهان، جهان‌هایی جدید، زاده می‌شوند.

با شناخت الگوهای بنیادین تحولی، امکان پیش‌بینی وضعیت آینده جهان میسر می‌گردد و این نوع پیش‌بینی، متفاوت از آینده‌بینی و پیش‌گویی است (هرچند همه این روش‌ها ممکن است به نتیجه واحدی بینجامند).

الگوهای ساختاری

این الگوها در طول تاریخ، بیش از سایر الگوها مطرح شده‌اند. به عنوان مثال، «درخت»، یک الگوی ساختاری در جهان ماست. این ساختار، معنا، مفهوم و قوانینی دارد که از جهان‌های بالایی در جهان ما متجلی شده است. با درک یک درخت، می‌توان به درک حوزه باطنی مربوطه رسید و از آن حوزه عبور کرد.^۱

۱. شاید با عبارت «سدره‌المنتهی» در متون اسلامی آشنا باشید. در سایر ادیان و مکاتب نیز به وفور از الگوی درخت، استفاده شده است. حتی در بعضی جاهای انسان به درختی معکوس تشبیه شده که ریشه‌هایش در آسمان است (در یک نگاه کلی نیز جسم انسان مشابه یک درخت معکوس است. موهای سر همانند ریشه‌ها و دست و پاها همانند ساقه‌ها).

اما دانش جدید نیز موفق به کشف ساختارهای جدیدی شده که آنها نیز از الگوهای ساختاری جهان ما هستند. اتم، کهکشان، سیاهچاله، بدن انسان و... همگی نمونه‌هایی از این ساختارها هستند که قرینه‌ای از حوزه باطنی هستی را در خود دارند.

خُب، آن‌چه دیدیم، نمونه‌هایی بود از الگوهای آفرینش^۱. بر اساس تعلیم استاد^۲، مجموعه حرکت‌ها و توقف‌های جهان، همگی از الگوهای بنیادینی تبعیت می‌کنند و شناخت این الگوها، خود، بعده از ابعاد دانایی است. این الگوها در واقع، نشانه‌ها و تابلوهای راهنمای روح در جهان ما محسوب می‌شوند و با مشاهده و درک آنها، امکان عبور از این جهان و ورود به حوزه‌های بالاتر هستی، میسر خواهد شد.

حال به نظر شما چرا یک دور ساعت، ۱۲ قسمت است؟

تألیف و تنظیم: شهاب شعری مقدم

۱. الگوهای صوتی، نمونه‌ای از الگوهایی است که در این مقاله بدان پرداخته نشد. برای آگاهی بیشتر در مورد الگوهای صوتی، به مقاله «آوای آفرینش» در شماره‌های ۴ و ۵ فصلنامه علوم باطنی، مراجعه نمایید.

۲. اشاره به استاد بزرگ علوم باطنی

درمان از دیدگاه کوانتومی

دیدگاه کوانتومی از جمله تئوری‌هایی است که طرح آن، تحولات عمیقی را در نگرش نسبت به جهان ایجاد کرد و توضیح مناسبی برای بسیاری از وقایع و پدیده‌های آن فراهم آورد. تا قبیل از آن، براساس تئوری نسبیت که ماده و انرژی را قابل تبدیل به هم می‌داند، فضا و زمان مطلق در نظر گرفته نمی‌شد ولی این طور فرض می‌شد که جهان مادی و تفکر ما درباره آن، دو چیز کاملاً متفاوت و جدای از هم هستند.

بر اساس نظریه کوانتومی حالت جهان را تابعی ریاضی به نام «تابع موج» تعیین می‌کند که در حال حرکت و چرخش در فضایی به نام «فضای هیلبرت» است. درست همانند رودی که سرچشم را ترک می‌کند و بهسوی یک گودی می‌رود ولی پس از آن در فضا - زمان «دور می‌زند» و از گودی به سرچشم جاری می‌شود. برخورد حاصله میان موج کوانتوم و فضا - زمان تصویری را باز می‌تاباند که منجر به ایجاد تجربه شده و ما آن را «واقعیت» می‌نامیم. اما نکته بسیار مهم در مورد حرکت این تابع موج، به قانون «اثر مشاهده‌گر» معروف است.

یعنی هنگامی که این تابع در معرض مشاهده یا اندازه‌گیری قرار می‌گیرد از حالت اصلی خود خارج شده و به شکلی که مشاهده شده درمی‌آید. بر همین مبنای دانشمندان معتقدند که رابطهٔ ظریفی میان نگاه مشاهده‌گر و «واقعیت» وجود دارد. به بیان ساده‌تر جهان به همان شکلی متجلی می‌شود که فرد مشاهده‌گر آن را می‌بیند. این اصل بیانگر ارتباط عمیق و بنیادین شکل جهان و شیوه‌ای است که جهان به نظر ما می‌رسد. پس می‌توان گفت: «در واقع هیچ اتمی موجودیت نمی‌یابد مگر این که شروع به جستجوی آن کنیم».

از این دیدگاه نوع نگاه و اندیشه‌های ما در مورد خود و اطرافیانمان تعیین می‌کند که برای دیگری و خودمان چگونه باشیم. البته چون وضعیت فعلی ما (چه از نظر جسمی، اجتماعی، ذهنی و...) طی تفکرات طولانی، دقیق و سخت شکل گرفته و ساختار ویژه‌ای از تفکر است، تغییر آن نیز نیاز به زمان دارد اما با دگرگون ساختن افکار درباره خود و دیگران همه چیز تغییر خواهد کرد.

مصاديق عيني زيادي از اثرات فكر بر ماده وجود دارند که از آن جمله می‌توان به توانايي‌های فرارواني نظير حرکت دادن اجسام با نيريوي فكر، پدیده آورش، خلق و محو کردن اشياء و... اشاره کرد که فرصت توضيح آن در اينجا وجود ندارد.

روش‌های درمانی متعددی با بهره‌گيری از عمل متقابل بین ذهن و جسم به درمان بيماري‌ها می‌پردازند که عملکرد آنها براساس شیوه‌های قدرتمند اثرگذاری بر سلامتی از طريق عوامل فكري، ذهنی و رفتاري است. روشهای ريلاکسيشن، هيپنوسيزم، تجسم هدایت‌شده، مديتيشن، يوگا، بيوفيديوک و رفتاردرمانی شناختی از اين گروه درمان‌ها هستند. شكل‌گيری روشهای مذکور مبتنی بر اعتقاد به ارتباط ذهن و جسم و اهمیت ذهن در بهبود بيماري‌ها است که به بيش از ۲۰۰۰ سال پيش بازمی‌گردد و روشهای آن را در طب آيورودا و طبابت سنتی چين مشاهده می‌کنيم.

ارتباط ميان ذهن و جسم اين واقعيت را بيان می‌کند که بدن محصول بينش و آگاهی ماست و متناسب با هر چيزی که ما باور داشته باشیم خود را برنامه‌ريزی می‌کند. پس اگر باورمان اين باشد که انسان‌هایی هستیم جاویدان و نامیرا، همه سلول‌های بدن ما بيدار می‌شوند و به سوی اين جاودانگی پيش می‌روند زیرا جسم محل تجربه باورها و ادراکات ماست.

«دکتر هربرت بنсон» استاد دانشگاه هاروارد و بنیان‌گذار انسٹیتوی ذهن و بدن نیز معتقد است وجود تصویر ذهنی مبني بر درمان شدن، در ذهن بيمار و درمان گر یا آن‌چه

که ما اصطلاحاً باور می‌نامیم نقش بسیار موثری را در روند درمان بازی می‌کند تا جایی که بین ۵۰ تا ۹۰ درصد از نتایج مثبت در روند درمان مربوط به همین پدیده است.

از دیدگاه فیزیک کوانتوم کلیه روش‌های به کار گیرنده آثار متقابل ذهن و جسم، می‌توانند با تغییر نوع نگاه مشاهده‌گر به موضوع بیماری سبب تغییر «تابع موج کوانتومی» و شکل‌گیری حالات و وقایعی شوند که تحت عنوان «درمان» از آنها نام می‌بریم. خواه تسکین درد باشد یا فروپاشی و ناپدید شدن یک توده سلطانی بدخیم.

تهیه و تألیف: پریس کی نژاد

شفای ذهن

«اگر خواستار شفای جسم هستید، باید نخست ذهن را شفا بخشید.»
(افلاطون ۴۲۷-۴۹۷ ق.م)

ذهن انسان یکی از اسرار طبیعت محسوب می‌شود که هنوز دانش بسیار اندکی دربارهٔ قدرت ذهن و بسیاری از پدیده‌های مربوط به آن برای بشر امروز آشکار شده است. طی دهه‌های گذشته دیدگاه‌های برخاسته از تکنولوژی، موجب شده که وجود نیروهای ذهنی کنار گذاشته شود یا به‌کلی انکار گردد. اما اخیراً بینش جدید و غیر متعصبانه علوم، برخی از این نیروها را دوباره مورد تأیید قرار داده و اسرار آن‌ها را از نو بررسی کرده است. امروزه پزشکان و دانشمندان با بررسی‌ها و تحقیقات علمی به عمل آمده پذیرفته‌اند که نیروی ذهن نقش بسیار مهمی در سرنوشت و سلامتی انسان ایفا می‌کند. اگر بگوییم انرژی ذهن از نیرومندترین انرژی‌ها در زندگی بشر است اغراق نکرده‌ایم.

در فرهنگ‌های گوناگون داستان‌های مختلفی در مورد پدیده‌های غیرمعارف و خارق‌العاده نقل شده که در گذشته هیچ‌گونه تحقیقی در مورد آن‌ها به عمل نیامده است، اما در سال‌های اخیر دامنه تحقیق در مورد ماوراءالطبیعه، انرژی ذهنی و گشودن راز رابطهٔ متقابل و عجیب میان ذهن و بدن گسترش پیدا کرده است که روشن می‌کند تأثیرات و مبالغه‌هایی آرام، نادیدنی و پنهان میان ذهن و بدن در جریان است و این جریان جزئی از ساختار طبیعت است.

در سال‌های اخیر محققان برروی موارد مختلف از جمله تجویز داروهای بی‌اثر^۱ یا استفاده از روش‌هایی که نیروی ذهن منجر به کاهش ضربان قلب یا فشار خون می‌شود، آزمایش‌های مکرری انجام داده و تأثیرات عمیق ذهن بر بدن را به اثبات رسانده‌اند.

عده‌ای می‌گویند این نظریه، مقولهٔ جدیدی نیست و پژوهشکی به ارتباط میان ذهن و بدن از زمان بقراط پی برده است آنها سخن سقراط را مثال می‌آورند که «بیماری جسم جدا از ذهن نیست».

حال به تعریف ذهن از این زاویه می‌پردازیم. ذهن انسان همچون اقیانوسی عظیم از انرژی، شعور و آگاهی است. ذهن را می‌توان معیاری جهت سنجش بیماری و یا به عبارتی انحراف از سلامتی دانست زیرا ذهن نتیجهٔ ارتباط شعور فرد با شعور کل است و ذهن ناهنجار، ذهنی است که شعور آن از حالت تعادل با شعور کل منحرف شده باشد. به عبارتی می‌توان گفت علت بیماری انحراف شعور از حالت تعادل است. همهٔ افکار، اعمال، احساسات و حتی وضعیت تندرستی ما از همین اقیانوس آگاهی نشأت می‌گیرد.

انسان موجودی است که در تمام طول روز دمی از تفکر باز نمی‌ماند. هر فکری که از ذهن می‌گذرد، بر ترکیبات شیمیایی بدن تأثیر می‌گذارد و اگر افکار انسان منفی و مخرب باشد احساسات و عواطف ویران‌گری را موجب می‌شود. این‌گونه هیجانات و تنش‌ها به جسم لطمه می‌زنند و سبب بیماری‌هایی از قبیل زخم‌های دستگاه گوارش، عوارض قلبی، فشار خون، انواع بیماری‌های عصبی و غیره می‌گردد.

دکتر «دیپاک چوپرا»^۲ عقیده دارد که مسئلهٔ بهبود و شفا اساساً یک امر فیزیکی نیست بلکه فرآیندی ذهنی است. وقتی یک استخوان شکسته در بدن جوش می‌خورد یا یک

۱. Placebos دارونما یا گول دارو - در لاتین به معنی می‌خواهم (please) است و از لحاظ داروشناسی ماده‌ای غیر فعال می‌باشد که توسط پژوهشک به بیمار تجویز می‌گردد و در اثر باوری که بیمار به خوردن آن و تأثیراتش دارد، در اثر تلقین بهبود می‌یابد.

۲. Dr. Deepak Chopra دکتر دیپاک چوپرا تحصیلات دانشگاهی و تخصصی خود را در هند و آمریکا به پایان رسانده است. وی متخصص غدد داخلي و شاغل در امر طبابت. رئیس سابق گروه پژوهشکی بیمارستان

سرطان خود به خود معالجه می‌شود، این شفای خود به خود ناشی از یک آگاهی درونی است. بیمارانی که پیوستگی ذهن و بدن را درک کرده‌اند، قادرند نیروی «خود درمانی» را به حرکت وا دارند و از آن نیز فراتر رفته، به راز «شفای کوآنتموم» دست یابند. شفای کوآنتمومی روشی نوین در امر پیشگیری و درمان است که در آن به واحد بنیادی روند درمان، یعنی اتصال ذهن و بدن پرداخته می‌شود به این نحو که ذهن روی تمام سلول‌های بدن تأثیر می‌گذارد. ذهن می‌تواند بیماری را تسريع و یا از سرعت آن بکاهد. می‌تواند برای مدتی آن را متوقف سازد و حتی آن را به عقب بازگرداند. در واقع شفای کوآنتمومی با ارائه تعاریف علمی از موضوعاتی نظیر سلامتی، درمان، درد و بیماری دیدگاه‌های جدیدی را به پزشکی متعارف ارائه می‌دهد.

شفای کوآنتمومی یگانگی ذهن و بدن است، پیوستگی ذهن و بدن به حدی است که تفکیک این دو به عنوان دو جزء تشکیل‌دهنده وجود انسان، نوعی خطأ محسوب می‌شود. ارتباط این دو است که نظام واحد انسان را تشکیل می‌دهد و پرداختن صحیح به درمان با شفای هر یک از این دو، زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که به جنبهٔ دیگر نیز توجه شود. به عبارت دیگر شفا یا درمان جسم بدون حضور فعال ذهن امری خیالی است. شفای کوآنتمومی حاصل عمیق‌ترین هستهٔ نظام هستی است که روند شفا از این هسته آغاز می‌گردد و برای وصول به این نقطه می‌باید از سطوح بیرونی بدن، سلول‌ها، بافت‌ها، اعضای بدن و دستگاه‌ها گذشت و به نقطهٔ پیوست ذهن - بدن رسید، نقطه‌ای که از آن با آگاهی تأثیر خود را آغاز می‌نماید. دکتر «چوپرا» معتقد است که فرآیند شفا، فرآیند زندگی و جامع است که هنوز علم پزشکی قادر به توضیح آن نیست. با این همه وقتی امر شگفتزدگی می‌دهد و بیماری لاعلاجی به گونه‌ای ناگهانی و مرموز ناپدید می‌شود، فرضیهٔ پزشکی دچار سرگردانی شده و در آن لحظه همهٔ محدودیت‌ها شکسته می‌شوند. هنگام

دادن این وقایع نباید تصور کرد که معجزه‌ای روی داده است بلکه وقوع این رویدادها دال بر این است که ذهن انسان توانایی این را دارد که هر نوع بیماری را از بین ببرد.

چند سال قبل یک پسر بچه آمریکایی، دچار سرطان وخیم مغز شد. اطباء به والدین او گفتند که دیگر هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید و او به زودی خواهد مرد. پدر و مادر کودک نمی‌خواستند این موضوع را قبول کنند بنابراین پرسشان را به یک کلینیک بردند که به دلیل نوآوری‌هایش در پزشکی شهرت داشت. در آنجا چند نفر از پزشکان با پسر صحبت کردند و به او فهماندند که ذهن او می‌تواند بیماریش را معالجه کند. او می‌تواند بیماریش را به هر شکلی که می‌خواهد مجسم کند و در ذهنش آن را نابود نماید. پسر تصمیم گرفت یک نوع بازی خیالی در ذهنش ترتیب دهد: سفینه‌های فضایی درون سرش می‌چرخیدند و به غده که آن را «گنده خاکستری» می‌نامید، شلیک می‌کردند. قرار شد او روزی چند ساعت به این بازی بپردازد. بعد از گذشت چند ماه پسر به پدرس گفت «امروز که سوار سفینه شدم و در مغز جستجو کردم اثری از غده ندیدم.» او به طور چشم‌گیری بهتر شده بود و توانست به مدرسه بازگردد. همان روز در زمین بازی مدرسه زمین می‌خورد و ناچار می‌شوند او را به بیمارستان ببرند. دکتر نتیجه‌گیری کرد که غده سرطانی باعث ضعف و زمین خوردن او شده است. قرار شد از مغز او عکس بگیرند. تصویر به دست آمده نشان داد هیچ اثری از غده موجود نیست و سلول‌های سرطانی بدون به جا گذاشتن کوچک‌ترین اثری ناپدید شده‌اند.

در واقع شفای کامل عبارت از یک روند درمانی است که به طور همزمان و هماهنگ به شفای کامل ذهن و بدن بپردازد. نمود یک بیماری کاملاً جسمانی نباید به هیچ وجه ما را از توجه به جنبه‌های ذهنی آن غافل سازد و بالعکس.

در حال حاضر با توجه به موشکافانه بودن و جامعیت شفای کوأنتومی می‌توان آن را یکی از روش‌های درمان حقیقی مبتنی بر پایه‌های کاملاً علمی و منطقی دانست. البته

پرداختن به موضوع شفای کوآنتمی در این مختصر امکان پذیر نیست و هدف از ارائه این مقوله صرفاً معرفی و آشنایی با سیستم درمانی ذهن - بدن است.^۱

اکنون به معرفی روش‌های درمانی دیگری می‌پردازیم که بر توانایی ذهن در کنترل بدن و بسیاری از فعالیت‌های آن استوار است و همگی بر ظرفیت ذهن در برقراری آرامش و سلامتی تکیه دارند.

ذهن انسان کلید سلامت اوست

شفای ذهن از دیدگاه «لوئیز هی»

«افکار منفی در ذهن ما عاملی است که تأثیرات مخربی بر جای می‌گذارد. احساسات منفی همچون خشم، ترس، اندوه، تقصیر و اضطراب و... از سوموم ارتعاشی هستند که در باورهای اعتقادات سنتی نیز منعکس هستند و همچون ارواح شیطانی به عنوان انگل‌های انرژی عمل می‌کنند.»

خانم «لوئیز هی» درمان‌گر و نویسنده کتاب شفای زندگی، پیام اصلی خود را به این صورت اعلام می‌دارد: «اگر مشتاقید که بر روی ذهن خود کار کنید، قادرید همه چیز را شفا دهید.» او حتی توانسته است از طریق شفای ذهنی، سرطان وخیم خود را نیز درمان نماید.

او می‌گوید: «هر اندیشه‌ای که از ذهن ما می‌گذرد، آینده ما را می‌آفریند. کائنات نیز ما را در هر اندیشه‌ای که برگزینیم و به آن معتقد باشیم، کاملاً هدایت می‌کند. هرگونه درباره خود می‌اندیشیم، برایمان به واقعیت در می‌آید. خود ما اوضاع و شرایط زندگی‌مان را می‌آفرینیم، آن‌گاه برای ناکامی خود، دیگران را سرزنش می‌کنیم. پذیرش خویشتن در زمان حال، کلید دگرگونی‌های مثبت است.» او همچنین می‌گوید: «این خود ما هستیم که

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «شفای کوآنتمی». کاوشی در مرزهای پزشکی ذهن - بدن»، نوشته دکتر دیپاک چوبرا مراجعه کنید.

بیماری را در تن خود می‌آفرینیم. انزجار، انتقاد، ترس و احساس گناه بیش از هر الگوی دیگر به سلامتی ما صدمه می‌زند.» او معتقد است که نفرت طولانی چنان تأثیر منفی بر بدن می‌گذارد که می‌تواند منجر به سلطان گردد. انتقاد نیز اگر به صورت عادت مداوم درآید، می‌تواند باعث بروز آرتروز یا ورم مفاصل گردد. همچنین ترس و فشار ناشی از آن گاه موجب پدید آمدن بیماری‌هایی از قبیل ریزش مو، زخم معده، درد پاها و... می‌شود و احساس گناه همواره جویای مجازات است و مجازات درد را می‌آفریند.

بنابراین او توصیه می‌کند: «الگوها و قالب‌های فکری را می‌توان تغییر داد. اگر نمی‌دانید کدام اندیشه‌ها، مشکلات شما را آفریده‌اند، از خود بپرسید: «چه اندیشه‌ای در سرم می‌گزد که این مشکل را آفریده است؟» هوش و خرد شما پاسخ را نشانتان خواهد داد. اگر خواهان سلامتی هستید، باید از اندیشه‌های مثبت و مهرآمیز سرشار باشید. پس بباید از افکاری که بیماری و رنج می‌آفرینند، دوری گزینیم. همین حالا تصمیم بگیرید که مشتاق دگرگونی باشید. خانه تکانی ذهنی را شروع کنید و اندیشه‌های بیماری‌زا و منفی را دور ببریزید. شفای جامع، جسم، ذهن و روح را در بر می‌گیرید، از هر نگرشی که بخواهید می‌توانید شروع کنید. برخی از نگرش ذهنی آغاز، و عده‌ای با مراقبه و دعا شروع می‌کنند...

فرقی نمی‌کند که خانه تکانی از کدام اتاق شروع شود، از جایی شروع کنید که بیشتر از همه توجه‌تان را جلب می‌کند، مابقی تقریباً خود به خود پیش می‌آید.»

تجسم هدایت شده (شفا از طریق تصویر ذهنی)

«چیزها هیچ وقت آن‌گونه که هستند، نیستند. آنها همان هستند که از آنها می‌سازیم». «جین آنوئیل»^۱

تجسم هدایت شده روشی است که در آن از تصاویر ذهنی خاصی به منظور درمان جسم و ذهن استفاده می‌شود. این شیوه به‌طور ساده و طبیعی در آرام‌سازی بدن مؤثر است. هنگام تجسم ممکن است شخص تصور کند در مکانی آرام و زیبا در زیر آفتاب گرم و خوشایندی دراز کشیده و یا احیاناً تمرین خود را اختصاصی‌تر تصور نماید. به عنوان مثال دکتر «کارل سیمونتون» و همسرش به کشف این نکته نائل شدند که تجسم هدایت شده در بهبود واکنش ایمنی در بعضی بیماران سرطانی مؤثر است. آنها از بیماران سرطانی می‌خواستند که گلبول‌های سفید، یعنی نمایندگان سیستم ایمنی بدن خود را در حال حمله و از بین بردن سلول‌های سرطانی مجسم کنند. این تصورات افزایش واقعی گلبول‌های سفید را به‌دلیل داشت. به‌طور مشابه افراد افسرده با مجسم کردن خود در شرایط شادمان‌تر، می‌توانستند خلقيات خود را اصلاح کنند.

علاوه بر این برخی پزشکان طب کلنگ از تجسم هدایت شده به عنوان وسیله‌ای کمک تشخیصی در طرح درمانی خود استفاده می‌کنند. به طور نمونه می‌توان از خانمی مبتلا به افسردگی خواست که خود را در حال ملاقات با شخصی تصور نماید که می‌تواند در فهم مشکلش به او کمک کند. وقتی این فرد در رویایی شخص حاضر شد، اغلب اوقات پاسخ‌های ارزشمندی در اختیار بیمار قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که این توضیحات از بخش شهودی ذهن ناخودآگاه بیمار منشأ می‌گیرند؛ بخشی که فرآیند تجسم هدایت شده^۲ دسترسی به آن را ممکن می‌سازد.

بازخورد زیستی

قدرت ذهن می‌تواند منشأ پدیده‌های غیرقابل توضیح باشد

بازخورد زیستی^۱ یکی دیگر از روش‌های درمانی است که در آن برای کنترل بدن از ذهن استفاده می‌شود. این روش به بازخورد اطلاعات درباره فرآیندهای بیولوژیک بدن اطلاق می‌گردد و بر این ایده استوار است: افرادی که به آنها اطلاعاتی درباره فرآیندهای داخلی بدنشان داده می‌شود، می‌توانند از این اطلاعات در جهت یادگیری کنترل این فرآیندها استفاده نمایند و بر اعمال غیر ارادی بدن خود مثل ضربان قلب، فشار خون و امواج مغزی تسلط پیدا کنند. در بازخورد زیستی به کمک دستگاه‌های مخصوص، اطلاعات زیستی را از بدن بیمار می‌گیرند و به نحوی به خود او بازمی‌گردانند در نتیجه شخص می‌تواند آن اطلاعات را ببیند و بشنود. برای نمونه انقباض ماهیچه‌ها با روش شلن چراغ یا صدای «بیب» در دستگاه مشخص می‌شود. شخص نخست عالیم را می‌آموزد و بعد یاد می‌گیرد از طریق آزمون و خطای عملی را که باعث به وجود آمدن آن شده کنترل نماید. بعد از تسلط بر این مرحله یاد می‌گیرد که این روش‌ها را در کارهای روزمره خود به کار گیرد و یا مثلاً سوژه‌ای که اطلاعات لازم درباره نوسانات درجه حرارت دست‌هایش را (توسط وسیله حساسی متصل به انگشتش) به روی صفحه‌ای مشاهده می‌کند، می‌تواند بیاموزد که درجه حرارت بدن خود را بالا و پایین ببرد. به طریق مشابهی افراد می‌توانند از اطلاعات مربوط به تعداد ضربان و امواج مغزی خود برای به کنترل در آوردن آنها استفاده نمایند.

بازخورد زیستی اطلاعات حیرت‌آوری درباره منشأ تنفس به دست می‌دهد. بیشتر بیماران وقتی می‌فهمند که ضربان قلب آنها هر لحظه تغییر می‌کند متعجب می‌شوند. ضربان قلب نسبت به کوچک‌ترین حرکات بدن تغییر می‌کند. تنفس عمیق یا نشستن، ضربان قلب را

کند می‌کند. تنفس‌های سریع و سطحی، ضربان قلب را بالا می‌برد. افکار نیز بر ضربان قلب اثر می‌گذارند، یادآوری یک خاطره خوش، ضربان قلب را کند می‌کند، اما وقتی خاطره پر تنشی مثل مشاجره با کسی یا مشکلات کاری به یاد انسان می‌آید ضربان قلب تنده می‌شود. اشخاص به تدریج در کنترل اعمال بدن خود تبحر پیدا می‌کنند و می‌توانند در زندگی روزمره، به میل خود حالت آرمیدگی ایجاد کنند و به فشار خون، تنش‌های عصبی و ضربان نامناسب قلب خود تسلط یابند.

با خورد زیستی را نه تنها برای کاهش سطح تنش عمومی فرد، بلکه در موقعیت‌های کلینیکی ویژه نیز به کار می‌برند. برای مثال به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد مبتلا به سردردهای میگرنی شدید، از یک انقباض عمومی شریانی نیز رنج می‌برند. با آموختن نحوه گرم کردن نوک انگشتان، فرد می‌تواند عضلات دیواره شریانی سراسر بدن خود را شل کرده و از درد یا ناراحتی خود رهایی یابد. این روش در معالجه بیماری‌هایی از قبیل میگرن، فشار خون، ضربان نامنظم قلب و حتی صرع مؤثر است.

مراقبه

ذهن ژرف‌ترین اثر را بر بدن بر جای می‌نهد

گاه مراقبه^۱ را متراծ با آرامسازی^۲ می‌خوانند. هر چند هر دو حالت ممکن است باعث کاهش فشار خون و افزایش حس آرامش در فرد شود اما مدیتیشن یا مراقبه در اساس از آرامسازی و شل کردن عضلات متفاوت است. آرامسازی یا تن آرامی را به صورت یک کاهش عمومی در سطح بیداری فیزیولوژیک تعریف می‌کنند. در این حالت تعداد ضربان قلب و تنفس کم، فشار خون پایین و فعالیت مغز تحت رهبری امواج آلفاست. این نوع امواج مغزی با فرکانس معادل ۸ تا ۱۱ موج در ثانیه مشخص شده و نوعی هشیاری

1. Meditation
2. Relaxation

خاموش را نشان می‌دهند. در این حال عضلات لخت، دست و پاهای گرم و میزان تنفس بسیار پایین است. اما مدیتیشن یک حالت آرامش همراه با هشیاری است. امروزه در دنیا تکنیک‌ها و روش‌های گوناگونی از مدیتیشن مانند روش‌های تمرکزی، تفکری، تجسمی و مدیتیشن‌های ماترایی وجود دارند. سیستم‌های درمانی دیگری (مانند هیپنوتیزم درمانی) نیز به کار می‌روند که بر پایه توانایی‌های ذهنی استوار هستند، که در این مجال به مواردی که ذکر شده، اکتفا می‌کنیم.

به طور خلاصه می‌توان گفت که با کمی بررسی و تفحص در می‌باییم نیرو یا قدرت ذهن انسان از آنچه پنداشته می‌شود عظیم‌تر است و انسان امروز تنها از بخش کوچکی از ظرفیت آن بهره می‌جوید.

شاید در روزگاری نه چندان دور حیطهٔ پهناور و بیکران جهان ذهن برای علم پزشکی و دیگر علوم بیش از پیش مکشوف گردد.

ترجمه شعبان‌خانی

اقیانوس آگاهی

بیان یک دیدگاه؛ مدل سطوح هفت گانه

ذهن انسان همانند اقیانوسی عظیم از آگاهی و انرژی است. آب این اقیانوس آگاهی و شعور خلاق و انرژی هوشمند است که به منبع و سرچشمه آگاهی و شعور هستی متصل است. این اقیانوس عظیم دارای سطوح و لایه‌های مختلفی است. امواج خروشان و سطحی ذهن و عمق آرام اقیانوس به مثابه لایه‌های عمیق ذهن هستند. هر کس در این دنیا در سطحی از اقیانوس آگاهی زندگی می‌کند و ارزش‌ها و معیارهای زندگی او براساس میزان آگاهی‌اش تعیین و مشخص می‌شود. به عبارتی هر اندیشه، حرکت، رفتار، اعمال، نیروها، قابلیت‌ها و توانایی‌ها و... از هر نوع و به هر شکل از عمق معینی از این اقیانوس آگاهی سرچشمه می‌گیرد و در عمق معینی از ذهن ریشه دارد و علت ضعف و رنج و سختی انسان عصر حاضر استقرار در سطوح سطحی اقیانوس آگاهی است.

در این مقاله قصد داریم به دلایل استقرار آگاهی در سطوح سطحی این اقیانوس اشاراتی کنیم و به تشریح سطوح برتر آگاهی یعنی آگاهی ماورائی، آگاهی کیهانی، آگاهی الهی و آگاهی وحدت از دیدگاه ودایی پردازیم.

آگاهی، که کانون اصلی ادراک محسوب می‌شود، نامی آشناست که در عین حال تشریح آن برایمان دشوار است. لیکن به تجربه دریافت‌هایم زمانی که خسته هستیم از آگاهی ناچیزی بخورداریم و بر عکس هنگامی که سرحال و پرانرژی هستیم آگاهی ما تابناک و درخسان است. معمولاً آگاهی را چنین تعریف می‌کنند:

۱ - توانایی ارزیابی دریافت‌های حسی

۲- توانایی بروز عکس العمل انتقادی به کمک اندیشه و عمل

۳- توانایی حفظ خاطره‌ها

به این ترتیب زمانی که به خواب عمیق فرو می‌رویم فاقد آگاهی هستیم و به هنگام رؤیا از آگاهی ضعیفی برخورداریم. این تعریف نشان می‌دهد که انسان تاکنون به طور کلی سه مرحله از آگاهی را تجربه کرده است: آگاهی بیداری، آگاهی رؤیا و آگاهی خواب؛ اما بسیاری از کتب قدیمی و احادیث تاریخی نشان می‌دهد که برخی از انسان‌ها (خصوص قدیسین) مراحل دیگری از آگاهی را نیز تجربه کرده‌اند که با سه مرحله یاد شده به کلی متفاوت است. این اشخاص عمدتاً از مؤمنین، عرفان و راهبان بوده‌اند. تا به امروز بشر نتوانسته است این مراحل آگاهی را طبقه‌بندی کند و به طور عینی مورد مطالعه قرار دهد و رابطه آنها را با سه مرحله شناخته شده آگاهی کشف نماید. «فیشر»^۱ در این‌باره می‌گوید: «در عصر حاضر که انسان به فضا می‌رود و نقشه کامل ماه را در دست دارد، از ابعاد آگاهی و فضای بی‌انتهای درون خویش بی‌خبر است.» «ویلیام جیمز»^۲ پدر روان‌شناسی آمریکایی می‌گوید: «نمی‌توان آگاهی معمولی، که آن را عقل می‌نامیم و انسان در هنگام بیداری از آن برخوردار است، تنها مرحله خاصی از مراحل آگاهی به حساب آورد بلکه این مرحله آگاهی تنها با پرده‌ای نازک از سایر انواع آگاهی‌های بشری جدا می‌گردد. کافی است پرده کنار رود تا نیروهای بالقوه آگاهی‌های بشری، در تمامیت خود جلوه‌گر شوند. آگاهی‌هایی که بشر از وجود آن بی‌خبر است اما بی‌خبری از این آگاهی‌ها دلیلی بر عدم وجود آنها نیست. در واقع هیچیک از کوشش‌های بشری نمی‌تواند بدون وجود این نیروها که تاکنون ناشناخته مانده‌اند، به کمال برسد.».

«جیمز» می‌گوید که اکثر افراد، تنها بخش کوچکی از نیروهای جسمی، روحی و ذهنی خود را می‌شناسند و به کار می‌گیرند. انسان دارای نیروهای بالقوه و خارق‌العاده‌ای است

1. R. Fischer

2. W. James

که هنوز نتوانسته از تمامی آن بهره‌برداری نماید. در ک عمیق از انسان و شناخت امکانات حقیقی وی می‌تواند او را در جهت بیداری و به کارگیری نیروهایش باری و تضمین نماید. دانش شرق و فرهنگ هزاران ساله و دایی، جهان ماورای محسوساتی را توصیف می‌کند که ابدی و تغییرناپذیر است^۱. این جهان ماورای محسوسات، زیربنای تغییرناپذیر قوانین مربوط به طبیعت و انسان را تشکیل می‌دهد. آدمی تنها زمانی می‌تواند بر این جهان تسلط یابد که به آن آگاهی و اشراف پیدا کند و یا به عبارت دیگر به چهارمین مرحله آگاهی برسد. آگاهی ماورایی در ورای تمام کیفیات و یا قید زمان و مکان قرار دارد و عاری از هرگونه خصوصیت و یا شکل و رنگی است.

چهارمین مرحله آگاهی یا آگاهی ماورائی منشأ سه نوع دیگر آن یعنی «آگاهی بیداری»^۲، «آگاهی رؤیا» و «آگاهی خواب» است.

براساس ودایها، انسان جز با دستیابی به این مرحله از آگاهی، قادر نخواهد بود به ژرفای درونی خویش واقف شود و مسائل و مشکلات زندگی روزمره و هستی را حل کند و بر قوانین طبیعت دست یابد. صحبت از آگاهی ماورائی برای کسانی که خود آن را درنیافتداند گنگ و مبههم جلوه می‌کند، لیکن اشاره به این نکته که «توجه» در مرحله آگاهی بیداری مرتباً از موضوعی به موضوع دیگر می‌پردازد و همواره در لایه‌های سطحی ذهن باقی می‌ماند، فهم مطلب را آسان‌تر می‌سازد. برای تجربه مرحله آگاهی ماورائی «فکر» پس از تجربه به سطوح بسیار لطیف ذهن، ظریفترین سطح آن را نیز پشت سر می‌گذارد. تا زمانی که این فرآیند به شکل کامل طی نشده باشد، به تجربه موضوعی خاص مشغول است. ذهن صرفاً زمانی تنها می‌ماند و جز خود، چیز دیگری را تجربه نمی‌کند که فکر انتزاعی‌ترین سطح را نیز درنوردد و به ورای آن گام بگذارد. برای شرح این تجربه ذهنی تصور کنید که ما ابتدا خود را از همه حواس، پس از تمامی تصاویر حسی و بالاخره از همه

۱. این جهان ماورای محسوسات به زبان سانسکریت «اک شاهارا» نامیده می‌شود.

۲. آگاهی مرحله چهارم در زبان سانسکریت «پارامه ویمن» نامیده می‌شود.

افکار و اندیشه‌های انتزاعی رها سازیم. آن وقت از آگاهی ما چه می‌ماند؟ در وهله اول چنین به نظر می‌رسد که آگاهی به کلی زایل می‌شود و شخص به خواب می‌رود و یا اصلاً شعور و هوشیاری خود را از دست می‌دهد. لیکن عارفان درون‌گرا که هزاران تن از آنها در سراسر جهان پراکنده‌اند به این مرحله از تخلیه ذهنی که فکر، فاقد هرگونه ادراک خاص است دست یافته‌اند، بی‌آنکه به دنیای بی‌خبری و بی‌هوشی سقوط کنند. بر عکس، باید گفت نیل به این مرحله به معنی عروج آگاهی خالص است. خالص بودن به این معنی است که آگاهی از هر موضوع دیگر به جز خود، بی‌خبر می‌شود و جز وجود فی‌النفسه خویش، چیزی را در برنامی گیرد.... اما در اینجا با مفهومی به ظاهر متناقض، روبرو هستیم و آن وجود تجربه‌ای مثبت است که در عین حال از هر چه مثبت است عاری است. تجربه‌ای که هم هیچ است و هم همه چیز.

در لحظاتی خاص یا به هنگام مراقبه، عبادت که «توجه» بی‌هیچ تلاش و کوشش، لایه‌های سطحی‌تر ذهن را رها می‌کند و به نواحی عمیق‌تر یعنی به منشا فکر می‌رسد، تجربه طریفترین سطوح آگاهی ممکن می‌گردد و ادراک هستی ماورائی یا آگاهی خالص و یا به عبارت دیگر «آگاهی از خود» امکان‌پذیر می‌گردد. چنین تجربه‌هایی «سرور» نامیده می‌شود. تجربیاتی بس زیبا که در آن جهان به فراسوی محدودیت‌های عادی خود می‌گسترد. چگونگی احساس «سرور» را به روایت شخصی یک فیزیولوژیست به نام «رابرت کیت والاس»^۱ که روایت زیبایی است را با هم می‌خوانیم. محل وقوع کشور نپال است که «والاس» با استفاده از فرصت کوتاهی که در حین برگزاری کنفرانس به دست آمده بود، در سال ۱۹۷۴ به آنجا رفت:

«همراه با دوست فیزیکدان خود، مسیر خود را از «کاتماندو» پایتخت نپال ادامه دادم تا به سلسله جبال هیمالیا نزدیک‌تر باشم. دریاچه‌ای کوهستانی را پیدا کردیم که در ادوار گذشته استراحت‌گاه تابستانی خوشایند شاهزادگان نپال بود. با پرداخت مبلغی کمتر از یک

دلار، قایقی را اجاره کرده و روی دریاچه با قایق روانه شدیم. باد می‌وزید ولی آسمان به تدریج صاف می‌شد. روزی ایده‌آل برای هوا کردن بادبادک، بادبادک را که به منظور عملیات اکروباتیک ساخته شده بود، از بازار خریده بودیم. در قایق ایستادم و بادبادک در جهت باد از دستم رها شد و در جو رقیق بالا شناور گردید. در حال ایستاده، به کوههای عظیم پیرامون می‌نگریستم. با این‌که ستیغ کوهها در زیر ابر پنهان بود ولی هاله‌ای از شکوه و آرامش آنها را در برگرفته بود. در حین تماشا، همه ابرها به یکباره از بین رفتند. کاملاً اعجاب زده شدم، زیرا آنچه را که سلسله‌ای از کوههای عظیم پنداشته بودم، فقط تپه‌های دامنه‌ای بودند. در فراسوی این تپه‌ها رشته کوههای حقیقی هیمالیا چون خدایان باستانی سر برافراشته و به گونه‌ای باور نکردنی پر صلابت و با شکوه بودند.

مشکل می‌توانستیم کلمه‌ای را بر زبان آوریم. چنان قدرت و زیبایی در این چشم‌انداز متمرکز شده بود که هرگز نمی‌شد توصیف کرد. احساس وجود خویشتن ناچیز و منزوی ناپدید شده و احساس لذت‌بخش شناوری در آنچه می‌دیدم، جایگزین آن گردید. خاموشی خود من، حسی از آکنده‌گی را در بر داشت و «آنایپورنا» برافراشته‌ترین قله این کوهها که نام آن به مفهوم «سرشاری از حیات» است، به گونه‌ای مناسب در جلوی چشمان ما بود.

در حالی که در قایق ایستاده بودم، درون واقعیت را، آنجا که زمان به راستی بی‌رمق است، مستقیماً مشاهده کردم. همان نیرویی که این کوهها را برافراشته بود، در اندرون من نیز جاری بود. چنانچه می‌خواستم به منشاء زمان و مکان دست یابم، کافی بود که انگشتانم را روی قلبم بگذارم، تنها واژه مناسب برای توصیف شور و احساس آن لحظه، واژه سرور است».

آنچه که در این تجربه بگونه‌ای خطاناپذیر نمایان است، حس مکاشفه است. افرادی که این احساس سرور را مستقیماً لمس نموده‌اند، حس می‌کنند که ناگهان در معرض واقعیت حیات قرار گرفته‌اند و در مقام مقایسه، منظر قبلی آنان، چشم‌اندازی یک دست و مسخ شده بود و تصویری تار را به جای واقعیت پذیرفته بودند. دستیابی به چنین تجربه‌ای در

همه ساعت روز، نشانه‌ای از روشن‌بینی است. با این همه، حتی یک رویارویی زودگذر نیز حائز اهمیت است، چون اجازه می‌دهد تا عمالاً امواج آگاهی را که از ماورا سر زده و همه سلول‌ها را سرشار می‌سازند، احساس نمایید.

مراحل هفتگانه آگاهی؛ ورود به مرحله چهارم آگاهی

«فیشر» معتقد است که هستی انسان همواره در دو وجهه جریان دارد. یکی وجه «خود» و دیگر، وجه «من^۱». او بر این باور است که جهان به گونه‌ای سازمان یافته است که خود، خویشتن را ادراک می‌کند و بر این اساس به دو وجهه تقسیم می‌شود: وجهی که ادراک می‌کند و وجهی که ادراک می‌شود. وجه «خود» وجه عالم و ادراک‌کننده است و وجه «من» وجه معلوم و ادارک‌شونده. تعارض در عملکرد این دو وجهه متمایز سبب شکاف و جدایی میان آنها و جهل و بی‌خبری متقابلاًشان از یکدیگر می‌گردد.

تجربه ذهنی ما، در مرحله بیداری دقیقاً دستخوش چنین دوگانگی است. ما در این حالت، پیوسته به ادراک موضوعات مختلف سرگرم هستیم و به طور دائم جسم، حواس، افکار، احساسات و آنچه در پیرامونمان می‌گذرد را ادراک می‌کنیم. لیکن با این‌که همواره از موضوعی خاص آگاهیم و از «آگاهی» خود بی‌خبریم. اگر به منظور مطالعه «آگاهی» در صدد تفکیک ادراک‌کننده از ادراک‌شونده برآییم، باز هم این موضوع ادراک است که همچنان در قلمرو تجربه باقی می‌ماند و «آگاهی» خارج از حیطه تجربه قرار می‌گیرد. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم، زمانی که ما به تماشای گلی مشغول هستیم، آن گل توجه و حواسمن را به کلی به خود جذب می‌کند و در این صورت «آگاهی» ما که یکپارچه غرق ادراک این تجربه است، نمی‌تواند از خود نیز با خبر باشد و خود را همزمان

۱. خود بزرگ، خود برتر، خود حقیقی، خویشتن خویش، جان، آگاهی خالص و مطلق (در انگلیسی self با S بزرگ نوشته می‌شود).

۲. من سطحی، آگاهی فردی، جسم، عواطف، احساسات، (در انگلیسی self با s کوچک نوشته می‌شود).

ادراک کند. از آن دمی که از خواب بر می خیزیم تا لحظه‌ای که باز به خواب می رویم روند کار بر همین منوال است یعنی «آگاهی» ما بی خبر از خویش و یکسزه دستخوش فعالیت و کوشش و ادراک غیر خود است. این همان حالتی است که آن را از خود بیگانگی می نامند و درباره آن می گویند: «زمانی که ادراک موضوع خاصی بر ذهن غلبه دارد و ادراک کننده محو ادراک آن است، می گوییم که او از خود بیگانه است. جاذب شی» یا موضوع مورد ادراک، بر آینه ضمیر فرد سایه افکنده، آن را تیره و تار می سازد و چنان بر باطن او دست می یابد که دیگر نشانی از سرشت اصلی فرد به جای نمی گذارد و این از خود بیگانگی است.»

از خود بیگانگی سبب می شود که «آگاهی» از تجربه ژرفای سرشت و طبیعت اصلی خویش محروم بماند. «پاتانجلی» تئوری پرداز بزرگ یوگا ثمرات شوم زندگی در چنین وضعیتی را این گونه بر می شمارد و می گوید: «... خودخواهی، وابستگی، بیزاری، ترس و خبط و خطأ در ادراک سرشت حقیقی اشیاء این است، ثمرات شوم زندگی در چنین وضعیتی. در این حالت انسان آنچه را که ناپایدار و گذراست جاوید می پندارد و میان پاکی و ناپاکی مرزی قایل نمی شود و درماندگی و خوشبختی را از هم تمیز نمی دهد.»

او اضافه می کند که زندگی در چنین وضعیتی زیستن در جهل و نادانی است و همین جهل و نادانی است که سبب ساز تمامی رنجها و فلاکتها بشری است. تا زمانی که میان شخص و موضوع مورد ادراکش درهای ژرف گسترده باشد او قادر به شناخت سرشت راستین خویش نخواهد بود. فعالیت بی وقفه ذهن و ادراک بی امان اشیاء مانع تجربه آگاهی خالص است. زیرا «آنچایی که دوگانگی هست، انسان، دیگری را حس می کند، دیگری را می بیند، با دیگری گفتگو می کند، به دیگری می اندیشد و دیگری را ادراک می کند، ... شما نمی توانید «آنکه» را که می بینند، ببینید و «آنکه» را که می شنوند، بشنوید، به «آنکه» می اندیشد، ببیندیشد و «آنکه» را که ادراک می کند، دریابید. این «آنکه» همان «خود» شماماست که در همه چیز نهفته است.»

تجربه «خود» چگونه ممکن می‌شود؟ چنین به نظر می‌رسد که برای رسیدن به تجربه «خود» وجود دو شرط ضروری است. شرط اول این که فرد نباید درگیر ادراک شیئی معین، فکری خاص و یا احساسی ویژه باشد. این به آن معنی است که «آگاهی» از هر محتوایی به کلی تهی گردد. چنین شرطی تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که فرد در خواب باشد لیکن به هنگام خواب نه تجربه اشیاء و نه سرشت بنیادین فرد هیچ‌کدام پایدار نمی‌ماند. بنابراین شرط دومی نیز برای تجربه «خود» لازم می‌آید، و آن «هوشیار» ماندن است. با فراهم شدن این دو شرط است که «آگاهی» سرشت راستین خویش را درمی‌یابد. «پاتانجالی» تمامی آنچه را که گفتیم در دو فراز گرد آورده و می‌گوید: «حذف انگیزه‌های گوناگونی که ذهن را به خود مشغول می‌دارد. فقط در این حالت است که فرد با خود تنها می‌ماند».

چگونه ضمن حفظ هوشیاری می‌توان فعالیت ذهنی را متوقف ساخت؟ چگونه می‌توان از تجربه دوگانه فرد و شیء به تجربه «من شیء را ادراک می‌کنم» و نیز از آن فراتر به تجربه «خود» یعنی به تجربه «من» دست یافت؟ پاسخ این پرسش در خود آن نهفته است. برای این که فرد بتواند خودش را دریابد و به عبارت دیگر «من» بتواند «خود» را ادراک کند، آگاهی باید رفته از اشتغال به اشیاء و موضوعات و هر آنچه غیر اوست، آزاد گردد. آگاهی زمانی می‌تواند خود را ادراک کند که پس از تجربه لايههای هر چه طریفتر و انتزاعی‌تر فکر، طریفترین لايه آن را نیز درنوردد و به ورای آن گام نهد.

زمانی که مرحله ماورایی را به تجربه درمی‌آوریم، «آگاهی»، سرشت حقیقی خویش، بیکرانگی و جاودانگی را درمی‌یابد و از تجربه هر چه غیر خود است تهی می‌شود. از همین روست که تجربه این وضعیت ذهنی را تجربه «آگاهی» ناب یا خالص می‌نامیم. بی‌شک این بیکرانگی و جاودانگی با طبیعت جهت یافته و لاجرم محدود «آگاهی» به هنگام ادراک شیء خاص مغایرت اساسی دارد. انسان در وضعیت معمول بیداری، از خود بیگانه است، چرا که در این وضعیت سیستم عصبی او از پایدار نگاه داشتن تجربه بیکرانگی یعنی خصیصه سرشتی «آگاهی» خالص، عاجز است.

بنابر آنچه در متون ودایی آمده است، آگاهی خالص سرچشمه و ریشه اصلی باطن هر فردی است و این حقیقتی است فراتر از همه جنبه‌های فعالیت ذهنی که در ورای قلمرو نسبیت قرار دارد.

تجربه مرحله ماوراء و یا به عبارت دیگر «وجود هستی» تجربه منشاء و حقیقت غایبی هستی است: «این مرحله از هستی ناب، جوهره پنهان هر دو جهان است. در واقع آگاهی خالص یا هستی مطلق زیربنای زندگی در جهان نسبیت است».

با دستیابی به آگاهی خالص است که انسان سرچشمه قدرت بی‌پایان، هوشیاری و آفرینش را تجربه می‌کند. «هستی» بنیاد زندگی است و اوست که به آن معنی و ارزش می‌بخشد.

تحقیق نفس (خود شکوفایی)

«ذهن با تجربه آگاهی ماورایی به تحقیق نفس نایل می‌شود و رسیدن به چنین مرحله‌ای همانند فتحی بزرگ است. چرا که خود فروتر به خود برتر فراز می‌آید. پس از این پیروزی است که ذهن به مرحله کیهانی با آگاهی خالص عروج می‌کند و از این پس هشیاری کیهانی پشتیبان زندگانی هر روزه ما در همه ابعادش می‌شود و در تمامی عرصه‌های جهان نسبیت ما را یاری و حمایت می‌کند».

آن هنگام که ذهن به وجود ادراک ماورایی نایل می‌شود و زمانی که بار دیگر قلمرو ماوراء را برای بازگشت به جهان نسبیت ترک می‌گوید، از وجود ماورایی اشباع شده است. با برخورداری مکرر از تفکر ماورائی، آمیختگی ذهن با ماوراء دائمی می‌شود و ذهن این حالت را در تمامی ابعاد جهان نسبیت نیز به همراه خواهد داشت.

نتیجه این که گویی همواره وجود ماورایی را جدای از فعالیت ذهنی تجربه می‌کند و این تجربه دائم، بازتاب از خود بیگانه کننده عمل روزمره ما را خنثی می‌سازد. انسانی که به

چنین مرحله‌ای رسیده باشد با آزادی کامل عمل می‌کند و پیوسته از طریق خود ماورایی، حمایت و پشتیبانی می‌شود.

می‌توان چگونگی تثبیت آگاهی خالص را در ذهنی که درگیر فعالیت است به رنگرزی پارچه تشبيه کرد. در هند زمانی که می‌خواهند پارچه‌ای را رنگ کنند، پس از هر بار شستشو در محلول رنگین، آن را در معرض تابش نور خورشید قرار می‌دهند. درست است که این کار موجب می‌شود پارچه بخشی از رنگی را که به خود گرفته است بیازد، لیکن آنچه که به خورد پارچه می‌رود ثابت باقی می‌ماند. با تکرار این عمل بالاخره پارچه کاملاً رنگ می‌گیرد و این رنگ ثابت و همیشگی است و هرگز زدوده نمی‌شود. کار ذهن نیز در سیر درونی و تجربه متناوب آگاهی خالص و بازگشت به دنیای خارج به همین‌گونه است. با تکرار چندین باره این سیر، وضعیت ماوراء به طور قطع تثبیت می‌شود و فرد به زندگانی در مرحله کیهانی دست می‌یابد.

پنجمین مرحله آگاهی؛ آگاهی کیهانی

پنجمین مرحله آگاهی را از این جهت آگاهی کیهانی می‌نامند که تجربه وضعیت ماوراء، در عین حال که بر مراحل دیگر آگاهی یعنی آگاهی خواب و رویا و بیداری اشراف دارد، هر سه را یکجا و همزمان نیز دربرمی‌گیرد. می‌توان به این آگاهی نامهای دیگری همچون شکوفایی خود و تحقق نفس و یا انسجام روح داد. لیکن نکته‌ای که نباید فراموش شود تجربه «خود» است. تجربه «خود» یعنی تجربه سرچشمه‌بی‌پایان سعادت، انرژی و آفرینندگی که بی‌آن، هستی، رنج آلود و سخت و پوج و بی‌بنیان می‌شود. زیستن در سه وضعیت آگاهی خواب، بیداری و رویا تنها بخش اندکی از توانائی‌های آگاهی فرد را به کار می‌اندازد. لیکن برخورداری از تجربه آگاهی کیهانی موجب سلامت کامل روح و روان شده و همین امر سبب می‌گردد تا فرد قادر به بهره‌برداری از ذخایر بی‌پایان آگاهی باشد.

تجربه ذهنی آگاهی کیهانی، در وضعیت بیداری با این احساس روشن و پایدار مشخص می‌شود که فرد خود را نظاره‌گر و قاضی اعمال خویش می‌بیند. این تجربه راستین از بیکرانگی، آرامش و غنای بی‌پایان «هستی» سرچشمه می‌گیرد و حتی به هنگامی که ما غرق در فعالیت روزانه هستیم، بی‌آنکه استقلال خود را از دست بدهد و درگیر فعالیت شود، بر هستی ما حاکم می‌گردد. ما این تجربه ذهنی را همچون وجودی و رای خود ادراک می‌کنیم.

زیستن در آگاهی کیهانی

کسانی که به آگاهی کیهانی رسیده‌اند، در توصیف حالات خود به داشتن احساس تعادل، انسجام روحی، نیرو و ثبات درونی اشاره می‌کنند. برخورداری از چنین خصوصیاتی موجب می‌شود که آنها بدون از دست دادن هویت خویش، قادر به رویارویی با شرایط همواره متغیر زمانه باشند. «با تمام وجودم احساس می‌کنم که به ثبات و نیرویی تزلزل ناپذیر دست یافته‌ام، نیرویی که همچنان رو به افزایش است. پیش از این هرگز اطمینان و اعتماد به نفسی را که اکنون حس می‌کنم در خود نمی‌دیدم. زندگیم سرشار از وجود و آرامشی است که از «خود» من سرچشمه می‌گیرد و در سراسر جهان نسبیت انتشار می‌یابد. وجود و آرامشی که با شتابی بہت‌آور رو به فزونی است. گویی برای همیشه آسیب ناپذیر شده‌ام».

تجربه دائمی آگاهی خالص حالتی از وجود و سرور درونی را در فرد برمی‌انگیزد که موجب باروری تمامی لحظات زندگی او می‌گردد. در این حالت روح نیز از وسوسه‌ها و وابستگی‌های آزاردهنده رها می‌شود: «زیرا سعادت واقعی از آن فردی است که روحش عمیقاً با صلح و آرامش عجین گشته است».

کسانی که به آگاهی کیهانی دست می‌یابند مدعی‌اند که حقیقت را به گونه‌ای بکر و مصون از خطا ادراک می‌کنند. آنها می‌گویند که در ادراک آنچه در پیرامونشان می‌گذرد

تیزهوش‌تر شده و آنچه را که پیش از این از درک آن عاجز بودند به روشنی در می‌یابند: «در شیوه نگرشم نسبت به جهان تغییری ژرف پدید آمده است. اکنون زیبایی طبیعت را بهتر درک می‌کنم و در مقابل عظمت زندگی و شکوه طبیعت سر تعظیم فرود می‌آورم». اعمال و رفتار کسی که به این مرحله رسیده باشد تماماً بازتاب آینه‌وار پیرامونش خواهد بود و شفافیت و سرزندگی ذهن چنین شخصی به او امکان می‌دهد تا تصمیماتش درست و عاقلانه باشد و آرزوهاش نیز شکلی منطقی به خود بگیرند و در نتیجه سریعاً برآورده شوند. «گویی خواسته‌ها و آرزوهاش در پناه حمایتی نامرئی قرار دارد. دست حمایتگر طبیعت در پس همه چیز نهفته است. هنگامی که طبیعت با یکی از خواسته‌هاش در تضاد می‌افتد، می‌دانم که چیزی بهتر و ارزشمندتر در انتظارم است.» فرازی از ریگ ودا را در تأیید این جمله می‌آوریم: «آن کس که به این دانش دست یافته باشد در کل هستی «جای» گرفته است».

زیستن در آگاهی کیهانی، خود عین آزادی است. آزادی برای اغلب مردم به این معناست که بتوانند بی‌هیچ مانعی امیال و آرزوهاشان را برآورده سازند. لیکن باید گفت تا زمانی که آگاهی بشر با تمام پتانسیل خود به کار نیفتند و تمامی استعدادهای ذاتی آن برانگیخته نشود، آرزوهای او نیز امکان تحقق نخواهند داشت و در نتیجه آزادی‌اش محدود خواهد بود. در همین‌جا نیز باید اضافه کنیم که تحقق آزادی شرط دیگری هم دارد و آن رها شدن فرد از بند «از خود بیگانگی» است. همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره کردیم «از خود بیگانگی» چنان وضعیتی است که «آگاهی»، از خود بی‌خبر باقی می‌ماند و در بند ادراک غیر خود گرفتار می‌شود. باری تنها راه تحقق این دو شرط، تجربه دائم و همیشگی «خود» است. می‌توان حال و روز انسانی را که گرفتار از خود بیگانگی است به شخصی تشبيه کرد که همه عمرش را در سالن تاریک سینما محصور شده است و در نتیجه قادر به دیدن هیچ چیز غیر از آنچه بر پرده سینما می‌گذرد نیست. این شخص که از همه چیز جز آنچه بر صحنه می‌گزند، بی‌خبر است، چنین تصور می‌کند که تمامی تجارب ذهنی او

به طور مبهمی به حوادث پرده سینما بستگی دارد و این حوادث تأثیر تعیین کننده‌ای بر سرنوشت او می‌گذارد. لیکن زمانی می‌رسد که پروژکتور خاموش می‌شود و ذهن این شخص نیز آرام می‌گیرد؛ او به خواب می‌رود و در این اثناء گاه‌گاهی نیز در دل تاریک سالن سینما، جرقه‌ای از آگاهی در ذهن او پدیدار می‌شود و به داستان‌های خیالی می‌اندیشد، یعنی که رؤایا می‌بیند. سرانجام روزی امکان این تجربه برای او فراهم می‌شود تا با پروژکتور روشن نیز به حرکت آهسته تصاویر، بر صحنه سینما چشم بدوزد. در این حالت است که وجود پرده سینما مشخص و محسوس می‌شود و شخص که دیگر می‌داند آنچه بر پرده سینما می‌گذرد نمایشی بیش نیست و ربطی با سرنوشت او ندارد، نه تنها تحت تأثیر حوادث فیلم قرار نمی‌گیرد بلکه به تمامی آن را درک کرده و از آن لذت می‌برد. چنین است زیستن در آگاهی کیهانی.

در فرهنگ و دایی آگاهی خالص به منزله مخزن تمامی قوانین طبیعت معرفی شده است. «وجودش تجسم قانون است و قانون از او می‌تراود»، از این رو تجربه مداوم و پیوسته مرحله پنجم آگاهی، پاسخ مسئله خیر و شر را نیز روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که چرا در اعمال و رفتار خود کمتر دچار اشتباه و خطأ می‌شوند. چه بسا اشتباهاتی که ارتکاب آنها سبب توقف تحولات درونی‌مان، محدود شدن امکانات زندگی‌مان و برهم خوردن تعادل محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، شده است. نتیجه هر خطای رنج و دردمندی است اشتباهاتی که در اعمال خود مرتکب می‌شویم با گرایش تحول‌گرایانه هستی، موجودات زنده و جامعه و در نتیجه با قوانین طبیعت که زمینه‌ساز این تحول‌اند در تضاد می‌افتد و همین تضاد و دوگانگی موجود رنج‌های بشری است. انسان تاب تحمل موانعی را که سر راه هستی او کمین کرده‌اند ندارد و طبیعتاً از هرچه او را محدود سازد و هماهنگی زندگی‌اش را مخدوش کند بیزار است. اشتباهات انسان تماماً از عدم رعایت قوانین طبیعت که بر جسم، روح و پیرامونمان حاکم‌اند و نیز نادیده گرفتن روابط آنها ریشه می‌گیرد لیکن باید خاطرنشان کرد که راه‌های عقلانی و روشنفکرانه نمی‌تواند ما را به

شناختی یکپارچه از قوانین هستی رهنمون شود: «ادراک بشری، آنچنان معیار خدشه‌نایپذیری برای قضاوت نیک و بد در اختیار ندارد. زیرا در قیاس با تأثیر بیکرانی که «عمل» در جهان بر جای می‌گذارد، عقل بشر محدود و دیدگاهش سطحی است.»

برای دست یافتن به شناختی یکپارچه از مجموع مطالعاتی که علوم مختلف در عرصه‌های گوناگون قوانین طبیعت عرضه می‌کنند، عمر نوح لازم است، لیکن باید گفت که تنها برخورداری از چنین شناخت فraigیر و همه جانبه‌ای است که می‌تواند به انسان امکان تمیز میان خیر و شر و خوب و بد را ارزانی دارد.

«تنهای آن بشری قادر است با یقین، عملی را خوب یا بد اعلام کند که خود عالم به امور خلقت و توانا در تعیین تأثیر عمل یک فرد بر سطوح مختلف هستی باشد.»

تجربهٔ مداوم آگاهی ماورایی موجب صرفه‌جویی قابل ملاحظه‌ای در وقت نیز خواهد شد. زیرا در مرحلهٔ آگاهی کیهانی قضاوت عمل در لایه‌های سطحی ادراک، قوهٔ تمیز و عقل متوقف نمی‌ماند و به طور طبیعی به سطح «وجود» ارتقاء می‌یابد و در این صورت، عمل، خود انگیخته خواهد بود و مسئله‌ای به نام تشخیص میان خوب و بد مطرح نخواهد شد.

آگاهی مرحلهٔ پنجم که در واقع به معنی پیوسته آگاه بودن از خود است، نه عجیب است و نه غیر عادی بلکه آنچه عجیب و غیر عادی است محروم ماندن از آگاهی کیهانی است.

ششمین و هفتمین مرحله آگاهی؛ آگاهی الهی - آگاهی وحدت

براساس آنچه از فرهنگ و دایی استنباط می‌شود رشد و تحول آگاهی انسان در سطح پنجمین مرحلهٔ آگاهی متوقف نمی‌ماند. بلکه آگاهی کیهانی در حقیقت سکوی پرش و نقطهٔ آغاز این تحول است. با رسیدن به آگاهی کیهانی ذهن به حال طبیعی خود بازگشته و پالایش شده است و در این مرحله فرد آمادگی می‌یابد تا در ورای آن به دو مرحلهٔ عمدۀ

آگاهی که یکی پس از دیگری پدیدار می‌شوند، دست یابد یعنی: آگاهی کیهانی پالایش یافته (آگاهی الهی) و آگاهی وحدت (آگاهی یگانگی).

فرایند آگاهی در ورای آگاهی مرحله پنجم، ارتباط تنگاتنگی با تجربه شخص از جهان پیرامونش دارد. تثبیت مرحله ششم آگاهی یعنی آگاهی کیهانی پالایش یافته با صیقل یافتن رو به گسترش نیروی ادراک همراه است. چنین می‌نماید که رشد ظرفیت‌های نیروی ادراک نیز به نوبه خود با رشد و توسعه فعالیت‌های روحی و استعدادهای قوی تشخیص شخص، پیوند ناگسستنی دارد. تجارت ذهنی یکی از افرادی که به آگاهی کیهانی پالایش یافته دست یافته، روشنگر این ادعا است که «آگاهی خالص و بی‌کران هر بیست و چهار ساعت همراه شده است. در هر شرایطی که باشم زیبایی و نیکویی را ادراک می‌کنم. عدالت و پارسایی در قلبم ریشه می‌دواند. نیروی ادراکم هر روز صیقل یافته‌تر می‌شود و در همان حال آگاهی‌ام روز به روز به یگانگی نزدیک می‌شود».

حواس مختلف انسان نیز تقویت می‌شوند و دریافت‌های خود را به شکل دقیق‌تر به او ارائه می‌دهند. «اغلب اوقات ندایی به گوشم می‌رسد. ندایی که با گوش جان آن را می‌شنوم. نواهایی موزون و آهنگین در سراسر وجودم رخنه می‌کند. من این نواها را با تمام وجودم حس می‌کنم. زمانی که این حال به من دست می‌دهد احساسی از شادی و آرامش بی‌پایان همه هستی‌ام را فرا می‌گیرد. چه احساس دلپذیر و گوارایی. من احساس شادی‌بخش رهایی بی‌حدی را در فضای بی‌انتهای درون خویش تجربه کرده‌ام که با رؤیت اجسام نورانی (درشکل ماه و ستارگان و غیره) همراه بوده است».

تحقیق مرحله ششم آگاهی به برکت تعمق هر چه بیشتر استعدادهای قلبی امکان‌پذیر است. انسانی که به این مرحله از آگاهی دست یافته باشد به هر چه می‌بیند و ادراک می‌کند با دیدی عاشقانه می‌نگرد. کافی است که برای نمونه به این مسئله بسیار روشن اشاره کنیم که خلق و خوی ما بر شیوه نگرش و دیدگاه ما نسبت به جهان اثر می‌بخشد. زمانی که شاد هستیم همه چیز به چشمنمان تر و تازه و دلپذیر جلوه می‌کند و هنگامی که

مغموم و اندوه‌گین باشیم، جهان و هرچه در آن است در نظرمان تیره و تار می‌نماید. لیکن، نیل به آگاهی کیهانی و زیستن مداوم در این مرحله مانع می‌شود که ادراک ما با تغییر شرایط بیرونی مخدوش شود بلکه بیشتر از آرامش و شادی درونمان مایه می‌گیرد. بنابراین ششمین مرحله آگاهی انسان را قادر به درک ژرفای خموش و لطیف موضوعات و اشیاء می‌سازد. آگاهی کیهانی همچنین به انسان امکان می‌دهد تا چشم‌اندازهای جهان بیرون را که بر تجربه دائم او منعکس می‌شود از سطوح مختلف حقیقت درون خویش باز شناسد.

زیستن در وحدت (یگانگی)

زمانی که ششمین مرحله آگاهی به پختگی کامل برسد فرد نیز رفته رفته آمادگی عروج به مرحله هفتم آگاهی یعنی آگاهی یگانگی (وحدت) را به دست می‌آورد و با زلال شدن تدریجی ادراک، فرد، سرشت حقیقی آگاهی خالص را به منزله بنیان دگرگون ناشدنی تمامی هستی ادراک خواهد کرد. برخورداری از آگاهی وحدت (یگانگی) انسان را به شناخت عمیقی از حقیقت رهنمون می‌شود که وصف آن در ادبیات ودایی آمده است. براساس متون ودایی سرچشمہ جهان عینی و ذهنی، لامکانی است همه جا حاضر و تغییرناپذیر که آگاهی در سرشت آن نهفته است. «او دیده نمی‌شود، لیکن آثار وجودش در تمامی موجودات هویداست. اوست که نگاهدارنده همه موجودات، میراننده و آفریننده همه آنهاست.» در مرحله یگانگی، ادراک به زلال‌ترین حد ممکن می‌رسد: «در این اوج گیری نوین، جهان متناهی وارد جذبہ جهان لایتناهی می‌شود و چنین پیشرفتی تنها زمانی امکان‌پذیر است که در گوهره جاودانی ذهن، روح جنبش دمیده شود و ادراک، چنان صاف و زلال گردد که به طور خودانگیخته، باریک‌ترین جنبه‌های ارزش‌های جهان نسبی را دریابد. تنها در این حالت است که لطیفترین ابعاد ادراک نسبی ما به سطوح ارزش‌های مطلق لایتناهی ارتقاء می‌یابد».

در مرحله آگاهی کیهانی، فرد «خود» را جدا از عرصه عمل، ادراک می‌کند. حال آن‌که این شکاف در آگاهی وحدت محو می‌شود و فرد نه تنها «خود» را رُکن اصلی درون خویش می‌بیند بلکه به آن به مثابه بنیاد جهان خارج نیز می‌نگرد. این تجربه سرلوحة الهامات بنیادین مسیحیت نیز هست که می‌گوید: «همسایه‌ات را به اندازه خودت دوست خواهی داشت».

در مرحله آگاهی وحدت تجربه‌گر و موضوع تجربه از ارزش لایتناهی واحدی برخوردارند و این تمامی پدیده ادراک و عمل را در برمی‌گیرد. در این صورت است که داننده و موضوع دانستن یکی شده و در هم می‌آمیزند».

تجربه آگاهی وحدت احساسی از سرور و ادراک لایتناهی بوده «خود» را در انسان بر می‌انگیزد. «هر جنبشی در اشیاء» جزئی از وجودم می‌شود. گویی «خود» را در آن می‌بینم. نکته اینجاست که این جنبش در گستره بی‌مرز آگاهی که میان شی و «خود» خویشم امتداد دارد، امواجی برمی‌انگیزد که بی‌محدودش ساختن احساس لایتناهی بودن «خود»، قلبم را متلاطم می‌سازد و موجب وجود و سرورم می‌گردد».

از شواهد امر چنین برمی‌آید که در مرحله هفتم آگاهی «ادراک» تمامی جهان را از دریچه «خود» درمی‌باید. این تجربه را یکی از افراد چنین بیان می‌کند: «سطح درخشن آفرینش را که در هم می‌ریختند و باز آفریده می‌شدند ادراک می‌کردم، نه اینکه ادراکم محدود به دریافت یکباره و روش‌بینانه یک شی واحده باشد. بلکه تمامی آفرینش را در یک آن درمی‌یافتم. این ادراکی ۳۶۰ درجه‌ای بود. آگاهی‌ام به مطلق فراز آمده و در آن قرار گرفته بود. می‌توانستم فرآیند ظهور را به دلخواه خود بشنوم و به شهود دریابم، به جای این که آنچه را شاهدش بوده‌ام با نیروی تصور به خاطر آورم همه آنها یعنی آدم‌ها و شرایط را در جام جهان نمای «خود» خویش باز می‌یافتم».

در ادبیات ودایی آگاهی خالص به مثابه جایگاه شناخت و معرفت کامل توصیف شده است. «قلب، روح، ادراک، قاطعیت، دانش، خود، وحی، همت، اندیشه، احترام، یاری،

خاطره، عزم، اراده، الهام، عشق و آرزو همه نام‌های مختلف یک کلمه‌اند و آن کلمه «شناخت یا معرفت» است.... تمامی آنچه با شناخت اداره می‌شود بر شناخت تکیه دارد و شناخت پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد. شناخت برهمن (خود) است».

براساس آنچه که در وداحا آمده است هفتمین مرحله آگاهی والاترین مرحله از آگاهی است که انسان می‌تواند به آن دست یابد. هستی، نمایان‌گر تجسم وحدانیتی متعالی است که هیچ کثرتی نمی‌تواند نقصانی به آن وارد سازد و در این مرحله از آگاهی، یوگا (یگانگی) به کمال می‌رسد: «اوست که همه چیز را می‌بیند و غم و شادی را می‌آفریند. اوست که بزرگ‌ترین یوگی است».

فریبا جلیلیان

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۶ - تابستان ۱۳۸۴

شفاگری با رؤیا

در زمان‌های کهن به نقش رؤیا به عنوان شفادهنده یا کanal شفا بیشتر توجه می‌شد اما با قوت گرفتن دیدگاه مادی این نقش به فراموشی سپرده شد. قصد دارم در این متن، نگاهی کلی به چهار گروه از رؤیاها بیندازم.

رؤیاهای شفادهنده: رؤیاهایی که شفادهنده بوده و حاوی انرژی شفابخش هستند. این رؤیاها از دیدگاه باطنی حامل انرژی شفادهنده‌اند و کسی که در تماس با آنها قرار می‌گیرد بر اثر انرژی این رؤیاها کالبد انرژی‌اش یا حتی کالبد جسمانی‌اش ترمیم می‌شود. بیماری‌ها از هر نوعی که باشند بر بنیادهای انرژیک انسان (کالبد انرژی، مراکز اصلی و فرعی انرژی و شریان‌های انرژی) تاثیر می‌گذارند. انرژی رؤیاهای شفابخش می‌تواند نارسایی‌های انرژیک شخص را کاهش داده یا برطرف کرده و مستقیماً موجب بهبودی شخص گردد.

رؤیاهای شفاغیرنده: این‌ها رؤیاهایی هستند که شخص ممکن است از طریق آنها، انرژی شفابخش را از یک مرجع شفابخش دریافت کند. این رؤیاها بر اثر ارتباط روحی‌ای که ایجاد می‌کنند نتیجه درمان‌کنندگی را با خود دارند. اکثر این نوع رؤیاها در اثر تماس با ارواح تکامل یافته و بزرگ روی می‌دهد. این نوع رؤیاها مانند کanal ارتباطی مناسبی هستند و به عکس نوع اول از خودشان انرژی شفابخش ندارند. اما موجب به وجود آمدن حلقة ارتباط روحی بین شخص و روحی که دارای نیروی شفابخش است، می‌شوند.

انتقال انرژی شفابخش ارواح تکامل یافته از طریق رؤیا به راحتی و سهولت انجام می‌شود. زیرا در رؤیا موانعی که حکم مختل‌کننده ارتباط روحی و سدکننده این انرژی شفابخش‌اند، کمتر وجود داشته و لذا روند برقراری ارتباط و انتقال انرژی با سهولت بیشتری انجام می‌شود.

نقل می‌شود، داماد یکی از روحانیون (شیعه) دختری داشت که به فلچ مبتلا شده بود و اطباء از درمانش قطع امید کرده بودند. این دختر شبی در رؤیا پدربزرگش (همان شخص روحانی) را می‌بیند که به او می‌گوید: «دخترم از جا بلند شو و راه برو». دختر از خواب بیدار می‌شود و موضوع را با خواهرش در میان می‌گذارد. او هم می‌گوید اگرچه این یک رؤیایی بیش نیست اما سعی کن شاید بتوانی راه بروی. دختر فلچ سعی می‌کند و با شادی می‌بیند که می‌تواند راه ببرود و در اثر آن رؤیا شفا یافته است.^۱ همچنین کم نبوده‌اند کسانی که نقل کرده‌اند بعد از دیدن خواب بزرگان، به خصوص ائمه اطهار (ع) شاهد درمان بیماری خود بوده‌اند.

رؤیاهای نسخه‌ای: در این حالت، رؤیا مجرای دریافت نسخه و دستورالعملی است که منجر به شفا می‌شود. به عبارتی رؤیابین در تماس با رؤیاهایش راه حل بیماری مورد نظر را از شعور خلاق دریافت می‌کنند. این نسخه‌ها می‌توانند عمومی یا اختصاصی باشند یعنی برای موردی خاص کارایی داشته باشند یا کاربرد آنها عمومی باشد.

نسخه‌های مستقیم به وضوح بیان گر دستورالعمل برای بهبود بیماری هستند. در صورتی که در نوع غیرمستقیم آن معلوم نیست که این رؤیا بیان گر نسخه است اما وقتی تفسیر می‌شود معنای آن و ماهیت نسخه بودنش معلوم می‌گردد.

به طور مثال تجربه‌ای که توسط یک پزشک توصیف شده است شرح می‌دهد که چگونه یک داروی جدید در رؤیا به او نشان داده شد. او می‌گوید: «سگی را دیدم که به

۱. خوشایند زندگی خویشاوند مرگ، غلامرضا گلی زواره. نشر حضور

گردن و کلیه‌هایش تیر خورده بود. من نسبت به او احساس دلسوزی کردم و او را به خانه برده و از او مراقبت کردم. در کنار سگ به خواب رفتم. و همان زمان رؤیایی بدی دیدم ولی رؤیا تغییر کرد و سگ تبدیل به یک انسان شد. او با من صحبت کرد و گفت: «اکنون من به تو ریشه‌هایی را می‌دهم که برای درمان به کار می‌رود و به تو نشان می‌دهم که چگونه از آن استفاده کنی. هرگاه که متوجه شدی که شخصی بیمار است و نسبت به او احساس دلسوزی کردی، از این دارو استفاده کن، او بهبود خواهد یافت. یکی از این داروها برای درد گلو خوب است.» و این راه حل به توصیه‌ای همیشگی برای آن پزشک تبدیل شد که از طریق آن توانست به درمان بیماری بپردازد.

رؤیاهای شفاگر: این رؤیاهای مانند سرچشمۀ نیروی شفابخش هستند. تفاوت این‌ها با رؤیاهای نوع اول این است که رؤیاهای حامل انرژی شفابخش مانند بسته‌ای از انرژی شفابخش است در حالی که این نوع رؤیا سرچشمۀ انرژی شفابخش هستند. در حالت اخیر، رؤیایین می‌تواند انرژی شفابخش را بارها از رؤیایش استخراج کرده و برای شفاده‌ی به کار گیرد. این انتقال انرژی شفابخش ممکن است حتی در بیداری انجام شود. به عنوان مثالی از این گونه رؤیاهای می‌توان به موردی که سرخپوست شهودگرا به نام «گوزن سیاه» نقل می‌کند اشاره کرد:

«آن سال زمستان خوارکی گیرمان نیامد چون برف سنگین شکار گوزن را مشکل کرده بود، و از مردم ما خیلی به برف‌کوری دچار شده بودند... گمان می‌کنم در همین زمستان بود که طبیب مقدسی به اسم خزنه در اردوگاه به راه افتاده بود و برف‌کورها را درمان می‌کرد. روی چشمشان برف می‌گذاشت و پس از خواندن سرود مقدس خاصی که در رؤیا شنیده بود، ضربه‌ای به پس سر آنها می‌زد و آنها دوباره بینا می‌شدند...^۱».

۱. گوزن سیاه سخن می‌گوید. جان ج نیهارت. ترجمه ع.باشایی، نشر میترا

در واقع این مرد با منبعی از نیروی شفابخش از طریق رؤایش در تماس قرار گرفته که می‌توانسته نیروی شفاده‌ی را بارها مورد استفاده قرار دهد.

تألیف: امیر رضا الماسیان

مشاور: پریا (شباب حسامی)

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۶ - تابستان ۱۳۸۴

مطب‌های رؤیا

«رؤیاها بخشش‌های الهی هستند، می‌توان از آنها برای افزایش سرمایه روحی و معنوی استفاده کرد.»

دانش رؤیا بخشی از دانش عمیق و گسترده است. دانشی که از گذشته‌ای دور سرچشم می‌گیرد اما زمان حال را می‌شناسد و ما را به سوی آینده هدایت می‌کند. در رؤیا روح از کهن‌ترین خرد انسانی پرسش می‌کند و دانش روح را به ما منتقل می‌کند. یکی از کاربردهای این دانش، درمان و شفای بیماری‌هاست که به آن رؤیادرمانی می‌گویند. شفا و درمان در وضعیت رؤیا یکی از کهن‌ترین اشکال مکاتب اسرار و شیوه‌های معنوی بوده است.

از آنجایی که رؤیاها علاوه بر تأثیرگذاری روی فیزیک بدن روی حالات درونی نیز تأثیرگذار هستند، مورد توجه قرار دارند. برخی رؤیاها علایم اولیه بیماری را نشان می‌دهند، برخی دیگر علایم و نمادهای سلامتی را؛ برخی رؤیاها همزمان با بروز مشکلی در بدن یا حتی علاج یک بیماری تجربه می‌شوند؛ برخی رؤیاها می‌توانند مشکلات روحی فرد را برطرف کنند؛ برخی ابزاری برای سفر وی به جهان‌های دیگر هستند و...

در افسانه‌های یونانی آمده آسکله‌پیوس، خدای طب و پسر آپولون بود. یونانیان باستان برای علاج بیماری‌های خود به معبد اپیدورای می‌رفتند تا خدای طب یعنی آسکله‌پیوس آنها را از طریق رؤیادرمانی درمان کند. در آن جا مسافران معبد روزه می‌گرفتند و غذاهایی که مانع رؤیابینی می‌شد، نمی‌خوردند.

آنها به معبد می‌رفتند تا رؤیاهای شفابخش را تجربه کنند. در خوابگاه ممنوعه روی پوستینی که هنوز خون حیوان قربانی شده روی آن باقی بود دراز می‌کشیدند تا به خواب رفته و در خواب رؤیای شفابخشی را تجربه کنند.

رفتن به معابد به قصد رؤیابینی تنها مربوط به یونانیان نیست. در تایوان نیز زائران به صومعه تائویی چیناثوکانگ در قله «موسا» نزدیک تایپه سفر می‌کنند. زائران این صومعه نیز، در آرزوی دیدن رؤیاهایی شفابخش و هدایت‌کننده به آن مکان سفر می‌کنند. به جز یونان باستان، رؤیادرمانی در میان مصریان، هندوها، چینی‌ها، ژاپنی‌ها، رایج بوده و هم‌چنین در ادیان توحیدی و در بین پیروان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نیز رؤیاهای معجزه‌گر و شفابخش تجربه شده و می‌شود.

ژاپنی‌های یاکوشی، در رؤیاهای درمان‌گر خود خدای شفابخشی را می‌بینند. آشوری‌ها، مصریان و مردم چین باستان معابدی آرام و ساکت مخصوص رؤیابینی داشتند. حتی انسان‌های اولیه نیز به غارهای خود می‌رفتند، روی زمین می‌خوابیدند و گاهی در آرزوی رؤیاهای شفابخش روی قبر اجداد خود و یا روی پوست حیوانات مقدس می‌خوابیدند. در بین مسلمانان این کلام رایجی است که کسی بگوید رؤیای ائمه یا بزرگی را دیده و در رؤیا شیوه درمانی خاصی برای او تجویز شده است.

برخی پزشکان امروزی نیز، در معالجه بیماران خود از روش‌هایی همانند رؤیابینی استفاده می‌کنند. آنها اعتقاد دارند مکان رؤیابینی باید محیطی آرام و امن باشد تا شخص در آن آرامش، رؤیای درمان‌گری خود را تجربه کند.

«رابرت دوسوی» در روش خود، از بیمار می‌خواهد در حالت نیمه‌بیدار قرار گیرد، سپس نمادهایی شفابخش از تصاویر سلامتی و تندرستی شخص به وی القاء می‌شود. پزشکان دیگری نیز با روش‌هایی مشابه از شخص رؤیابین می‌خواهند که در حالت نیمه‌بیدار تصاویر مورد علاقه خود را که تصاویر شفابخشی هستند، طراحی کنند و به بیماران متذکر می‌شوند که می‌توانند تصاویر طراحی شده خود را در رؤیاهاشان ایجاد نمایند.

برای تجربه رؤیاهای شفابخش لازم نیست منتظر بیماری بنشینید و بعد رؤیاهای شفابخش را تجربه کنید، می‌توانید تصاویر رؤیایی را که انعکاس‌دهنده سلامتی، شادابی و

نشاط باشد، تجربه نمایید. مثلاً آشوری‌ها برای تجربه رؤیاهای مثبت و دوری از رؤیاهای منفی، عبادت و نیایش‌های خاصی داشتند.

برخی اوقات اتفاقات رؤیا و بیداری حالت همزمانی پیدا می‌کنند مثلاً شخصی تعریف می‌کرد: «در یکی از رؤیاهای ژاکت کودکی را از تنش در می‌آوردم که کودک ضربه‌ای بر گردنم زد. زمانی که بیدار شدم واقعاً گردن درد داشتم».

تشخیص این مسئله که رؤیا و گردن درد با هم چه رابطه‌ای دارند و آیا گردن درد باعث دیدن چنین رؤیایی شده و یا دیدن رؤیا باعث بروز گردن درد و یا این‌که هر دو همزمان با هم اتفاق افتاده کار ساده‌ای نیست و گاهی غیرممکن به نظر می‌رسد. شخص دیگری می‌گوید: «یک شب خواب دیدم پشتم درد می‌کند و پزشکان معالج دورم جمع شده و نظر می‌دهند و درباره وضعیت جسمی من صحبت می‌کنند. تصمیم گرفتند با گرم کردن پشتم، درد را تسکین دهند. من در دنیای بیداری نیز همیشه پشت درد داشتم. وقتی از روش معالجه پزشکان رؤایایم در بیداری استفاده کردم، واقعاً پشت‌دردم خوب شد. شخص دیگری می‌گوید: «زمانی که در عالم خواب، گلدان‌هایم خوب رشد می‌کردند در عالم بیداری نیز گلدان‌های باعچه شکوفه می‌دادند و سرحال‌تر بودند و بر عکس زمانی که در رؤایایم تصاویری از گیاهان پژمرده داشتم، گل‌های باعچه‌ام نیز پژمرده می‌شدند».

باید گفت تاکنون افراد بسیاری تجارب این چنینی از رؤایابینی داشته‌اند. شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که در رؤیای خود را حل خوبی برای مسئله‌تان پیدا کرده باشید ولی ممکن است بدان بی‌توجه بوده و به سادگی از کنارش عبور کرده باشید. امروزه روش‌های رؤایادرمانی حتی آموزش داده می‌شود و هنرآموزان می‌توانند تکنیک‌های رؤایادرمانی را فرآگیرند و از این گنجینه خود استفاده کنند. چرا که «رؤیاهای همانند گوهر با ارزش هستند».

ترجمه: تینا پورشاهید

نورخواری (قسمت دوم)

بدن ما در سطحی عمیق، از الکترون تشکیل شده که ذراتی از جنس نور هستند و از دیدگاه فیزیکدانان همچون رودخانه‌ای در حالت دگرگونی و حرکت است که ذرات زیرماده‌ای آن با سرعت نور، لحظه به لحظه دگرگون می‌شوند. این ذرات شبکه‌ای نامرئی از نور را در گردآگرد جسم تشکیل می‌دهند که در آن نفوذ کرده و کالبد انرژیایی یا اثیری را می‌سازد. در این کالبد هر سلول زنده بدن انسان دارای همان جلوه‌های بدن انرژیایی است و با استفاده از امواج نوری می‌توان برای ایجاد تغییر در الگوی ارتعاش آنها عمل کرد. این شبکه انرژیایی در بدن نیمه شفاف دیده می‌شود و از مجرای‌هایی عبور می‌کند که همان کانال‌های انرژی هستند. عده‌ای معتقدند که این نور منطبق با الگوی شبکه عصبی عبور کرده و البته به سطح پوست محدود نمی‌شود بلکه تا فاصله بیست و پنج سانتی‌متری آن بیرون می‌زند و در نقاطی دیگر دوباره به آن بازمی‌گردد. اشکال در جذب و یا تضعیف نور و بروز هرگونه انسدادی در بین کانال‌ها می‌تواند سبب بروز بیماری شود. بنابراین یکی از راههای پیشگیری یا درمان بیماری‌ها، جذب و ذخیره نور در بدن، ممانعت از تضعیف آن و نیز پالایش و پاک‌سازی کالبد انرژیایی است. البته ممکن است در ابتدا با ورود نور به بدن علائم اختلالات جسمانی بر جای مانده از سال‌های پیش سربرآورده، چون نورهای واردہ به بدن سومی را که از سالیان قبل در سلول‌ها حفظ شده به جوش می‌آورند و بیماری سرکوب شده در آنها را تخلیه می‌کنند ولی این نشانه‌ای از پالایش بدن است.

اما ذخیره نور آثاری به مراتب بیشتر از شفا و پرورش بدن بر جای خواهد گذاشت و کل زندگی فرد را دگرگون خواهد کرد.

در حالت عادی پائین بودن ارتعاشات بدن و کمبود نور مقاومتی را ایجاد می‌کند که حاصل آن اصطکاک بین ارتعاشات پست و ناخالص سلول‌ها با ارتعاشات عالی روح است که گاهی نیز عوارض جسمانی بدنی می‌آورند. پس برای هماهنگ شدن با ارتعاشات عالی‌تر، ابتدا باید سلول‌ها را از طریق افزایش نور موجود در آنها آماده کرد تا امکان دریافت نور از سطوح بالا برای آن فراهم شود.

لایون‌هامنیز به نقل از روح یکی از رهبران معنوی می‌گوید: «تا وقتی بدن نتواند به ارتعاشات والای روح پاسخ دهد بیش از این نمی‌توانی در مسیر تکامل روحی خود جلو بروی و این یعنی لزوم ارتقاء ارتعاشات بدن به سطحی بالاتر.»

به دلیل اینکه بدن قابلیت تبدیل چیزها به نور را دارد، کالبد اثیری که حاصل تارهای ظریف نوری است انرژی‌های حاصل از افکار، کلمات، احساسات، هوایی که تنفس می‌کنیم، غذایی که می‌خوریم و حتی انرژی‌های حاصل از معاشرت با اشخاص و محیط را جذب کرده و می‌تواند آنها را به نور تبدیل کند. البته عکس این هم می‌تواند اتفاق بیفتد یعنی ممکن است بعضی غذاها یا اعمال موجب کاهش نور درونی شوند.

پس کلاً انرژی‌های وارد به کالبد اثیری از چهار ناحیه منشأ می‌گیرند که می‌توان از طریق آنها به افزایش و ذخیره نور مبادرت کرد. این چهار ناحیه عبارتند از: کالبد جسمانی، جریان عواطف، جریان ذهنی و نور روح.

نورخواری از طریق کالبد جسمانی موجب فراهم آوردن مواد زیراتمی می‌شود که حالت مغذی داشته و جسم به آن واکنش نشان می‌دهد و یکی از طرق آن تغییر در رژیم غذایی نورانی است. که در مبحثی دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد. دومین طریقه نورخواری، قرارگرفتن در معرض نور آفتاب یا عناصر و عواملی است که تحت تابش آفتاب قرار گرفته‌اند. طول موج پرتوهای آفتاب تعذیه‌کننده‌هایی نامرئی دارند که ماورای نور عادی است. کالبد اثیری را احیاء می‌کند و بر جسم نیز اثر می‌گذارد. در بدن سه ناحیه وجود دارد که قدرت گیرنده‌گی بالایی نسبت به نور خورشید دارند: بین‌های شانه، بالای شبکه

خورشیدی و ناحیه بالای قفسه سینه که قرارگرفتن تدریجی زیر نور خورشید، گیرندگی تضعیف شده آنها را تقویت کرده و به ذخیره نور در بدن کمک می‌کند. سومین راه نورخواری اسماء نورانی است. از آنجا که اسماء و اذکار اصوات ویژه‌ای هستند که از سطح بالایی از انرژی و آگاهی برخوردارند، ارتعاشات آنها می‌توانند بر بدن تأثیر بگذارد و در آن ذخیره شود پس تکرار و تمرکز بر کلام نورانی و اسماء نورانی خداوند نیز یکی دیگر از راه‌های ذخیره نور در بدن است.

در تمرکز و مراقبه بر نور درونی چیزی تجربه می‌شود که لائق‌تسو از آن به عنوان «نورانی شدن اتاق تاریک» یاد می‌کند. در تعالیم تائو گفته شده که تمام انواع مراقبه عاقبت به فضای خالی هستی در درون منجر می‌شود و در آن فرد شاهد نور فزاینده‌ای خواهد بود که هیچ منشأی ندارد. این همان نور درون است که درخشان‌تر می‌شود.

با افزایش نور در بدن به طرق مذکور و روش‌های دیگر، کم‌کم ارتعاشات سلول‌ها تا حدی بالا می‌رود که بیش از قبل استعداد ذخیره آن را پیدا کرده و آماده جذب و دریافت نورهای سماوی و نور روح می‌شود. در این حالت انرژی پویایی روح می‌تواند آزادانه در آن جریان یابد و در صورت بازیابی خورشید درونی و مشتعل شدن نور روح، همان اتفاقی با بدن می‌افتد که خورشید با زمین می‌کند. یعنی حیات، رویش و تولد دوباره. در این زمان چشم‌هایی از نور در سراسر کالبد انسانی می‌جوشد و حتی بدن فیزیکی به توده‌ای نور استحاله می‌شود. و به صورت هاله‌ای نورانی و توده‌ای ابر مانند از نور در می‌آید.

اما تقدیمه این خورشید درونی و تداوم اشتعال آن در حد اعلی تنها از یک راه امکان‌پذیر است و آن هم برقراری ارتباط با منشأ نور است. آنچه که در بعضی متون از آن به عنوان «قلب خورشید» یاد شده. شعور خلاق عظیم کل هستی که نور است و هر نوری از او منشاء می‌گیرد و تقدیمه می‌کند. دانش کهن معتقد است که جهان از نور سفید بزرگی به وجود آمده و این نور خود از وجود الهی که مشاء همه نورهاست سرچشمه گرفته است. در

كتب مقدس نیز به کرات از نوری زمان ناپذیر سخن به میان آمده که اشاره به وجود خداوند دارد.

خداوند متعال در آیه ۳۵ سوره نور می‌فرماید: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغ‌دانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد. آن چراغ در میان شیشه‌ای و آن شیشه همچون ستاره‌ای تابان و درخشان...»

اشارة به نور در اینجا و سایر کتب مقدس نه تشبيه است، نه مثال و نه فلسفه‌بافی بلکه عین حقیقت است و حتی دارای ماهیت فیزیکی. برای ملموس‌تر شدن مفهوم بخش اول آیه یعنی «الله نور السماوات والارض» و جاهت فیزیکی نوری که در همهٔ عالم وجود دارد می‌توان به نظریهٔ ابر ریسمان‌ها اشاره کرد. این نظریه پس از تئوری نسبیت اینشتین و دیدگاه فیزیک کوانتوم مطرح شد که البته الهام آن از مکاتب باطنی است.

بر اساس این نظریه همهٔ عالم از تارهای بینهایت ظریفی از جنس نور تشکیل شده که در ورای زمان و مکان قرار دارند و تناسب با میزان ارتعاشات آنها اشکال مختلف ماده و انرژی شکل می‌گیرد. جالب اینجاست که تطبیق بخش اول آیه با نظریه مذکور و اینکه همهٔ عالم از ریسمان‌های نورانی تشکیل شده (که فقط تفاوت در میزان ارتعاش آنها سبب تجلی آنها با فرم‌های گوناگون می‌شود) به زیبایی بیانگر موضوع وحدت در عین کثرت است. یعنی در عالم هیچ چیز جز خدا نیست که در عین وحدت، وجودش به اشکال کثیر و متنوع متجلی شده‌اند.

اما اینکه می‌فرماید مثل نور او همانند چراغ‌دانی است که چراغی در آن باشد که آن چراغ در میان حباب (شیشه‌ای) و... از لحظه تفسیر اشاره به انسان دارد چون همان چهار عاملی که در این آیه ذکر شده در وجود انسان هست. یعنی نور، مشکاه (چراغ‌دان)، مصباح (چراغ) و زجاج (حباب یا شیشه).

مشکاه سینه انسان است که در آن مصباح یا چراغی نهفته و حباب آن قلب انسان است و در درون این قلب نوری نهفته پس خورشید درونی وقتی مشتعل می‌شود که نور خدایی

یعنی همان نوری که آسمان‌ها و زمین را نیز روشن ساخته از کانون قلب سر برپیاورد و تمام وجود و هستی بشر را روشن و نورانی می‌سازد.

باید دقت کنیم و ببینیم چقدر زنگار و غبار روی آن حباب حامل نور را گرفته. و بعد به پاسخ این سؤال بیندیشیم: چگونه می‌توان با تغییر افکار و شیوه‌های زیستن، اجرام آلوده‌کننده آن زجاج پاکیزه را بزداییم تا نورالله بتواند با بیشترین تشبع از درون قلب‌هایمان به بیرون منتشر شود و زندگی خود و اطرافیان مان را روشن سازد.

تهریه و تألیف: پریس کی نژاد

فصلنامه علوم باطنی
شماره ۳ - پاییز ۱۳۸۲

اقیانوس آگاهی

مشاهده تا تحقق ارادهٔ حقیقی

در این مقاله موضوع آگاهی را از دیدگاه روان‌شناسی انسان بررسی می‌کنیم که توسط گرجیف مورد مطالعه قرار گرفته است. گرجیف به این مقوله از دو دیدگاه نگریسته است؛ نخست وضعیت انسان آن گونه که هست و سپس وضعیت ایده‌آلی که اگر نایل به درک امکانات و سرنوشت خود شود وی را به کمال خواهد رساند.

چند پارگی انسان

شرایط انسان، آن گونه که در غالب ما آشکار و جلوه‌گر است، طبق گفته گرجیف اساساً متفاوت از نمود و وانمود ما از آن‌هاست. از نقطه نظرهایی همچون هویت شخصی، عمل مسئولانه و اراده آزاد آن گونه که انسان درباره خود می‌اندیشد با آنچه که واقعیت دارد، اختلافی فاحش وجود دارد. مثلاً ایده و نظریه‌ای که به طور عمیق در همه رسوخ کرده این است که هر یک از ما فردی قائم به ذات خود و نامتناقض هستیم. هنگامی که فردی می‌گوید «من»، فرض بر این است که او به تمامیت خویش اشاره می‌کند. به گفته گرجیف، هر فرد بالغی یعنی کسی که واژه «من» را برای توصیف خودش به کار می‌برد دارای «من»‌های بسیاری است. در یک لحظه یکی از «من»‌ها حاضر می‌شود و در لحظه‌ای دیگر «من» متفاوت دیگری که ممکن است با «من» قبلی هم‌فکری داشته باشد.

تفکر باطن‌گرا و بینش‌های باطنی ۱۴۵ /

این «من» ممکن است هستی نداند که «من» دیگری هم موجود است. در حقیقت مکانیسمی بنام «سپرحفاظتی» میان «من»‌ها یا قسمت‌های مختلف شخصیت یک فرد وجود دارد تا مانع دیده شدن تناقضات «من»‌های چندگانه شود.

دسته‌هایی از «من»‌ها شخصیت‌های فرعی را به وجود می‌آورند که بر مبنای همکاری و تعاون با یکدیگر مرتبط‌اند. بعضی برای تجارت‌اند، بعضی برای خانواده و مابقی برای عبادت. این «من»‌ها، ممکن است سایر دسته‌ها را نشناسند، چرا که آن‌ها بر حسب همکاری با یکدیگر مرتبط نیستند. یک «من» ممکن است متعهد شده و قول دهد در حالی که «من» دیگر هیچ چیزی از قول و تعهد ندانسته، به سپرها بچسبد و هیچ گرایش هم به صداقت و شرافت در او نباشد. با این وصف عملکرد روانی انسان آکنده از تناقض و بی ثباتی می‌باشد.

ماشین انسانی

عملکرد روانی اغلب انسان‌ها آکنده از تناقض و بی ثباتی است. جذابیت‌ها، بی‌میلی‌ها، تمایلات و آرزوها و تمام عواطف مثبت و منفی درون انسان که هم‌چون دیکتاتوری خودکامه، نظر خود را بر وی تحمیل می‌کنند، خود تحت تأثیر مستقیم محیط اجتماعی هستند. در حقیقت این محرک‌های زیست محیطی اطراف هستند که این یا آن «من» را بیدار می‌سازند. فرد نمی‌تواند انتخاب کند کدام «من» حضور داشته باشد، زیرا پیش از آن که فرد بخواهد انتخاب کند، موقعیت دست به انتخاب می‌زند. رفتارهای او توسط اجراء‌ها و سنت‌ها و فشارهای اجتماع بیرون کشیده شده هستند و نه محصول مشاهده و درک و درایت. انسان شرطی شده، نه ظرفیت و توان انجام کاری را دارد و نه «اراده آزاد». در حقیقت هیچ عملکردی از اراده آزاد، برای چنین فردی ابدأ وجود ندارد.

چنین انسانی یک ماشین است. تمامی کردارها، اعمال، واژه‌ها، تفکرات، احساسات، عقاید و عاداتش نتیجه تأثرات خارجی، اجتماع و نوع تربیت اوست. آنچه او انجام می‌دهد

نه برای این است که او از روی آزادی، اندیشه و تفکر می‌خواهد بلکه آنها خودشان خود به خود و به سبب معیارهای اجتماع و انگیزه‌های پنهانی روی می‌دهند. همه چیز اتفاق می‌افتد. انسان عشق نمی‌ورزد، نفرت نمی‌ورزد، آرزو نمی‌کند، بلکه اینها همه اتفاق می‌افتند. اما این ماشین انسانی قادر است خودش را مطالعه کند و انگیزه‌های ناخودآگاهانه خود را مورد مشاهده قرار بدهد. این مطالعه می‌تواند تا آنجا گسترش یابد که انسان را به سوی سطح بالاتری از آگاهی رهنمون سازد، تا آنجا که در آن ارادهٔ حقیقی امکان‌پذیر گردد. اما این مطالعه، همچون مطالعهٔ هر سیستم پیچیدهٔ دیگر، زمان طولانی و پایداری و توجه بسیاری را طلب می‌کند.

ذهن‌های سه گانه

گرجیف برای انسان سه مرکز یا سه ذهن قائل است؛ ۱ - غریزی یا حرکتی، ۲ - احساسی، و ۳ - ذهنی. او انسان را براساس این اذهان یا مراکز طبقه‌بندی نموده است. طبق نمودار گرجیف، مرکز ثقل انسان شمارهٔ یک، در عملکردهای غریزی و حرکتی است. او کسی است که تمام رفتارهای خود را از اطرافیان خود تقلید می‌کند، تفکر، احساس و حرکت او درست شبیه فکر و حرکت و احساس دیگران است.

انسان شمارهٔ دو ارزش بیشتری برای احساسات قائل است. راهنمای او عواطف و احساساتش هستند و انسان شمارهٔ سه، مبانی اعمالش بر دانش و ادراکات نظری استوار است. این افراد منفرد تا هنگامی که فاقد وحدت درونی و اراده هستند، کم و بیش در سطحی مشابه و یکسان قرار دارند. از این دیدگاه انسان متعادل کسی است که اذهان یا مراکز سه‌گانهٔ او با یکدیگر هماهنگ کار کنند، مانند یک ارکستر که در آن همهٔ سازها در یک هماهنگی کامل می‌نوازند.

حالات آگاهی

فردی که در کیفیت عادی هوشیاری یعنی بیداری معمولی است، خواه از انسان نوع یک، دو یا سه باشد، بین فکر و عمل او یگانگی وجود ندارد. در وی هشیاری نسبت به عملکردهای حرکتی، احساسی و ذهنی که همان آگاهی است، بسیار مبهم و متناقض است.

گرجیف چهار کیفیت آگاهی را برای نوع بشر مشخص می‌کند: ۱ - خواب، ۲ - بیداری عادی، ۳ - خودآگاهی^۱ و ۴ - عین آگاهی^۲. خواب و بیداری عادی قسمت اعظم مردم در حالت عدم توجه می‌گذرد و خودآگاهی در ورای آنها وجود دارد. نوع چهارم آگاهی یا عین آگاهی (آگاهی کیهانی)، تجربیاتی است که تقریباً برای مردم امروزی غیرقابل دسترس است. انسان‌های بسیار نادری هستند که به شعور جهانی دست می‌یابند. انسان‌ها همچون صاحب خانه‌ای هستند که مالک یک خانهٔ زیبای چهار طبقه باشند، هر طبقه این خانه، مجلل‌تر از طبقه زیرین است، اما انسان‌ها درون آشپزخانه و زیرزمین در محرومیت و تاریکی به سر می‌برند و فراموش کرده‌اند چگونه بالا بروند و در عوض درباره وجود «اتاق پذیرایی» به مشاجره و چون و چرا مشغول هستند.

آسیب‌شناسی روانی حالت بیداری عادی

چه چیز انسان را از طبقات بالای خانه‌اش دور نگه می‌دارد؟ موافع دستیابی به آگاهی متعالی در زیست روزمره فراوان است. به نظر گرجیف عموم مردم روزانه با اعمال و گفتار بیهوده خود انرژی زیادی را از دست می‌دهند. لازم است برای شناخت و کنترل شخصیت‌ها و مراکز درونی که غالباً از کنترل خارج است، از تلف کردن انرژی خود جلوگیری کنند.

1. consciousness
2. objective

از موانع دیگر انسان «همانندسازی» است. همانندسازی مخالف خودآگاهی است. در همانندسازی فرد خودش را به یاد نمی‌آورد. او در نفس خود گم شده است. توجه به سوی بیرون جهت داده شده و هیچ هشیاری‌ای برای مشاهده حالت درونی باقی نمانده است. زندگی معمولی بشر، تقریباً به طور کامل در حالات همانندسازی سپری می‌شود. مانند همانند شدن با توقعات و انتظارات دیگران. ما می‌توانیم دو گونه از همانندی را از هم تمیز دهیم؛ همانندی داخلی و خارجی. همانندی داخلی مبتنی بر احساس کمبودی است که شخص در حالات رشد نیافرته‌تری دارد. به طور مثال کمبود هنگامی احساس می‌شود که دیگران توجه کافی و یا قدردانی نسبت به وی را ابراز نمی‌کنند. در این فرآیند، احساس آزردگی به فرد دست می‌دهد.

از سوی دیگر همانندسازی خارجی، ایده‌آل گرایی است. از این رو، وابسته به توجه و کوشش پایدار و ثابت بر روی آن بخشی است که فرد، آرزومندِ عمل کردن به آن است و چون ایده‌آل‌های او بزرگ‌تر از توان وی هستند، همان احساس آزردگی در وی به وجود می‌آید و در نتیجه انرژی فرد تحلیل می‌رود.

یکی دیگر از ویژگی‌های حالت بیداری عادی، که هم موجب صرف انرژی می‌شود و هم مانع برای توسعه حالات متعالی آگاهی است، «گفت و گوی غیرضروری» است. ما زندگی خود را در «گفت و گو» سپری می‌کنیم، خواه بیرونی و یا خواه درونی. گفت و گویی غیرضروری و بی‌اساس، متضاد، مکانیکی و آمیخته با پندارگرایی. این کلید مسأله است، یک موضوع کانونی در بسیاری از فنون باطنی است. گفت و گوی غیرضروری با سایر تحریکات غیرضروری فیزیکی در ارتباط است. تنش‌های جسمی و انقباض‌های ناگهانی و بیقراری، ریتم گرفتن با انگشت و ضربه‌زدن‌های با پا، ظاهرسازی است و جز آن که مصرف کننده جبرئی انرژی روزانه باشد، چیزی دیگری نیست و اگر فرد بدان آگاه شود، این انرژی را برای بالا بردن سطح آگاهی مورد استفاده قرار می‌دهد.

جوهر و شخصیت

تفکر باطن‌گرا و بینش‌های باطنی ۱۴۹ /

طبق گفته گرجیف، هر یک از افراد بشر با یک جوهر یا طبیعت ذاتی متولد می‌شوند. این جوهر یک لوح نانوشته و یا توده‌ای سفید و بدون نظم نیست. هر چند که در آن فضاهایی سفید وجود دارد که به وسیله تأثیرات تجربه زندگی منقوش می‌شود، اما او موجودی منفرد و واقعی است همراه با گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های قبلی‌اش که عملأ به وسیله هیأت کلی ستارگان و سیارات در لحظه تولد رنگ‌آمیزی شده است. او رشد خواهد کرد به شرط اینکه در خودآگاهی بزرگسالی خفه نشود. در این فرآیند به تدریج هر یک از ما به درون بی‌حسی و بلاهتی سقوط می‌کنیم که حالت بیداری عادی است و نهایتاً به فراموشی اصل و منشاً خود منجر می‌شود.

یک کودک به شیوه‌هایی عمل می‌کند که بازتاب حقیقت زیست محیط خود اوست. او اغواگر و سلطه‌جو نیست، او با ایمان کامل دست به عمل می‌زند. با آغاز اجتماعی شدن، شخصیت شروع به فرم گرفتن می‌کند. کودک می‌آموزد رفتار خود را برای تطبیق با الگوهای فرهنگی اصلاح کند. بخشی از این یادگیری از طریق آموزش تعمدی و بخشی دیگر به واسطه یک گرایش طبیعی به تقلید و پیروی روی می‌دهد. براساس پیامد اجتناب‌ناپذیر طول مدت وابستگی اجتماعی بشر، فرد دست به جمع‌آوری عادات، نقش‌ها، عالیق، اولویت‌ها، مفاهیم، تعصبات و عقاید از پیش ساخته شده‌ای می‌زند که تماماً بازتاب خانواده و محیط فرهنگی بوده و لزوماً گرایش‌ها و استعدادهای ذاتی او نیستند. این مجموعه، شخصیت فرد را شکل می‌دهد.

در ذیل به مقایسه‌ای بین ذات و هویت یا شخصیت می‌پردازیم:

شخصیت	ذات
اکتسابی	ذاتی
متعلق به شخص نیست	متعلق به شخص است
خطای یک انسان	حقیقت یک انسان
اطلاعات لازم را برای عمل نفس به دست می‌دهد	درون فردیت شخص رشد می‌کند
به وسیله حوادث و رویدادها کنترل می‌شود	به وسیله سرنوشت کنترل می‌شود

به گفته گرجیف، ذات بسیاری از مردمان عملاً مرده است، هر چند که به نظر می‌رسد آن‌ها به زندگی عادی خود ادامه می‌دهند. برای رشد و تعالی ذات می‌باید بر روی خویشن کار کرد، و کار کردن بر روی خود وابسته به تعادل میان یک ذات نسبتاً سالم و شخصیتی است که مچاله و خرد نگردیده است. برای رشد و کمال یافتن هر دو جنبه ذات و شخصیت ضروری است، زیرا بدون رشد شخصیت، هیچ امیدی برای دست‌یابی به حالات متعالی تر آگاهی وجود ندارد، و بدون ذات هم هیچ شالوده‌ای برای کمال وجود نخواهد داشت.

کیفیات متعالی تر آگاهی

گرجیف دو سطح عملکرد آگاهی در ورای کیفیت عادی را از هم تمیز می‌دهد؛ خودآگاهی و عین آگاهی (آگاهی کیهانی). خودآگاهی، هنگامی به طور خودانگیخته اتفاق می‌افتد که خاطرات روشن و خاصی که در پس آن (لحظات) قرار دارند، محو شوند. این‌ها لحظاتی متعالی هستند که ممکن است در بعضی موقعیت‌ها، همچون خطری عظیم، احساسات شدید و یا فشارهای فوق عادی روی دهنند.

در حالت خودآگاهی توجه، روشن و واضح است. توجهی بی‌طرف و نسبتاً کامل که هم نسبت به خود و هم نسبت به محیط وجود دارد. در این کیفیت، عمل، خودانگیختگی، انطباق‌پذیری و جسارت وجود دارد. در ضمن خودآگاهی می‌تواند تبدیل به شیوه‌ای از بودن هم بشود. سطوح بسیاری برای کمال آن وجود دارد.

خودآگاهی با تقسیم شدن به دو آغاز می‌شود؛ یعنی پاره‌ای از توجه به خود معطوف است و پاره‌ای دیگر به محیط زیست و در کامل‌ترین شکلش، عاری از تضاد اولیه نفس بوده و فقط کیفیات خاصی را تجربه می‌کند.

یکی از شاگردان گرجیف، تجربه خودآگاهی را این گونه بیان و توصیف کرده: «نخستین ویژگی به یاد آوردن خود چیست؟ در این کیفیت انسان دیگر مرکز نیست. او جدا و مجزا

نیست. هنگامی که در یک اتاق نشسته است، نسبت به کل اتاق هشیاری دارد، نسبت به خودش در حکم تنها یکی از سوژه‌های موجود در اتاق هشیاری دارد. او در ضمن نسبت به دیگران هشیار است، و خود را نه در بالای آنها قرار می‌دهد و نه از آنها انتقاد و یا در موردشان قضاوت می‌کند. این کیفیت، عشق نیست، لیکن آغاز آن است. در این کیفیت انسان آن نفسی را که به طور معمول بدان متوجه است، رها می‌کند. برای او این امر کاملاً غیرممکن است که توجه کند و یا حالت منفی به خود بگیرد، زیرا به محض اینکه چنین کند، کیفیت ناپدید می‌شود.

عین آگاهی

در ورای خودآگاهی، کیفیت متعالی‌تری وجود دارد که عین آگاهی^۱ (آگاهی کیهانی یا آگاهی متعالی) نامیده می‌شود و آن هم در جلوه‌های خودانگیختگی روی می‌دهد. چنین لحظاتی «اوج تجربیات» زندگی هستند، حالتی از فراموشی کامل که در آن حالت، مراکز پستتر برای حمایت از جسم ماشینی ظریف در برابر انرژی متعالی‌تر و تحمل ناپذیر، منفعل می‌شوند. در کیفیت عین آگاهی، مراکز متعالی فقط به یک «من» عادی متصل‌اند. این فردیت به طور کامل با قوانین کیهانی تنظیم بوده و نسبت بدان هشیار است. در چنین شرایطی شناخت، از وضوح ناب و کمال فراست برخوردار است. یکی می‌فهمد و یکی می‌داند. پیامد دانستن و فهمیدن، جذبه یا کیفیتی سرشار از سرور پذیرش است. این شرایط همچنین می‌توانند همیشگی و ابدی شود.

غالب ما این کیفیت را چشیده‌ایم، اما برای اغلب افراد این کیفیت همراه با ناخودآگاهی و فراموشی بوده، این کیفیت بسیار نادر و برای تجربیات بشر بسیار ارزشمند است. در اینجا به بررسی تجربهٔ یکی از شاگردان گرجیف که از این حالت ارائه کرده است، می‌پردازیم:

«در خلال یک تابستان بود که من نخستین تجربه عمیق و روشن خود را از آگاهی متعالی به دست آوردم. سه تجربه پیشین من، چشیدن آگاهی واقعی توسط نفس بود. اما این تجربه‌ای کاملاً متفاوت بود. یک روز داغ، من در حال قدم زدن از خانه به سوی رودخانه ویسکانسین بودم. برای حمام کردن از میان یک مزرعه عبور می‌کردم که در میانه راه نیروی شگرف و عجیبی شروع به رخنه به درون من کرد و تمامی وجود من از آن انباشته شد. من پرشدم از نور و قدرت. اگر چه نسبت به اطرافم هشیار بودم لیکن جنگل و مزارع و خورشید داغ فقط زمینه‌ای بودند برای تجربه‌ای درونی. تمامی پریشانی‌ها و تفاوت‌های زیست عادی به کنار رفتند. همان‌گاه خود و روابطم با دیگران را به روشنی تمام دیدم. من الگوی زندگی و ارگانیزم خود را که به راه تعیین شده‌اش می‌رفت، مشاهده کردم. مدتی بود که زمان غایب شده و درکی از تمامیت زندگی برای من امکان‌پذیر گردیده بود. آن چنان بود که گویی من برای چند لحظه قدم به زیست حقیقی خود نهادم. زیست بیرونی که به نظر می‌رسید بسیار اهمیت داشته و تمام وقت مرا گرفته، زندگی واقعی نبود، بلکه چیزی گذرا و فانی بود، گویی فیلم سینمایی بود که من با آن شناخته می‌شدم. فقط در درون چیزی ابدی وجود داشت - من، نفس واقعی خود من. «من هستم».

دست‌یابی به عین آگاهی برای، آنها یکی که هر یک از چهار طریق را طی کنند، وجود دارد. «سنت جان» هنگامی که مبهوت عیسی است، درباره بودن چنین می‌گوید: «احساسی از نفوذ همه چیز، احساسی از مشارکت در یک واقعیتی که زمان و مکان را متعالی ساخته و به نظر می‌رسد فرآیندی درونی است». روزی رابعه، مقدسه بزرگ اسلام، به مشارکت در سرور ناشی از زیبایی خلقت دعوت شد، او جواب داد: «من عملأ در حال مشاهده درون و مشارکت در سرور خلقت هستم».

در اینجا به یک نگرشی دیگر از این حالت توجه می‌کنیم: «برای یافتن روح، فرد باید از سطح به درون رود، بیشتر داخل شود، به عمق برود، به درون سوراخی بسیار عمیق،

ساخت، آرام. آن گاه در آن پایین، چیزی خواهد بود گرم و نرم که سرشار از محتوا و آرامش است، و همچنین بسیار غنی، همچون یک شیرینی - این روح است. اگر فرد ثابت قدم و نسبت به خود آگاه باشد، نوعی سرشاری و کمال به او دست خواهد داد که تأثیری چنان عمیق به جا خواهد گذاشت که سنجش ناپذیر است. فرد احساس خواهد کرد اگر بدان جا رود، بسیاری از رازها آشکار خواهد شد، مثل انعکاس سکوت، طغیان صلح‌آمیز چیزی که ابدی است. دیگر محدودیت زمانی وجود ندارد و آنگاه فرد نشان از چیزی خواهد داشت که همیشه وجود داشته - وجودی ابدی».

و این نیز حال کریشنامورتی در روزهای پیش از دگرگونی است: «در آن جا مردی بود که جاده را تعمیر می‌کرد، آن مرد خود من بودم. گلنگی که در دست داشت، خود من بود. آن سنگی که او خرد می‌کرد بخشی از خود من بود. ساقه نازک علف، واقعیت بودش من بود. و درخت کنار آن مرد نیز خود من بود. من تقریباً می‌توانستم فکر کنم و همچون آن تعمیرکار جاده احساس کنم، من می‌توانستم گذر باد از میان درختان را احساس کنم، می‌توانستم مورچه کوچک بر روی لبه علف را نیز احساس کنم. پرندگان و خاک و وزوز موجود، همه بخشی از من بودند. درست همان لحظه، اتومبیلی از چند متري من عبور کرد. من آن راننده بودم، موتور و چرخ‌های ماشین بودم. همچنان که اتومبیل از من دور می‌شد، من نیز از خودم دور می‌شدم. من در همه چیز بودم، یا بهتر بگوییم همه چیز در من بود، زنده و غیر زنده، کوه، کرم و تمامی چیزهای دمزننده، تمامی طول روز در این وضعیت شاد باقی ماندم».

در اینجا گزارش دیگری داریم از یک محتوای فرهنگی متفاوت، از یک قدیس معاصر هندی، سوامی موکتاناندا پاراماهانسا:

«من مثل همیشه ذر حال مراقبه (مدیتیشن) بودم. ناگهان استادم جنبشی درونی را تقدیم من کرد. بی‌درنگ، انوار سکرآمیز قرمزی در ۷۲۰۰ عصب و ذرات بی‌شمار خونم تابیدن گرفت. شعله سپیدی با محافظتی از نور سیاه نمایان شد. آن گاه زمینه همه آنها

مروارید آبی دوست داشتنی و عزیزی بود. ناگهان مراقبه من بسیار سخت شد. نگاه من به سوی بخش‌های بالاتر متمرکز گردید. درحالی که من به مروارید کوچک آبی چشم دوخته بودم، آن شروع به گستردن در تمامی جهات نمود، و تشعشع آبی آن همه جا پخش شد. تمام نواحی میان زمین و آسمان روشن شده بود. از مروارید درون تشعشع و جرقه ابدی، نور منبسط می‌شد. من واقعاً دیدم جهان چگونه از این نور منبسط شونده طلوع می‌کند. همچون ابر دودی که از یک آتش بر می‌خیزد، کیهان در پرتو نور آگاهی آشکار می‌شود، و نور آگاهی در جهان همچون نخها در پارچه و پارچه در نخهاست. درست همان‌طور که یک تخم رشد کرده و تبدیل به درخت می‌شود، ترکه‌ها برگ‌ها و شکوفه‌ها و میوه‌ها، جوانه زده و رشد می‌کنند، همان‌طور هم ذکاوت^۱ خودش خواهد آمد، حسب بودش خودش، حسب بودش پرندگان و حیوانات، میکروب‌ها و حشرات، فرشتگان و اجننه، زنان و مردان. من درخشندگی را دریافتم. نور آگاهی مقدس و زیبا، همچون سروری متعالی در همه سو می‌تپید. درون و بیرون، بالا و پایین. اگر چه چشم‌های من گشوده بودند، لیکن من در مراقبه بودم. همچون غواصی که به درون آب شیرجه می‌زند، و آب و فقط آب همه جای او را پوشانده، من هم همان‌گونه تماماً پیچیده شده بودم در آن نور آگاهی. در این کیفیت، جهان محو شد و تنها چیزی که من مشاهده کردم، تزریق درخشندگی ناب در همه سو بود...»

درباره گزارش‌های شبیه تجربه حالات مشابه «عین آگاهی» توسط کسانی که داروهای هشیار‌کننده ذهنی مصرف کرده‌اند گرجیف می‌گوید که این داروها می‌توانند برای چشاندن چه بود این کیفیات به ما مفید باشند، لیکن عین آگاهی (آگاهی کیهانی) فقط می‌تواند از طریق رویکردی صحیح و تنها به وسیله کمال همراه با دقت ناشی از خودآگاهی تثبیت شده روی دهد. فقط آن هنگام است که این کیفیت می‌تواند تبدیل به سلوکی پایدار و آسیب‌ناپذیر شود.

مراحل کمال انسانی

تفکر باطن‌گرا و بینش‌های باطنی / ۱۵۵

علاوه بر سه گونه انسانی، ما عملاً براساس تسلط عملکردی تفکرمان، احساس‌مان، و یا غریزی - حرکتی‌مان نیز طبقه‌بندی شده‌ایم که اشاره‌های است به امکانات برتر برای تکامل بشر. انسان‌های شماره یک، دو و سه متولد شده‌اند، لیکن سطوح بالاتری از بودش بشری نیز وجود دارد که می‌توان آنها را انسان‌های شماره چهار، پنج، شش و هفت نامید که تحقیق‌شان نتیجه کوشش‌های فردی است. اینکه ملیت و قومیت پیشین او چه بوده هیچ مهم نیست. همراه با کار و طالع نیک، نخستین تجربه خودآگاهی (فراآگاهی) که روی دهد، کیفیتی است که آن را انسان شماره چهار می‌نامیم. انسان شماره چهار دارای مرکز ثقل پایداری است که مصمم به کمال یافتن است، و این هدفی است که مابقی زیست فرد را در برمی‌گیرد. این آغازی است بر یک انقلاب واقعی. نخست مراکز، باید در عمل متعادل و هماهنگ گردند. اینجا دریچه‌ای است به سوی دانش حقیقی درباره خود و درکی از این که کجا می‌رویم.

انسان شماره پنج از طریق متببور ساختن یک «من» پایدار به وحدت درونی دست یافته است. اگر متببورسازی به طور کامل و درست روی دهد، فرد به طور غیر قابل سنجشی از جنبه شایستگی‌اش برای دانستنی عمیق و روشی و نیز عمل کردن در پرتو درکی حقیقی، با مردم عادی متفاوت خواهد بود. انسان شماره شش دارای تمام ویژگی‌های انسان شماره هفت است، مگر تعدادی از آنها که پایدار نیستند. انسان شماره هفت دارای تمامی کیفیاتی است که یک موجود انسانی می‌تواند داشته باشد؛ یعنی اراده، آگاهی، یک «من» پایدار و تغییرناپذیر، فردیت و ابدیت.

تکامل

بسیاری از مکاتب باطنی یا سرّی، ارتقاء سطح آگاهی و تکامل روحی را در قالب چهار^۱ کالبد توصیف کرده‌اند که هر کدام لطیفتر و عالی‌تر از قبلی و دارای روابط قطعی و معینی با دیگران هستند. این به آن معناست که رشد آگاهی بدون رشد کالبدهای روحی و لطیف، امکان‌پذیر نیست. در واقع رشد و تکامل آگاهی انسان با رشد کالبدهای روحی فرد، ملازم است. هم‌زمان با رشد خودآگاهی و هماهنگ شدن مراکز سه‌گانه انسان، کالبدهای روحی فرد فعال و تربیت می‌گردد.

در آموزش‌های گرجیف، نخستین کالبد همان کالبد آشنای فیزیکی است که افراد بشر خود را با آن شناسایی می‌کنند. آن تمام چیزی است که فرد دارد. به جز توان کارکردن بر روی نفس، و اینکه هرگاه مرگ حادث شود آن به خاک باز می‌گردد.

تحت شرایطی خاص کالبد دوم که گرجیف آن را بدن کشسان یا کسجان^۲ می‌خواند، درون بدن فیزیکی رشد می‌کند. در حقیقت ظهور این بدن تنها به دنبال کمال واقعی و متعالی ذهنی، احساسی و حتی روحانی فرد امکان‌پذیر است. بدن فیزیکی تمام وظایف بدن اختری و یا چیزی شبیه به آن را دارد، و در حقیقت، یک همانندی با تمامی بدن‌های متعالی‌تر را دارد. آن می‌تواند با انرژی‌هایی یکسان و مشابه کار کند و عنصرهایی تقریباً مشابه را به دست دهد. اما مسأله این است که اگر چه بدن فیزیکی می‌تواند این عناصر و انرژی‌ها را مصرف کند، اما آنها از آن عبور کرده و به قولی به آن تعلقی ندارند. عملکردهای بدن فیزیکی تحت حاکمیت فرآیند دگرگونی عناصر و انرژی‌هاست که آنها خود نیز تحت کنترل قوانین کلی هستند. در اینجا اراده وجود ندارد. برای فردی که فقط دارای یک بدن فیزیکی است، تنها چیزی که وجود دارد عکس العمل است، هر چند که

۱. مکاتب دیگر به پنج، هفت و حتی کالبدهای بیشتری معتقد هستند.

2. Kesdjan

مجموعه عکس‌العمل‌ها ممکن است همانند اعمال یک فرد عمیقاً رشد یافته، ظریف و مانوس و هوشمندانه به نظر رسد.

سومین کالبد با عملکردهای ذهنی مرتبط است، با گشودگی استعداد تفکر متعالی. آن را بدن روحانی یا بدن ذهنی نامیده‌اند. چهارمین کالبد، بدن علی یا بدن الهی است که در ارتباط با عملکرد تمام مراکز و در کیفیت وحدت و هماهنگی و قصد قرار دارد. بنابراین تنها انسانی که چهار کالبدش کامل و رشد یافته است یعنی انسان شماره هفت، می‌تواند با بالاترین سطح آگاهی در ارتباط باشد. چنین انسانی کامل و خداگونه است.

میترا صالح زاده

فصلنامه علم موفقیت
شماره ۱ - آبان ۱۳۸۲

تفکر خلاق

منظور از تفکر خلاق چیست؟ کاربرد آن کجاست؟ چه موقعی نباید از تفکر خلاق استفاده کنیم؟ تفاوت و رابطه این روش‌های تفکری با روش‌های دیگر چیست؟ چرا باید از تفکر خلاق استفاده کنیم؟ اگر از آن استفاده نکنیم چه پیش می‌آید؟ آیا توانایی تفکر خلاق در همگان وجود دارد، یا تنها عده‌ای از آن برخوردارند؟ علل متفاوت بودن میزان شکوفایی آن در افراد مختلف چیست؟ عوامل موثر و موافع شکوفا شدن آن، کدامند؟ آیا توانایی تفکر خلاق، اکتسابی است؟ چگونه توانایی تفکر خلاق را به دست آوریم؟ (در خود شکوفا سازیم؟) از کجا شروع کنیم؟...

این سوالات از جمله سوالات مهمی است که پیرامون تفکر خلاق مطرح هستند. در اینجا، جهت آشنایی با این روش تفکری، قصد داریم به تعدادی از این سوالات پردازیم.

جهت درک تفکر خلاق، در آغاز مروری بر تعریف تفکر می‌نماییم. در یک دیدگاه، تفکر، عملی ذهنی است و زمانی مطرح می‌گردد که ما با مسئله‌ای مواجه شده و خواستار حل آن باشیم؛ در این هنگام در ذهن تلاشی برای حل مسئله آغاز می‌گردد، که این تلاش ذهنی را تفکر می‌نامند. فعالیت برای حل مسئله، از مرحله تشکیل شده است که از تعریف مسئله بطور شفاف، روشن و ملموس، شروع، و با پیدا نمودن راه حل‌هایی برای حل مسئله ادامه یافته و با به کارگیری عملی بهترین راه حل یافتن جواب نهایی به پایان می‌رسد.

هر یک از روش‌های تفکری را می‌توان متدهایی دانست که به کمک آنها، قسمتی از فرایند حل مسئله، با موفقیت طی می‌شود. بر این اساس تفکر خلاق (یا دقیق‌تر بگوییم، روش‌های تفکر خلاق) شیوه‌ای تفکری می‌باشد که به کمک آنها برای حل مسئله، راه‌حل‌های متعدد و متنوعی می‌یابیم.

از این طریق احتمال دستیابی به مناسب‌ترین راه‌حل بالا می‌رود.

یکی از تصورات نادرستی که درباره روش‌های مختلف تفکری به ویژه تفکر خلاق وجود دارد این است که: هر یک از این روش‌ها باید به تنها یکی مسئله را حل کنند و جواب را تعیین نمایند، در صورتی که هر یک از آنها، تنها قسمتی از کار حل مسئله را به عهده دارند؛ به عنوان مثال تفکر خلاق تنها قسمت راه‌حل‌یابی را، در فرایند حل مسئله، انجام می‌دهد و حتی با تفکر خلاق بهترین راه‌حل هم انتخاب نمی‌شود، تنها راه‌حل‌یابی صورت می‌گیرد. توقع زیادی از روش‌های تفکری، از معضلاتی است که آن روش تفکری با آن مواجه است.

هر روش تفکری، برای قسمت خاصی از فرایند حل مسئله به کار می‌رود و دارای فضا و حال و هوای ویژه‌ای می‌باشد برای مثال در مرحله تنظیم صورت مسئله و یا در مرحله انتخاب بهترین راه‌حل از میان راه‌حل‌های یافته شده، فضای ذهنی فضایی جدی است. فضای ذهنی در مرحله‌ای که از تفکر خلاق جهت ایده‌یابی برای حل مسئله استفاده می‌شود فضایی نرم، لطیف، شوخ و غیر رسمی است؛ از خطرات و معضلاتی که در فرایند حل مسئله امکان آن وجود دارد، رعایت ننمودن این فضاهای ذهنی است مثلاً در جایی که باید جدی بود، (مرحله انتخاب مناسب‌ترین راه‌حل، از میان راه‌حل‌ها) شوخ باشیم (یعنی فضای ذهنی تفکر خلاق را داشته باشیم) و یا در جایی که باید شوخ بود (فضای لازم برای تفکر خلاق) جدی باشیم.

با جرأت می‌توان گفت که همگان به نوعی در زندگی با مسئله‌ای مواجه‌اند و در نتیجه مجبورند جهت حل آن تلاش نمایند. در موارد بسیاری ما دارای مسایل مشابه و مشترک می‌باشیم مثلاً مسئله تأمین معاش و مسائل خانوادگی و اجتماعی و.... نتایج حاصل از تلاش افراد مختلف در حل این مسائل مشترک، بسیار متفاوت است. یکی از دلایل این تفاوت‌ها را می‌توان در متفاوت بودن راه حل‌های یافته شده برای حل این مسائل دانست. و این تفاوت، ریشه در میزان شکوفا بودن توانایی راه حل‌یابی (تفکر خلاق) افراد دارد. واکنش افراد در مقابل آشکارشدن این تفاوت، معمولاً جمله‌ای توجیه‌کننده است و آن اینکه: «افراد با هم فرق دارند و توانایی تفکر خلاق ذاتی است و مخصوص عده‌ای خاص، و چون این توانایی در ما به وديعه گذاشته نشده است، ما نمی‌توانیم موفق باشیم و راه حل‌های ویژه‌ای برای مسائل بیابیم. اما تحقیقات جدید نشان می‌دهد که توانایی تفکر خلاق، بالقوه به همگان ارزانی شده و میزان شکوفا بودن این توانایی است که در افراد مختلف، متفاوت است؛ و از علل این تفاوت، تفاوت در میزان پرداختن و توجه به آن و تلاش در شکوفا نمودن آن می‌باشد. تحقیقات جدید معرف آن است که تفکر خلاق، اکتسابی بوده و قابل یادگیری؛ با فهم و تسلط بر شیوه‌های تفکر خلاق، می‌توانیم بسیار قدرتمند در جهت یافته ایده، عمل نماییم. از جمله شیوه‌های معروف تفکر خلاق، به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. روش یورش فکری (تحریک مغزی) (راه‌گشایی گروهی)
۲. مدل سینکتیکس Synectics
۳. سوالات ایده‌برانگیز (فهرست سوالات) (صورت تطبیقی اسکمپر Scamper)
۴. تکنیک دلفی Delphi Technique
۵. تکنیک گروه اسمی Normal Group Technique
۶. تکنیک آینه مورینو
۷. تکنیک ارتباط اجباری Forced Association

تفکر باطن‌گرا و بینش‌های باطنی / ۱۶۱

۸. تجزیه و تحلیل مورفولوژیک Morphological Analysis

۹. گردش تخیلی Speculative Excursion

۱۰. الگوبرداری Bionics

۱۱. تفکر موازی (تفکر جانبی) Lateral Thinking

۱۲. روش «تحلیل معطوف به هدف»

۱۳. تکنیک KJ

۱۴. فهرست خصوصیات

۱۵. روش TRIZ (نوآوری نظام‌یافته)

... ۱۶

اولین قدم در جهت شکوفاسازی توانایی تفکر خلاق در خود، این است که بخواهیم این توانایی را به دست آوریم و جهت به دست آوردن آن، وقت و انرژی بگذاریم و از آن مهم‌تر، نرم و پذیرنده شده و بپذیریم که تغییر کنیم. با رعایت این شرط‌ها در عمل، خود به خود گام مهمی را در جهت خلاق شدن و خلاقانه تفکر کردن برداشته‌ایم. پس از این کار باید با دانش و فنون تفکر خلاق، با خصوصیات، رفتار، و منش افراد خلاق و نوآور، آشنا شده و آنها را در متن زندگی خود به کار ببریم؛ باید بخواهیم، و آنچنان شویم که، افراد خلاق آن گونه‌اند.

یکی از خصوصیات بارز افراد خلاق این است که توانایی «نوع دیگر دیدن» در آنها زنده و فعال است. منظور از «نوع دیگر دیدن» این است که تنها به یک حالت، به یک تعریف، به یک گونه از رویدادها بسنده ننماییم و از خود بپرسیم که غیر از این تعریف، غیر از این تعبیر، چه تعبیر یا تعریف دیگری می‌تواند برای رویداد وجود داشته باشد؛ تکنیکی وجود دارد که این فرایند را در ما فعال می‌سازد. این تکنیک، تنها پرسش یک سؤال از خود، در هنگام مواجهه با مسائل و موضوعات است؛ این سؤال حرکت‌دهنده، در جهت نوعی دیگر دیدن، سؤال «دیگه چی؟» می‌باشد که موتور تفکر خلاق ما را روشن می‌سازد و از این

طریق ما خود را وادر می‌سازیم که به دنبال برداشت‌ها و تعابیر دیگری از موضوع برویم و به یک تعبیر بسنده ننماییم. هرچه تعداد تکرار این سوال از خود، در مورد یک موضوع، بیشتر باشد، دستاورد آن بیشتر خواهد بود. این دستاورد، دستیابی به ایده‌های هرچه بیشتر می‌باشد. البته این دستیابی، ملزوماتی دارد و از اصلی‌ترین ملزومات آن این است که از عجله کردن جهت به پایان رساندن حل مسئله، جداً بپرهیزیم و به خود زمان کافی برای حصول راه حل‌های هرچه بیشتر را بدهیم. حوصله داشته باشیم؛ مایه بگذاریم. آفت این جریان ایده‌یابی، شتابزدگی در به پایان رساندن حل مسئله است.

در ابتدای تمرین «دیگه چی؟»، پیدا کردن جواب در هر بار در مقابل پرسش «دیگه چی؟» نسبت به دفعه قبل سخت‌تر و سخت‌تر می‌گردد؛ اما به تدریج با تمرین و عادت نمودن به یافتن جواب در مقابل پرسش «دیگه چی؟» در این کار ماهرتر شده و با سرعت بیشتری نسبت به قبل جواب می‌یابیم. از علل این دشواری در یافتن پاسخ، صلب بودن و یک بعدی فکر کردن است که به تدریج در طی زمان بر ما مستولی شده است. این توانایی در زمان کودکی در ما خیلی قوی بود ولی به دلایل مختلف که از عمدۀ‌ترین آنها عدم توجه و بها دادن به این موضوع در سیستم آموزشی خانه و مدرسه است و در ادامه آن در جامعه نیز حکم فرماست، می‌توان نام برد.

داشتن صبر و حوصله و عزم راسخ جهت بازیابی این توانایی کلید اصلی کار می‌باشد. از جمله موارد دیگری که به تدریج به احیای توانایی ما در یافتن جواب در برابر سؤال «دیگه چی؟» کمک می‌کند، افزایش دقت و کنجکاوی است.

مهندس علی نیازی مشوری

کلام، اقتدار فراموش شده

همه ما در طول شباهنگی روز بارها از کلمات استفاده می‌کنیم. برای انتقال منظور یا خواسته خود به دیگران، برای بیان احساساتمان، احساسات مثبت یا منفی یا حتی احساساتی بسیار ظریف و نهفته.

گاه، با خودمان حرف می‌زنیم یا به اصطلاح با کمک کلمات، به صدای بلند فکر می‌کنیم یا به گفتگویی درونی و صامت با خود مشغول می‌شویم. اکثر ما، کلمات را به کار می‌بریم بدون آن که آنها را بشناسیم و بآن که از اقتدار کلام خود آگاه باشیم، در هر زمان و هر جایی، آن را به کار می‌گیریم و جای افسوس دارد اگر هرگز ندانیم کلام چه قدرتی دارد و چه قدرتی، می‌تواند داشته باشد.

حتی ورای کیمیا

برای اکثر ما پیش آمده که با کسی صحبت کنیم که بتواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر افکار و اعمال ما بگذارد. کسی که به زعم ما کلامی گرم، دلنشیں و اثربخش دارد و می‌تواند به سادگی دیگران را به وسیله کلام، با خود و با افکار و عقایدش همراه کند یا برای لحظاتی ما را به فکر فرو برد، تشویق به انجام کاری کند یا نظرمان را به نحوی باورنکردنی تغییر دهد.

اما آیا برایتان پیش آمده که با کسی مواجه شوید که بتواند با کلام خود، کاری عجیب و خارق العاده انجام دهد؟ مثلاً شیئی را به شیئی دیگر تبدیل کند؟! و یا بتواند به وسیله کلام خود، از «هیچ»، چیزی خلق کند؟!

وقتی می‌خواهیم از قدرت کلام، سخن بگوییم عادلانه نیست تنها به آنچه خود در حوزه کلام، بدان باور داریم یا قادر به آنیم، بسنده کنیم.
مطالعه و بررسی پیشینهٔ دینی و مذهبی و روایات بر جای مانده از بزرگان و اولیای الهی، نشان می‌دهد که قدرت کلام، چیزی است و رای برداشت‌های سطحی و عامیانه ما از آن.

کلامی با این اقتدار، که چون می‌گوید «باش»، «می‌شود»^۱ و چون فرمان می‌دهد «موجود شو»، پس «موجود می‌شود»^۲، کلامی که مرده را زنده می‌کند^۳، درخت بی‌بار و بر را برای ابد می‌خشکاند^۴ و بیماران لاعلاج را شفا می‌دهد.^۵
پس جای تأمل دارد. سخن از قدرتی بسیار بسیار عظیم است که به سادگی توسط بشر امروز، نادیده گرفته شده است. اقتداری در دسترس همگان که با غفلت از آن، یا با آلوده ساختنش، خویشتن را به طرزی بدخواهانه، از آن محروم کرده‌ایم!

۱. سوره مریم، آیه ۳۵

۲. سوره یس، آیه ۸۲

۳. آیه ۴۳، باب ۱۱، نمل یوحنای

۴. انجیل متی / ۲۱: وقتی عیسی به اورشلیم باز می‌گشت گرسنه شد. کنار جاده درخت انجیری دید جلو رفت تا میوه‌ای از آن بچیند اما جز برگ چیز دیگری بر درخت نبود. پس گفت: دیگر هرگز از تو میوه‌ای عمل نیاید، بلافصله درخت خشک شد....

۵. انجیل متی / ۹: پسر افليجی را که روی تشكی دراز کشیده بود نزد عیسی (ع) آوردند... عیسی رو به پسر افليج کرد و گفت: «برخیز و تشكی را جمع کن و به خانه برو». پسر از جای خود جهید و به خانه رفت.

اقتدار کلام

شاید وقتی صحبت از قدرت کلام می‌شود، این سؤال پیش بیاید که مگر کلمات و سخنانی که ادا می‌کنیم، نشأت گرفته از ذهن و مغز ما نیستند و قدرت کلام هم بالطبع، از قدرت ذهن تغذیه نمی‌کند؟

در پاسخ باید بگوییم اگرچه قدرت خلاقه ذهن را کاملاً تأیید می‌کنیم، اما در اینجا قصد ما بر این است که قدرت کلام را به عنوان قدرتی مختص خود کلام، و جدا از قدرت ذهن مطرح کنیم و حتی از تأثیر غیر قابل انکار کلام بر ذهن سخن بگوییم. به همین دلیل هم، به عنوان اولین گام در شناخت کلام و قدرت تأثیرگذاری آن، اثری را که بر ذهن انسان دارد بررسی می‌کنیم.

اگرچه ماهیت کلام به گونه‌ای است که می‌تواند بر همه چیز، بر همه هستی و کائنات اثر بگذارد، خلق را دگرگون سازد و تغییر و تبدیل دهد. اما فعلاً از تأثیری که بر ذهن آدمی می‌گذارد، آغاز می‌کنیم.

تأثیر کلام بر ذهن

برای شناخت چگونگی تأثیر کلام بر ذهن، بهتر است بیشتر درباره ذهن و قسمت‌های متفاوت و برجسته آن بدانیم.

از دیدگاه برخی از نظریه‌پردازان، ذهن انسان سه بخش دارد: نمیه هوشیار، هوشیار و هوشیاری برتر.

ذهن هوشیار، ذهن بشری است که زندگی را به همان شکلی که به نظر می‌رسد می‌بیند. در نتیجه مرگ، بلا، بیماری، فقر و ... را مشاهده می‌کند و بر ذهن نیمه هوشیار اثر می‌گذارد.

بخش نیمه هوشیار ذهن، به وسیله آنچه از طریق کلام دیگران (و سپس خود ما) دریافت می‌کند برنامه‌ریزی شده و این برنامه‌ریزی (مگر در صورتی که خود شخص

آگاهانه اقدام به تغییر آن کند) تا پایان عمر با شخص باقی می‌ماند و بر کلیه باورها، احساسات، رفتارها و آینده‌وی تأثیر می‌گذارد و همین بخش است که بیشترین تأثیر را از قدرت کلام می‌گیرد.

هوشیاری برتر به معنای ذهن الهی است که درون هر انسان وجود دارد و قلمرو آرمان‌های عالی و عرصه طرح الهی است (افلاطون این را الگوی کامل نامیده است). این طرح در هوشیاری برتر انسان دارای تصویری در نهایت کمال است که معمولاً به صورت آرمانی دست نیافتنی، در ذهن هوشیار جلوه می‌کند.

ذهن نیمه‌هوشیار، به نام‌های ناهوشیار یا ناخودآگاه نیز معروف است و می‌توان آن را به کامپیوتری تشبيه کرد که کورکورانه اما دقیق هر برنامه‌ای را که در اختیارش بگذارند، اجرا می‌کند.

متأسفانه اغلب، ذهن نیمه‌هوشیار برنامه‌ریزی منفی دارد چون حتی اظهار یک کلمه نامطلوب از سوی دیگران (والدین و اطرافیان ناآگاه) می‌تواند در ذهن نیمه‌هوشیار کودک تثبیت شود و چنان آینده‌اش را تحت تأثیر قرار دهد که به آسانی تغییر نپذیرد. هر کلام یا اندیشه‌ای بر ذهن نیمه‌هوشیار اثر می‌گذارد و با دقیقی حیرت‌آور، به عینیت در می‌آید درست مانند ضبط صدا بر صفحه حساس گرامافون که هر آوا، لحن و حتی سرفه یا مکث او نیز ضبط می‌شود.

جالب اینجاست که برای تغییر و اصلاح برنامه‌ریزی‌های منفی و تأثیرگذاری بر بخش نیمه‌هوشیار ذهن نیز از قدرت کلام بهره گرفته می‌شود (اگرچه روش‌های دیگری هم پیشنهاد شده است). نهایتاً زندگی هر کس تصویری عینی است از حاصل جمع اعتقادات و باورهایی که در ذهن نیمه‌هوشیار او نقش بسته است پس به هر جا برود، عیناً همان اوضاع و شرایط را با خود می‌برد.

تأثیر کلمات بر احساسات

جالب است بدانیم احساسات ما نیز تحت تأثیر قدرت کلام واقع می‌شوند. تجربه نشان داده که اگر در گفت و گوهای خود با دیگران، یک کلمه اصلی را تغییر دهیم، بلاfacile تغییری در احساس آنها به وجود می‌آید که غالباً تغییری رفتاری را به دنبال دارد.

شاید باورکردنی نباشد، اما باز هم تجربه نشان داده است که با تغییر عادات کلامی و عوض کردن کلماتی که همیشه آنها را برای تشریح عواطف خود به کار می‌بریم، می‌توانیم بلاfacile شیوه تفکر، احساس و حتی زندگی خود را عوض کنیم.

نام تازه‌ای که بر احساس خود می‌گذاریم، به سرعت احساس ما را عوض خواهد کرد مثلاً اگر بر احساس خشم و عصبانیت خود، نام بخشش بگذاریم به سرعت به جای احساس خشم، تنها احساس بخشش خواهیم داشت!

حتی اگر برای بیان خاطرات و تجربه‌های زندگی خود، از کلمات صحیح و مؤثر استفاده کنیم، می‌توانیم نیرو بخش‌ترین عواطف را در خود بیدار کنیم. کلمات می‌توانند احساسات ما را تخفیف دهند، یا آنها را تشدید کنند و در نهایت، دقیق و توجه ما را افزایش دهند. به عنوان مثال، می‌توان گفت تحقیقاتی که بر روی افراد افسرده انجام شده میان این است که اگر آنها در معرض برچسب‌هایی که در مورد بیماری افسرده‌گی بر آنها زده می‌شود قرار نگیرند، سیستم دفاعی بدنشان به طور اتوماتیک تقویت می‌شود و به سمت سلامت روان پیش می‌روند.

سخن آخر

آگاهی از اقتدار کلام چیز تازه‌ای نیست، قرن‌ها پیش به خردمندان شرقی توصیه می‌شده که جز کلام مثبت و سازنده، بر زبان نیاورند، کنفوسیوس عقیده داشت شناخت انسان، بدون شناخت قدرت کلمات میسر نیست.

اما امروزه ما این اقتدار را فراموش کرده‌ایم و حتی از آن بی‌خبریم. کلام اکثر ما، کلام کاذبی است پر از دروغ، ریا، تناقض، انکار، ضعف و... و بنابراین عجیب نیست اگر روز به روز اقتدار کلاممان کمتر می‌شود و تأثیر و خاصیت خود را از دست می‌دهد وقت آن رسیده که از در دسترس‌ترین قابلیت خود، شاکرانه، بهره بیشتری ببریم و هشیارانه، قدر و ارزش آن را دریابیم.

ركسانا خوشابی

قدرت فراهسته‌ای کلام

«قدرت نهایی کلمات هماهنگ، از انرژی هسته‌ای که قادر است زمین را ویران کند، بیشتر است. برای استفاده از قدرت هسته‌ای، احتیاج به تخصص، احتیاط و افراد قابل اعتماد است، در قدرت فراهسته‌ای کلام نیز تو نیازمند تخصص، احتیاط و اعتمادپذیری هستی و الا ممکن است ویرانی به بار آید. با نیروی هسته‌ای می‌توانی در دسترسی به برخی از اهداف جهش کنی و راه پنجاه ساله را در نصف شب بیمامی. انرژی هسته‌ای هست، اگر آن را مهار کنی قدرت عظیم آن در اختیار تو قرار می‌گیرد و گزنه به هدر می‌رود و شاید هرگز برای تو آتسکار نشود. آزادسازی و کنترل آن فرمول‌هایی اختصاصی دارد. از آن می‌توانی برای به وجود آوردن یا ویران کردن استفاده کنی و اینها و جز اینها درباره قدرت فراهسته‌ای کلام نیز صادق است.»

معلم بزرگ علوم باطنی

وقتی یک هسته سنگین اتم شکافته می‌شود، جرم محصولات حاصل از شکافت، از جرم هسته اولیه کمتر است. این تفاوت جرم به انرژی تبدیل می‌شود. مقدار این انرژی از رابطه معروف $E=MC^2$ به دست می‌آید که در آن C، سرعت نور و M. جرم ذره است.

با این محاسبات، مقدار انرژی آزاد شده در شکافت برخی از هسته‌ها، فرضاً اورانیوم، به قدری زیاد است که انرژی حاصل از شکافت یک کیلوگرم اورانیوم معادل انرژی حاصل از سوختن ده هزار تن زغال سنگ است. جالب است به رغم آنکه از فرایندهای شکافت هسته‌ای مقدار بسیار زیادی انرژی حاصل می‌شود اما هنوز انسان در کنترل و استفاده از این انرژی مشکلات و ضعف‌هایی دارد. از جمله این مشکلات پسماندها و یا

زباله‌های اتمی است که دارای پرتوهای زیان‌بار و بسیار خطرناکند و در عین حال عمرهای بسیار طولانی دارند. نیمه عمر؛ یعنی زمان از بین رفتن نیمی از زباله برخی از این مواد، چند دقیقه و برخی از آنها ۴۵ میلیارد سال می‌باشد! رقمی که به شدت حیرت انگیز است.

اگر روزی چنین نیرویی به دست دیوانه‌ای بیفت، چه خواهد شد؟ بدیهی است او می‌تواند در یک لحظه، زندگی خود و افراد بی‌شماری را به خطر بیندازد. اگر چنین انرژی عظیمی، به نحوی حساب نشده و مهار نشده به کار گرفته شود، به شدت ویرانگر و نابود کننده خواهد بود. شاید به همین دلیل است که متخصصانی که بکارگیری انرژی‌های هسته‌ای را فراگرفته و بر عهده دارند از اقتدار و توان علمی و مهارت‌های بالاتری نسبت به سایرین برخوردارند.

باور کنیم یا نه، هر یک از ما یک راکتور فراهسته‌ای در درون خود داریم. هسته‌هایی که در این راکتور عظیم شکافته می‌شوند چیزی نیستند جز کلام ما! یعنی در درون هر یک از ما منبعی نهفته از انرژی وجود دارد که در صورت آزاد شدن به مراتب قوی‌تر از انرژی هسته‌ای است ولی ما توجهی به آن نداشته و از آثار مثبت یا منفی آن در زندگی خود غافلیم. شاید دلیل غفلت ما این است که در عمل، تظاهرات سازندگی یا تخریب انرژی کلام، آشکار نیست و به راحتی دیده نمی‌شود و یا به سرعت به عینیت در نمی‌آید و نتیجتاً حاصل زندگی خود را، حاصل کلام خود نمی‌دانیم. اما چرا هر کلامی دارای قدرت فراهسته‌ای نیست؟ شاید به دلیل اینکه هر کلامی، کلام هماهنگی نیست. اینک ببینیم منظور از کلام هماهنگ چیست؟ و هماهنگی به چه معناست؟

برای اینکه مفهوم هماهنگی را توضیح دهیم از یک مثال استفاده می‌کنیم. همه ما درباره لیزر چیزهایی شنیده‌ایم. این نور شگفت‌انگیز شاید یکی از بارزترین نمودهای هماهنگی در جهان ما باشد. نور لیزر در اثر وقوع نوعی هم ارتعاشی در مولکول‌ها یا یون‌های برخی مواد، تحت شرایط ویژه‌ای حاصل می‌شود. در این حالت هر فوتون نور گسیل شده در ماده مزبور، با تمامی مولکول‌های دیگر آن ماده، هم ارتعاش می‌شود. این

هم ارتعاشی نوعی اثر تشدیدی را ایجاد می‌کند، به طوری که پس از مواجه شدن فوتون مزبور با هریک از مولکول‌های ماده، فوتونی دیگر دقیقاً هم ارتعاش با فوتون اول به وجود می‌آید. این عمل به صورت تکثیری، بارها و بارها تکرار می‌شود تا نهایتاً میلیارد‌ها میلیارد فوتون هم ارتعاش به وجود می‌آیند.

توان انرژی این لیزر ممکن است از توان یک لامپ صد واتی معمولی بیشتر نباشد اما با این وجود همین لیزر، حتی توانایی برش دادن فولاد را هم دارد و این در حالیست که نه تنها صد لامپ صد واتی معمولی بلکه هزاران لامپ مشابه هم قادر به انجام چنین کاری نیستند. تنها عاملی که چنین قدرت خارق‌العاده‌ای به لیزر می‌بخشد هم‌گامی و هم‌ارتعاشی پرتوهای نوری گسیل شده از آن است. باریکه لیزر چنان قدرت نفوذی دارد که می‌توان آن را مستقیماً تا کره ماه هم فرستاد. این قدرت، تجلی قدرت هم‌ارتعاشی در جهان است. لیزر می‌تواند الگویی برای هماهنگی در کلام ما باشد اگر ما به چنین حالت هم‌ارتعاشی با تمامی کائنات برسیم، قصدهایمان از قدرت بسیار بالایی برخوردار خواهند شد. قدرتی همانند یک لیزر عظیم کیهانی. اما آیا می‌دانید ارتعاش کائنات چیست؟ و هماهنگ با چه ارتعاشی است؟ و آیا هر کسی می‌تواند این ارتعاش را دریابد و با آن هماهنگ شود و از قدرت عظیم آن هماهنگی برخوردار گردد؟ استفاده از قدرت هسته‌ای یا هر قدرت دیگری نیازمند تخصص، احتیاط و افراد قابل اعتماد است. باید دانش کافی، نحوه استفاده و مهارت‌های لازم وجود داشته باشد، باید خطرات و ریسک‌ها را بشناسد، اهل سوء استفاده نباشد و وفادار، رازدار و امانت دار باشد و گرنه آن قدرت و مهارت، به هدر می‌رود یا مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد.

آزادسازی و کنترل نیروی هسته‌ای، فرمول‌های اختصاصی دارد. بدیهی است که این رموز و فرمول‌ها در اختیار عموم قرار نمی‌گیرند مگر آن که سه شرط بیان شده یعنی تخصص، احتیاط و قابلیت اعتماد وجود داشته باشد و گرنه بمباران هسته‌ای نظیر بمباران هیروشیما با تبعات وحشتناک آن، به کرات رخ خواهد داد. به همین دلیل رموز استفاده از

قدرت عظیم کلام هم، بر همگان آشکار نیست و حتی برای بسیاری از ما، باور نکردنی است.

همه ادیان و فرهنگ‌ها به انسان آموخته‌اند که کلام او قدرت اوست. یونانیان مدت‌ها بر این باور بوده‌اند که کلام دارای قدرتی کیهانی است و انسان می‌تواند با کلام هر کاری که می‌خواهد بکند، بنا سازد یا ویران کند. قدما می‌دانستند کلامی که بر زبان می‌آید از اقتداری شگرف برخوردار است و ترتیب معینی از کلمات، نیروهای طبیعی قدرتمندی ایجاد می‌کند که در حیطه نامرئی سرگرم کار می‌شود و عمیقاً بر جوهر مادی اثر می‌گذارد. در همه کتب آسمانی و کتاب‌های مقدس بر قدرت کلام تأکید شده تا جایی که گفته شده: «در آغاز فقط کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود...» و یا «زندگی و مرگ»، در قدرت زبان است.^۱

اگر مهار چنین قدرت عظیمی را از عهده خود خارج می‌دانیم و اگر دستیابی به همه زوایای اقتدار آن را باور نداریم لااقل بدانیم پشت این پرده، خبری هست! و نیروی عظیمی را که خداوند در اختیارمان قرار داده، بیهوده هدر ندهیم.

تهیه و تنظیم: شیرین زندی

بگذار کلام خلاق در تو جاری شود!

حتماً تا به حال قهرمانان فیلم‌های تخیلی را دیده‌اید. آنها با گفتن یک کلمه نامرئی می‌شوند، پرواز می‌کنند، تغییر قیافه می‌دهند، دشمن را تبدیل به قورباغه می‌کنند و هزار تا کار عجیب و غریب دیگر انجام می‌دهند! جای خوشحالی دارد که انسان حداقل در تخیل خود برای کلام قدرتی جادویی قابل است، اما چرا این قدرت جادویی را مختص تخیل می‌دانیم؟

به شهادت کتاب آسمانی قرآن و کتب مقدس دیگر و روایاتی که از همه بزرگان مذهبی‌مان باقی مانده، قدرت کلام واقعاً قدرتی عظیم و باور نکردنی است، قدرتی که به وسیله آن هر غیرممکنی ممکن می‌شود.

در مقالات قبل درباره این قدرت سخن گفتیم و تأکید بر این بود که بدون مهار و کنترل کلام، نمی‌توان قدرت عظیم و نهفته در آن را فعال کرد. اینک باید کمی کاربردی‌تر وارد موضوع شویم و ببینیم واقعاً چگونه می‌توانیم گفتار فعلی خود را تغییر دهیم.

این را هم بگوییم که به دنبال روش‌هایی نیستیم که تغییری مقطعی یا سطحی در گفتارمان ایجاد کنند. آنچه می‌خواهیم یک تغییر اساسی و ماندگار است که اگر سعادتش را داشته باشیم بتواند قدرت حقیقی را به کلاممان بازگرداند.

۱. کتاب «کلام خلاق» حاوی بازگشایی تعالیم معلم بزرگ علوم باطنی «ام.ر.»، در موضوع کلام، به زودی منتشر می‌شود.

باز هم از سخنان معلم بزرگ علوم باطنی شروع می‌کنیم، معلم بزرگ علوم باطنی در این زمینه چنین می‌گوید: «با تغییر کلمات درونی، اندیشه و گفتارت تغییر می‌کنند». بدین ترتیب روشی وجود دارد که می‌تواند اندیشه و گفتار ما را تغییر دهد. اما ببینیم کلمات درونی ما چه هستند و آیا می‌توان آنها را تغییر داد؟

کلمات درونی می‌توانند کلماتی باشند که افکار ما را می‌سازند یا کلماتی باشند که به خودمان می‌گوییم (با صدای بلند، آهسته، یا بی‌صدا)، شاید هم کلماتی باشند که بدون آنکه متوجه باشیم آنها را مدام با خود تکرار می‌کنیم و ناخواسته انرژی درونی زیادی را صرف بیانشان می‌کنیم. البته ممکن است کلمات درونی کلماتی باشند که با توجه به سطح آگاهی فعلی ما در ما جریان دارند و نشان‌دهنده ارتعاشات درونی ما هستند. بیشتر ما متوجه نیستیم که در اغلب مواردی که با دیگران حرف نمی‌زنیم و بر کار دیگری هم تمکز نداریم در حال گفتگو با خود هستیم! نظریه پردازانی هستند که معتقدند این سخن گفتن درونی هم مثل هر سخن گفتن دیگری بر ذهن (یعنی بر بخش نیمه‌هوشیار ذهن ما) اثر می‌گذارد، اثرباری مثبت یا منفی که بستگی به بار مثبت یا منفی آن سخنان دارد. آنها می‌گویند ذهن انسان سه بخش دارد که به نام‌های هشیار، نیمه‌هوشیار و هوشیاری برتر معروفند^۱. بخش نیمه‌هوشیار ذهن، بخشی است که به وسیله آنچه از طریق کلام دیگران (و سپس خود ما) دریافت می‌کند برنامه‌ریزی می‌شود و این برنامه‌ریزی تا پایان عمر با شخص باقی می‌ماند. به همین دلیل است که این نظریه پردازان توصیه می‌کنند به کودکان کلمات مخرب و منفی نظیر «تو نمی‌توانی»، «تو بی‌عرضه‌ای»، « فقط بلدی آزار برسانی» و نظیر این‌ها گفته نشود چون در کودکی ذهن نیمه‌هوشیار مثل یک لوح خالی

۱. ذهن هشیار، ذهن بشری است که زندگی را به همان شکلی که به نظر می‌رسد می‌بیند، در نتیجه مرگ، بلا، بیماری، فقر و چیزهای مثبت را مشاهده می‌کند و بر ذهن نیمه‌هوشیار اثر می‌گذارد. هشیاری برتر هم به معنای ذهن الهی است که درون هر انسان وجود دارد و قلمرو آرمان‌های عالی و عرصه طرح الهی است.

است که براساس هر چه در آن نوشته شود، برنامه‌ریزی می‌شود و تا انتهای هم همان برنامه را اجرا می‌کند^۱. بنا بر نظریه این‌ها، کلمات درونی هم با همین مکانیزم بر ذهن نیمه‌هوشیار اثر می‌گذارند. پس اگر این کلمات تغییر کنند برنامه‌ریزی ذهن نیمه‌هوشیار و در نتیجه باورها، اندیشه‌ها و همین طور گفتار ما تغییر خواهد کرد.

حالا که به اینجا رسیدیم شاید فکر کنید بهترین راه برای تغییر گفتگوی درونی شناسایی آنهاست، اما این طور نیست چون روش‌های ساده‌تر و مؤثرتری هم وجود دارد که به اندازه شناخت تک تک کلمات وقت‌گیر نیستند. این را هم بگوییم که شناخت و توجه به کلمات (یا گفتگوهای) درونی از این نظر جالب است که وقتی مطمئن شویم مخربند، انگیزه بیشتری برای تغییر آنها پیدا می‌کنیم. به هر حال در اینجا می‌خواهیم به روش دیگری پردازیم. این روش جایگزین کردن کلمات جدید به جای کلمات قبلی است. پس باید بینیم چگونه می‌توان کلمات جدید را به شکلی ماندگار و دائمی جایگزین کلمات قبلی کرد و روش مؤثر برای این کار چه روشی است؟ خوبشخтанه یک روش اصیل و شناخته شده برای این کار وجود دارد.

امیدوارم تصور نکنید منظورم روش تلقین است. روش تلقین که اختصاص به خواب مصنوعی یا هیپنوتیزم داشت منسخ شده، چون کسانی که از تلقین در خواب مصنوعی برای درمان بیماران استفاده می‌کردند متوجه شدند با وجودی که در شرایط هیپنوتیزم قدرت تلقین‌پذیری افراد بالاست، اما سوژه‌های تلقین در مقابل تلقینات هیپنوتیزم مقاومت می‌کنند. به همین دلیل روش دیگری به نام «تلقین به نفس هشیارانه» توسط امیل کوئه پایه‌گذاری شد. شما احتمالاً روش کوئه را با عنوان تکرار عبارات تأکیدی یا تصدیق‌های مثبت می‌شناسید. کوئه و طرفداران او نیز به ذهن نیمه‌هوشیار اعتقاد داشتند و می‌گفتند ما همیشه به صورت ناخودآگاه با خودمان گفتگو می‌کنیم و به خود تلقین می‌کنیم که انجام کار خاصی برایمان مقدور هست یا نه، در حالی که باید تلقین آگاهانه را

۱. مگر آنکه خود شخص آگاهانه به تغییر آن اقدام کند.

یاد بگیریم و با تکرار برخی جملات در بیداری، ذهن نیمه‌هشیار را دوباره برنامه‌ریزی کنیم و به هدف‌ها و آرزوهای خود برسیم. این شد که تکرار عبارات مثبت را در شرایطی که ذهن نیمه‌هشیار آمادگی پذیرش بیشتری دارد، توصیه کرد. معروف‌ترین عبارت تأکیدی کوئه این بود: «هر روز، من بهتر و بهتر می‌شوم». شاید کوئه مقداری از راه را درست رفته بود اما به نظرم یک نکته خیلی خیلی مهم از نظر او پنهان ماند. آیا می‌توانید حدس بزنید این نکته مهم و اساسی چیست؟ کوئه متوجه نبود که هر عبارت به ظاهر مثبتی، ارزش تکرار و تأکید ندارد و تکرار جمله‌ای که حقیقت یا صداقتی در آن نیست، درست مثل کشیدن یک چک بی‌ محل است که هرگز پرداخت نمی‌شود. کافی است از خود بپرسید وقتی می‌گوییم «هر روز من بهتر و بهتر می‌شوم» و قصد داریم ذهن نیمه‌هشیار خود را با این جمله برنامه‌ریزی کنیم، این ذهن نیمه‌هشیار می‌خواهد از کدام منبع، قدرت و انرژی بگیرد و این بهتر شدن را محقق کند. اگر این «من» که خودش صدها ضعف و نارسایی دارد می‌توانست خود را بهتر کند اصلاً چه نیازی به تکرار عبارات تأکیدی بود؟ و اگر تکیه‌اش بر قدرتی بالاتر و عظیم‌تر است، چرا پای همان قدرت بالاتر و عظیم‌تر را به میان نیاوریم و مستقیماً از آن انرژی تغذیه نکنیم؟ اینک بباید کلام خود را با تکیه بر قدرتی عظیم و ابدی بیان کنیم. در این صورت مسلماً کلامی را ترجیح می‌دهید که دروغ نباشد، بلکه آگاهانه بوده و تفکر آگاهانه ما را جهت بدهد و تکیه‌گاهش محکم باشد، یعنی بتواند از پشتونهای محکم، نیرو و انرژی بگیرد و به حقیقت بپیوندد.

کلام خلاق، کلید رسیدن به هر خواسته‌ای است، یک موفقیت تضمین شده یا تضمین همه موفقیت‌هاست. بیهوده به دنبال توهمندی موفقیت به این طرف و آن طرف ندوید. همه ما می‌توانیم بزرگ‌ترین و قدرتمندترین قدرت جهان را در قالب کلام خلاق فراخوانی کنیم. کلامی‌مانند «خدا با من است». اگر قرار به برنامه‌ریزی ذهن است ذهن خود را با این واقعیت اساسی برنامه‌ریزی کنید و بزرگ‌ترین و قدرتمندترین واقعیت بنیادی جهان هستی را جایگزین کلمات نارسا و بیهوده درونی کنید. مگر نه است که بزرگ‌ترین^۶

قدرتمندترین قدرت جهان، با تک تک ماست؟ پس کلامی را تکرار کنید که بزرگ‌ترین قدرت جهان را در زندگی‌تان جاری کند.

باور کنید یا نکنید تنها با اتکا به چنین قدرتی است که هر غیر ممکنی، ممکن می‌شود و موفقیت حقیقی چیزی نیست جز در وفق و هماهنگی قرار گرفتن با همین قدرت بزرگ و باور نکردنی.

تألیف: رکسانا خوشابی

فصلنامه هنرهای زیستن
شماره ۶ و ۷ - پاییز و زمستان ۱۳۸۴

نگاه خلاقه (قسمت اول)

واقعیت در نگاه توسّت

«نظر تو در این باره چیست؟ دیدگاه تو در این موضوع چیست؟ تو این مسئله را چطور می‌بینی؟ نتیجه مشاهدات تو نسبت به این موضوع چیست؟ دیدگاه مکاتب مختلف، نسبت به این موضوع چیست؟ نگاه دین به این مسئله چگونه است؟ روانشناسان و تحلیل‌گران این رفتار را چگونه می‌بینند؟ در یک نگاه اجمالی، تفسیر تو از این موضوع چیست؟ اگر با نگاهی ریزبینانه آن را بررسی کنی چطور؟...»

شما چه دریافتی از این سؤالات دارید؟ نکته‌ای در آن می‌بینید که برایتان جالب باشد؟ به نظرتان این سؤالات بیانگر چه هستند؟

هر کدام از شما بر اساس دیدگاهی که دارید ممکن است به این سؤال‌ها پاسخ متفاوتی بدھید. گاهی برای برخی سؤالات به اندازه انسان‌ها پاسخ وجود دارد. اما به نظر من مهم‌ترین نکته‌ای که در این سؤالات وجود دارد این است که بر نگاه سؤال شونده تاکید می‌کند. به عبارتی اعتراض ناخودآگاه در اغلب سؤالات ما نهفته است که می‌دانیم هر کسی بسته به نگاه خود به سؤال جواب خواهد داد. به عبارتی هر کدام از ما از یک نقطه معلوم به مسائل نگاه می‌کنیم و از همان نقطه آنها را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. می‌توان موضوع را به این شکل هم توضیح داد: تصور کنید که ساختمانی در وسط یک میدان وجود دارد. دور میدان پر از آپارتمان‌های چند طبقه است. از اهالی ساکن این آپارتمان‌ها می‌خواهند که شکل ساختمان وسط میدان و ویژگی‌های آن را شرح دهند. اگر افراد جای خود را تغییر ندهند هر کس از نقطه‌ای که در آن

تفکر باطن‌گرا و بینش‌های باطنی / ۱۷۹

مستقر است و با شرایطی که دارد به ساختمان نگاه می‌کند. هر کس یک ضلع آن را می‌بیند و همان را توصیف می‌کند. ضمناً شرایط افراد بیننده نیز در این توصیف اثر دارد مثلاً یکی چشم‌انش ضعیف است، یکی بی‌حوصله است، یکی بسیار با دقت و ریزبین است، یکی دچار دویینی است و خلاصه حتی افرادی که از یک زاویه ساختمان را می‌بینند ممکن است تفاسیر مختلفی از شکل و ویژگی‌های آن داشته باشند.

اما به نظر شما چه کسی می‌تواند ساختمان را درست تشریح کند؟ کسی که از محدودیت‌های نگاه خود فراتر برود و از زوایای مختلف، موضوع را بررسی کند. در این مثال، کسی ساختمان را درست مشاهده می‌کند که علاوه بر آنکه ساختمان را از پنجره خانه خود می‌بیند، از خانه بیرون بیاید. ساختمان را از نزدیک بررسی کند. از زوایای مختلف؛ از چپ و راست، از فراز ساختمان، از خانه سایرین. از زیر و بالا ساختمان را نگاه کند. علاوه بر این، ابزار بررسی خود را کامل کند؛ وسایلی برای اندازه‌گیری و مشاهده دقیق و...

به عبارتی برای مشاهده دقیق و در نتیجه داشتن بینش کامل نسبت به موضوعات، لازم است از حدود خود خارج شویم و از همه ابعاد به مسائل نگاه کنیم. عینک رنگی به چشم نزنیم و اگر چشم‌مان ضعیف است، از عینک استفاده کنیم.

این موضوع بسیار مهم است. اینکه نگاه شما از پشت چیست یا از کجاست، عاملی بسیار مهم در تعیین این است که چه می‌بینید. این مسئله از هزاران سال پیش در متون و نوشته‌های کهن مورد اشاره قرار گرفته است. ردپای آن را در عرفان و ادبیات هم می‌توان به خوبی مشاهده کرد. حتماً آن داستان مولوی را شنیده اید که در مورد توصیف یک فیل در یک اتاق تاریک، توسط کسانی است که تا به حال فیل ندیده‌اند. هر کس یک قسمت بدن فیل را المسا می‌کند و فکر می‌کند فیل همان است. از نگاه خودش و در یک زاویه محدود، فیل را می‌بیند. تنها از یک نگاه و یک زاویه. علم نیز این موضوع را اثبات کرده است که نگاه بیننده در آنچه می‌بیند و دریافت می‌کند، اثر بسیار مؤثری دارد. چنانکه حتی ممکن است افراد مختلف از یک پدیده واحد، تجربیات متفاوتی داشته باشند.

تمامی این آزمایشات و مثال‌ها نشان دهنده ارزش مشاهده و نگاه در آنچه که به تجربه انسان در می‌آید و واقع می‌شود، هستند. حال با وجود این نگاه‌های متعدد، چگونه می‌توان بی برد که واقعیت چیست؟ هر کسی نگاه و دریافت خود را واقعیت می‌پنداشد. با این اوصاف واقعیت اصلی چیست؟ به عبارتی مگر یک موضوع می‌تواند دارای واقعیت‌های مختلفی باشد؟ پس اصل موضوع چه می‌شود؟ آیا فقط یک واقعیت هست و بقیه واقعیت‌ها اشتباه و توهمند؟ واقعیت این موضوع چیست؟

این سؤالی بوده که اندیشمندان در طول تاریخ، سعی کرده‌اند پاسخ مناسبی برای آن بیابند. اما حتی این پاسخ‌ها هم بر اساس نگاه جویندگانش با هم فرق دارند. نتیجه آنکه همه با هم می‌جنگند و هر کسی ادعا می‌کند که واقعیت همانی است که او می‌گوید، جالب آنکه اغلب هم به خوبی می‌توانند از ادعای خود دفاع کنند. گویا واقعیت نسبی است و به تناسب نگاه هر کس برای او تعریف می‌شود. هسته واحد و حقیقی هست که هر کس آن را طوری می‌بیند و به عبارتی واقعیتش برای هر کس به شکلی است. بنابراین وقتی افراد مختلف درباره یک موضوع واحد، نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند ممکن است همه (به نسبت) راست بگویند اما همه‌ی راست را نگویند. برای دانستن همه راست یا به عبارتی، همه‌ی حقیقت باید بتوانیم از حدود خود گذر کنیم و از نگاه‌ها و باورهای محدودمان فراتر رویم. به قول یکی از بزرگان دیدن کافی نیست. ما باید ببینیم که می‌بینیم و دیده می‌شویم؛ این نگاه کامل است.

تألیف: شیوا (نازی حسامی)

نوح آموز و درس های تغذیه

برنامه ریزی و راهبرد:

پریا (شباب حسامی)

توسط گروه مؤلفان



چگونه می توان سالم زیست؟

چگونه می توان بیمار نشد؟

چگونه می توان از مرگ خلاصی یافت؟

در واقع هر چند سوالی که از یک نیاز ناشی می شوند یک سوال اند با بیان های مختلف. در طول تاریخ، نظریات مختلف و مکتب های متعددی در پاسخ به این سوال به وجود آمده است ولی حجم زیاد اطلاعات و جواب هایی که برای این سوال وجود دارد نباید ما را از طرح مجدد سوال اصلی بازدارد. عامل سالم زیستن و به عبارتی علت بیماری انسان در چیست؟...

این کتاب که مجموعه ای است از مقالات مختلف، پاسخ به سوال راز سلامتی و علت بیماری را از دیدگاه تغذیه ای دنبال می کند و با استناد به آخرین نتایج علمی جوابهایی برای آن می یابد.

نشر یاهو

www.Taallmehagh.com

۰۲۱ - ۲۲۸۴۸۷۷۷
دفتر فروش:

تحقیقات و یافته ها

گردآوری و تدوین: پریا (شباب حسامی)

با همکاری گروه تحقیقاتی آل یاسین

مجموعه ای جالب و خواندنی از جدیدترین اخبار
و تحقیقات علمی در عصر حاضر.



مشاهده از دور (دید مضاعف)

متوجه: تینا پورشاهید

تدوین: میترا صالح زاده

در جاسوسی فرارواني یکی از مباحث مطرح، دسترسی به اطلاعات با شیوه های غیرمتعارف است. به طور کلی در پدیده های مافوق طبیعی، اطلاعات از راههای غیرقابل توضیح به دست می آیند. کسب اطلاعات از طریق غیرمتعارف «ادراک فراحسی» (ESP) نامیده می شود که شامل موارد ذیل است: ارتباط تله پاتیک، دید

مضاعف، پیش بینی آینده و آگاهی از گذشته

نتایج تحقیقات دانشمندان در علم فراروانتسانسی، منجر به جایگزینی اصطلاح جدیدی به جای اصطلاح رایج ادراک فراحسی شد. «مشاهده از دور» اصطلاحی کلی است که مجموع پدیده های ادراک فراحسی را در بر می گیرد...



رؤیابینی کنترل شده و ارتباط با رؤیاها

(هنر رؤیابینی - ۱)

نویسنده: پاتریشیا کارفیلد

مترجم: تینا پورشامید



رویا راهی است برای تجربه زندگی های بی شمار دیگر
که به موازات زندگی ما در این جهان، جریان دارند و
هنر رؤیابینی شیوه عبور از این راه و برقراری ارتباط
و تجربه این زندگی های دیگر است.

متافیزیک از نگاه فیزیک

فضا، زمان، ماوراء
(زمان ها و جهان های موازی)
فرد آلن ول夫 - باب توین
شهریار تقی شهرستانی



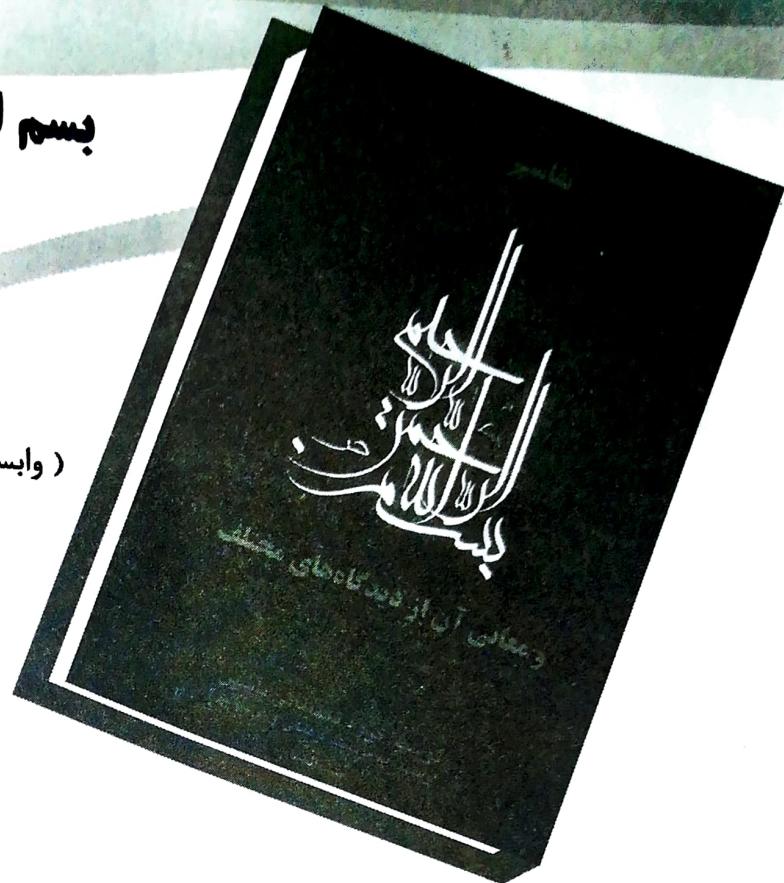
غیب و موضوعات مرتبط با غیب همگی نه تنها وجود داشته و دارند
بلکه در عصر جدید این موضوعات اسراری به تدریج دارای مبانی
علمی خواهند شد و این کتاب برای ایمان ما به غیب فرضیاتی علمی را
ارائه می دهد.

شامل نظریات فیزیکدانان بر جسته در مورد پدیده های ماورائی و
خارق العاده مانند سفر بدون کالبد، شفابخشی، خلق و محو اجسام
مادی با نیروی ذهن و... به زبانی ساده

تفسیر

بسم الله الرحمن الرحيم و معانی آن از دیدگاه های مختلف

توسط: گروه تحقیقاتی یاسین
(وابسته به مؤسسه فرهنگی امام رضا (ع))
نشر والسماء



آیین قضاؤت و روش های اظهار نظر

تهییه کننده: پریا (شباب حسامی)
نشر والسماء





اولین گام در راه شکوفا ساختن نیروهای باطنی، شناخت توانایی‌های روحی - روانی است. زیرا تا زمانی که ما به ذات حقیقی مان که همانا روح و حضور محض است ایمان نیاوریم و ندانیم که نیروهای عظیم و شگفت‌انگیز در وجودمان پنهان است، در بی‌آشکار ساختن آنها نخواهیم بود و در جهت فهم‌شان قدمی برخواهیم داشت.

این کتاب شامل گزیده‌ای از مقالات نشریات معتبر و تخصصی در زمینه‌های باطن‌گرایانه است که در چند سال اخیر به چاپ رسیده‌اند. این مقالات، نگاهی باطنی و در عین حال متفکرانه و تحلیل‌گرانه، به مسائل مختلف زندگی انسان در حیطه روح و روان و حتی سلامتی جسمانی دارد؛ و می‌تواند نقطه شروعی در فهم مفاهیم باطنی و راهگشای این مسیر باشد.